



Adab. Kabul
Vol.15, No.3-4, Asad-Aqrab 1346
(July-October 1967)

Ketabton.com

نشریه

مجله ادبیات و علوم بشری

کتاب
مکتب
کتاب

مجله
و معرفی
از عمر
خود را

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه

پوهنوال علی محمد زهما

پوهنوال داکتر علمی

اشتراک

محصلان و متعلمان : ۱۲ - افغانی

مشترکان مرکز : ۱۵ - افغانی

مشترکان ولایات : ۱۸ - افغانی

آدرس

مجله ادب، پوهنځی ادبیات و علوم

بشری، پوهنتون کابل، علی آباد

کابل، افغانستان

قیمت این شماره (۶) افغانی

مجله ادب در هر شماره فصلی را ببحث در باره کتابهای تازه و معرفی آثار جدید علمی و ادبی اختصاص میدهد.

از عموم نویسندگان و مترجمان خواهشمند است که یک نسخه از کتاب خود را بادره مجله ادب بفرستند تا درین فصل مورد بحث قرار گیرد.

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات و علوم بشری

فهرست مندرجات

مضمون	نویسنده	صفحه
تاریخ چیست ؟	داکتر میر نجم الدین انصاری	۱
تیوری نقد ادبی	قیام الدین راعی	۲۹
غنی کشمیری	پوهاند میر حسین شاه	۴۴
بخش اشعار:		
اقلیم انس	بیدل	۶۱
مخمس بر غزل سعدی	ملك الشعراء استاد بیتاب	۶۲
مخمور نگاه	نویسند	۶۴
گوهر اشک	شهریار	۶۵
مزار عشق	واله	۶۵
حرف حقیقت	صحرائی	۶۶
دختر صحرا	پژمان	۶۶
شناگر	ظهوری	۶۷
بیخوابی و فراق	پوهندوی رشاد	۶۸
ابوالفتح بستی	غلام محی الدین «عمار»	۶۹
طریقه تدوین اطلس زبانشناسی	ل. کسیلوا	۷۸

نقد آثار:

منتخب سرشکهای جوانی و گلهای سرشک	راعی	۹۰
نگاهی به ادبیات معاصر در افغانستان	ل. کسیلوا	۹۳
گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری	راضی	۹۹

ادب

مجله دو ماهه

شماره ۳ - ۴

قرب ۱۳۴۶

سال پانزدهم

مترجم: داکتر میر نجم الدین انصاری

نویسنده: پروفیسور ای. اچ. کار

تاریخ چیست؟

افق رو به ترقی

مفهوم و تصور تاریخ که در این گفتارها بحیث عملیه ای دایماً متحرک نقد یم کرده ام با مؤرخ که در داخل آن حرکت میکند مرابه بعضی تفکرات آخرین بر مقام تاریخ و موافق مؤرخ در زمان ما و ادار میسازد. مادر عصری زندگی میکنیم که دران پیشگویی هائی راجع به خرابی و تباهی ناگهانی دنیا شیوع دارد. اما این حالت برای بار اولین در تاریخ بمیان نیامده است این پیشگویی ها با لای همه فشاری سنگین وارد میکند. آنها را نه میتوان ثابت و نه میتوان رد کرد. لاکن بهر حال آنها نسبت باین پیشگویی که ماهمه وقتی خواهیم مرد، کمتر مقرون به یقین میباشد. و چونکه تحقق و تیقن پیشگویی مذکور ما را از طرح پلان ها برای آینده خرد ما مانعت نمیکند، پس بروی این فرضیه که این کشور - یا اگر نه این کشور، بلکه کدام قسمت بزرگ دیگر دنیا - در مقابل

خطر اتیکه مارا تهدید میکند، باقی خواهد ماند و تاریخ ادامه خواهد یافت در باره حال و استقبال جامعه ما به بحث اقدام و مبادرت خواهیم کرد.

در سالهای اوسطی قرن بیستم دنیا دستخوش عملیه تحولی است که غالباً عمیق تر و جامع تر از هر تحول دیگری است که از آغاز خرابی دنیای قرون وسطی و بنیان گذاری اساسات دنیای جدید در قرون پانزدهم و شانزدهم، دنیا به آن گرفتار است. در این شکی نیست که در نهایت امر این تحول محصول و مولود کشفیات و اختراعات علمی و تطبیق مبسوط و روز افزون آنها، و نتیجه ترقیات و پیشرفتهایی است که بصورت مستقیم یا غیر مستقیم از آنها بوجود آمده است. یکی از بارزترین و برجسته ترین جنبه های این تحول انقلاب اجتماعی است که قابل مقایسه به آن انقلاب است که در قرون پانزدهم و شانزدهم صورت گرفت و در نتیجه آن طبقه جدیدی با اقتدار رسید که قدرت و قوت آن بر سرمایه، تجارت و پسان تر صنعت استوار بود. ساختمان جدید صنعت و ساختمان جدید اجتماع ما مسایلی بسی نهایت وسیع را بمیان می آورد که در اینجا مناسب نمی بینم خود را با آنها مشغول سازم لاکن این تحول دارای دو جنبه است که به موضوع مورد بحث ارتباط و مناسبت مستقیم تری بهم میرساند که میتوان آنرا تحولی در عمق و تحولی در وسعت جغرافیایی خواند. سعی خواهم کرد هر دو موضوع را بطور مختصر بیان کنم.

تاریخ وقتی آغاز میگردد که انسانها در باره مرور زمان با اساس عملیه های طبیعی از قبیل دور مواسم و مدت زندگی انسانی شروع به تفکیر نمیکند بلکه با اساس یک سلسله واقعات به تفکیر آغاز مینمایند که در آنها انسانها دیده و دانسته شامل و ذیدخل بوده و میتوانند بر آنها فهمیده و آگاهانه اعمال و نفوذ و تأثیر کنند «برکهارد» (Burkhardt) میگوید: «تاریخ قطع روابط با طبیعت در اثر بیدار شدن شعور و آگاهی است». تاریخ مجادله طولانی بشر با استعمال عقل و قوت ذهنی برای فهمیدن محیط و تأثیر انداختن بر آن است. لاکن عصر جدید این مجادله را بطریقی انقلابی توسعه بخشیده است اکنون انسان نه تنها

سعی و کوشش دارد محیط را بشناسد و بر آن تأثیر افکند بلکه مجاهده میکند خود را نیز بشناسد و بر خود نیز تأثیر اندازد و میتواند گفت که این امر بعد جدیدی بر عقل و بعد جدیدی بر تاریخ افزوده است. عصر حاضر از تمام عصرهای دیگر تمایل بیشتری به تاریخ دارد. انسان جدید بدرجه ای بی سابقه خود آگاه و خودشناس و بنا بر آن آگاه و باخبر از تاریخ است. با حرارت و شوق زیاد نگاهی دقیق بطرف عقب در شفق می اندازد که از آن بیرون برآمده است باین امید که اشعه خیره اش ظلمتی را روشن خواهد ساخت که وی در داخل آن روان است. و بالعکس آرزو ها و تشویش های او در باره راهی که در پیش رو افتاده است بصیرت و نگاهش را در آنچه در عقب واقع است تیز تر و سریع تر میسازد. ماضی، حال و استقبال در سلسله بی پایان تاریخ با هم وصل میگردند.

میتوان گفت که تحول در دنیای جدید که مشتمل بر انکشاف آگاهی انسان از خودش بوده با «دیکارت» (Descartes) آغاز یافته. این دانشمند برای نخستین بار موقف و مقام انسان را بحیث موجودی قایم ساخت که نه تنها فکر کرده میتواند بلکه در باره تفکیر خود نیز فکر میکند و خود را در عمل مشاهده تحت مشاهده قرار داده میتواند طوریکه انسان در عین زمان عامل و موضوع مشاهده است. لکن این انکشاف تا قسمت اخیر قرن هجدهم بصورت کاملی واضح و نمایان نگردد در آن وقت بود که «روسو» (Rousseau) اعماق جدید خود فهمی و خرد آگاهی انسانی را افتتاح کرد و برای انسان نظریه جدیدی در باره عالم طبیعت و مدنیت عنعنوی بخشید. بقول «توکویل» (Tocqueville) انقلاب فرانسوی ازین عقیده الهام گرفته بود که آنچه مورد ضرورت بود این بود که دساتیر ساده و ابتدائی ناشی از بکار انداختن عقل انسانی و ناشی از قانون طبیعی جانشین معضله رسوم و عادات عنعنوی که بر نظام اجتماعی روز حکم فرمایی داشت گردانیده شود و «اکتن» (Acton) در یکی از یادداشت های خطی نوشت: «هرگز تا آنوقت بشر در جستجوی آزادی و حریت نیفتاده بودند طوریکه بدانند چه را جستجو میکردند» نزد «اکتن» و همچنان نزد «هیگل» حریت و عقل هرگز از هم بسیار جدا نبودند و انقلاب امر یکایی با انقلاب فرانسوی ارتباط داشته.

«چهار بیست و هفت سال قبل پدران ما بروی این براعظم ملتی جدید را خلق کردند که در آزادی بنایافته و باین پرنسیپ وقف و اهدا گردیده که تمام انسانها مساوی خلق شده اند.»
 طوریکه از کلام «لنکن» (Lincoln) برمی آید انقلاب امریکا واقعه ای بود بی مثل و بی نظیر و اولین موقعی در تاریخ بود که انسانها قصد آوردنسته از خود ملتی را تشکیل دادند و بعد از آن عمداً او فهمیده در صد آن برآمدند تا دیگر مردمان را بهمین قالب ببندازند و آنها را بهمین پرنسیپ گرویده و متوافق سازند. در قرون هفدهم و هژدهم انسان از دنیای اطراف خود دو قوانین آن کاملاً آگاه و باخبر شده بودند این قوانین دیگر حکم فرامین و اوامر موزی را نداشتند که از مقامی ناقابل فهم و ادراک صادر میشدند بلکه قوانینی بودند که عقل بشر آنها را فهمیده میتواندست و انسان تابع آنها بود لاکن این قوانین ساخته و بافته دست خود انسان نبودند. در مرحله دیگر تحول مقدر بود که انسان از قدرت خویش بالای محیط خود و بالای خودش و از حق خود به ساختن قوانین که در تحت آن حیات بسر خواهد برد آگاه گردد.

انتقال از قرن هژدهم به دنیای جدید طولانی و تدریجی بود. فلاسفه ممثل و نماینده اش «هیگل» و «مارکس» بودند که هر دو موقفی دوگانه دارند. «هیگل» معتقد باین مفکوره است که قوانین آسمانی به قوانین عقلی مبدل گردیده اند. روح جهانی «هیگل» قوه آسمانی را بیک دست و قوه عقل را بدست دیگر محکم گرفته است. وی «آدم سمیت» را منعکس میسازد. «افراد منافع و انترست های خود را تطمین میکنند لاکن در عین حال چیزی بیشتر بدینوسیله انجام داده میشود که در عمل آنها نهفته است یعنی بالقوه موجود است گرچه در شعور و آگاهی آنها حاضر و موجود نمیشد. راجع به غایه عقلی روح جهانی مینویسد که انسانها «در عین عمل تحقق بخشیدن آن، آنرا موقعی برای تطمین آرزو و خواهش خویش میگردانند که اهمیت و مفهوم آن از غایه مذکور کاملاً متفاوت است» بن محض هم آهنگی مفاد و منافع است که بزبان فلسفه جرمن ترجمه و تعبیر گردیده است در مقابل «دست نهفته» «آدم سمیت» «هیگل» «عیاری و چالاکی عقل» را بحیث معادل قرار داده که انسانها را برای حصول مقاصد

بکار و ادار میسازد که از آنها آگاهی ندارند. معهذا «هیگل» فیلسوف انقلاب فرانسوی بود و او اولین فیلسوفی بود که اصل وجود و واقعیت را در تحول تاریخی و در آگاهی انسان از نفس خودش دیده. انکشاف در تاریخ دارای معنی انکشاف بطرف مفکوره آزادی بود. اما بعد از (۱۸۱۵) الهامات انقلاب فرانسوی در بیذوقی و بیعلاقگی دوره اعاده رژیم شاهی تأثیرات خرد را از دست داد. «هیگل» از نگاه سیاست بی اندازه بزدل و ترسو بود و در سالهای اخیر حیات خویش در سیستم عصر و زمانی خود چنان بطور محکمی پابند گردیده بود که موفق نشد تا کدام معنی و مفهوم محسوس در نظریات ماورأطبیعی خویش وارد سازد «هرتزن» (Herzen) عقاید و نظریات «هیگل» را بحیث الجبر انقلاب تعریف کرده است که بسیار موزون و مناسب است «هیگل» علامات و اشارات را مهیا ساخته لاکن به آنها کدام مفهوم و محتوی عملی نه بخشید و این وظیفه برای «مارکس» گذاشته شد تا در معادلات «هیگل» حساب را داخل کند.

«مارکس» هم پیرو «آدم سمیت» و هم پیرو «هیگل» بود و از مفکوره عالمی شروع کرد که قوانین معقول طبیعی آنرا انتظام بخشیده. وی مانند «هیگل» اما درین وقت به شکل عملی و محسوس انتقال به مفکوره عالمی را بعمل آورد که بوسیله قوانینی تنظیم میگردد که بواسطه عملیه ای بجواب قریحه و ابتکار انقلابی انسان انکشاف و تکامل مییابد. در ترکیب نهائی «مارکس» تاریخ سه معنی دارد که از همدیگر انفکاک ناپذیر بوده يك كل مربوط و معقولی را تشکیل میدهند سیر و حرکت و افعات مطابق به قوانین آفاقی و بیشتر اقتصادی؛ انکشاف متناظر و متقابل فکر توسط عملیه ای منطقی یا دیالکتیک؛ عمل و اقدام مشابه و مطابق بشکل مجادله صنفی که تیوری و پرکتس انقلاب را متوافق و متفق میسازد. آنچه «مارکس» عرضه میکند ترکیبی از قوانین آفاقی و عمل و اقدام دانسته است تا آنها را جامه عمل بپوشاند یا ترکیبی از دو چیزی است که بعضی اوقات (اگرچه بصورت غلط گمراه و کننده ای) «معینیت» (Determinism) (جبر) و «اختیاریت» (Voluntarism) یا اصالت اختیار نامیده میشوند. «مارکس» دایماً راجع به قوانینی مینویسد که انسانها تا کنون تابع

و مطیع آنها بوده بدون اینکه از آنها آگاه باشند: او بیشتر از يك مرتبه توجه را بطرف آنچه وی «آگاهی کاذب و دروغی» خوانده جلب میکند و این مخصوص کسانی است که در دام يك اقتصاد سرمایه داری و يك جامعه سرمایه داری گرفتارند: «تصویراتی که در دماغهای نمایندگان تولید و توزیع دربارہ قوانین تولید تشکیل مییابند تفاوتی بسیار زیاد از قوانین حقیقی خراهند داشت.» لاکن انسانها در نوشته ها و آثار «مارکس» مثال های برجسته دعوتها را به اقدام و عمل دانسته و شعوری را مییابد در مقاله مشهور او راجع به «فویرباخ» (Feurbach) چنین تحریر یافته است: «فلاسفۀ دنیا را بطریق های مختلفه تغییر و تفسیر کرده اند. اما امر مهم و ضروری تغییر دادن آن است»

در اعلامیه کامیونستی بیان شده است که «طبقۀ رنج بر سلطه و نفوذ سیاسی خود را برای محروم ساختن تدریجی طبقه بورژوازی از تمام سرمایه و برای متمرکز ساختن تمام وسایل تولید در دست دولت استعمال خواهد کرد.» در تقویم انقلابی هژدهم «لوئی بوناپارت» (Louis Bonapart) «مارکس» از «خودشناسی عقلی که توسط عملیه ای به طول يك قرن تمام افکار و نظریه های عنعنوی را منحل و نابود میسازد» سخن رانده است. طبقۀ کارگر است که آگاهی کاذب و دروغی جامعه سرمایه داری را خراب و ویران خواهد ساخت و آگاهی صحیح و حقیقی جامعه بدون طبقات را بروی کار خواهد آورد. ولیکن ناکامی انقلابات (۱۸۴۸) صدمه و برگشتی بزرگ به تحولات مترقیانه ای بود که چون «مارکس» آغاز بکار کرد قریب الوقوع معلوم میشدند. قسمت اخیر قرن نوزدهم در محیطی سپری گردید که هنوز تا اندازه معتنا بهایی عصر کامگاری، رفاهیت و امنیت بود. تا تغییر و تبدیل قرن، ما انتقال به دوره معاصر تاریخ را تکمیل نمیکنم که در آن وظیفه اساسی عقل دیگر شناختن و فهمیدن قوانین آفاقی نیست که بر رفتار و کردار انسان در جامعه حاکمیت دارد بلکه جامعه و افراد را شکلی جدید و نوین دادن است که آنرا با عمل ارادی و شعوری تشکیل میدهند. صنف یا طبقه در «مارکس» گرچه بدقت و صراحت تعریف نشده است رویهمرفته بحیث يك مفهوم آفاقی باقی میماند.

که باید از طریق تحلیل اقتصادی به ثبوت رسانیده شود.

در «لنین» (Lenin) تأکید از «صنف یا طبقه» به «حزب» منتقل میگردد که پیش قراول صنف یا طبقه را تشکیل میدهد و در آن عنصر ضروری صنف شناسی یا آگاهی از صنف را تزریق میکند.

در «مارکس» اید یا الوجی اصطلاحی است منفی - محصولی از آگاهی کاذب و دروغی نظام سرمایه داری جامعه. در «لنین» اید یا الوجی بین البین (مستوی) یا مثبت میشود عقیده ای که توسط جمعیتی نخبه و برگزیده زعماء و پیشوایان صنف یا طبقه شناس در توده ای از کارگران صنف یا طبقه شناس بالقوه تزریق و تنمیه میگردد تربیت و سرشتن صنف شناسی عملیه ای خود بخود یا آتوماتیک نیست بلکه وظیفه ای است که باید انجام داده شود.

مفکری بزرگ دیگر که در زمان و عصر ما، بعدی تازه به عقل افزوده است «فروید» (Freud) - میباشد امروز «فروید» تا اندازه ای بحیث شخصیتی معمائی مانده است. از نگاه تربیت و سوابق، وی شخص لبرال قرن نوزدهم و طرفدار استقلال افراد در سیاست و اقتصاد و غیره بود. و بدون شك و تردید فرضیه عمومی لاکن غلط تناقض و تضاد اساسی بین فرد و جامعه را قبول کرده بود. «فروید» انسان را بیشتر بحیث يك موجود بیولوژیک می شناخته تا يك موجود اجتماعی و مایل بود که محیط اجتماعی را چیزی تلقی کند که از نگاه تاریخ ثابت و معین بوده نه چیزیکه خود انسان آنرا خلق میکند و تغییر شکل میدهد و این عملیه خلق کردن و تغییر شکل دادن دایماً جریان دارد پیروان «مارکس» یا «مارکسیست» ها همیشه او را مورد حمله و انتقاد قرار داده اند که وی همیشه مسایل اجتماعی را از نگاه فرد مطالعه میکند و از همین جهت او را بحیث فردی ارتجاعی تقبیح کرده اند و این اتهام که در مقابل خود «فروید» تنها تا اندازه ای صحت داشت توسط مکتب «نیو فرویدین» (neo-Freudian school) در ایالات متحده امریکا کاملاً بجای و موجه ثابت گردیده. پیروان این مدرسه عقیده دارند که سوء توافق در فرد جبری

و ذاتی است و با ساختمان جامعه ارتباطی ندارد. موضوع توافق و تطابق فرد را به محیط و وظیفه اصلی و اساسی روانشناسی میدانند این اتهام معروف دیگر علیه «فروید» که وی رول عنصر غیر عقلی را در امور بشر بسط و توسعه داده است سرپا دروغ است و این اتهام مبنی بر اشتباهی نمایان بین تشخیص عنصر غیر عقلی در رفتار و کردار انسان و آئین غیر عقلی میباشد این که آئین غیر عقلی در دنیای انگلیسی زبان امروزه وجود داشته و بیشتر مشتمل بر ناچیز شماری و استخفاف موفقیت های بزرگ و استعداد و نیروهای نهفته عقل است متأسفانه حقیقت دارد. و این جزء موج جاریه بدبینی و محافظه کاری مفرط است که از آن پسانتر حرف خواهیم زد. لاکن این آئین از «فروید» سرچشمه نگرفته زیرا وی طرفدار اصالت عقل بدون حایز بودن شرایط و صفات لازمه آن و بلکه از این لحاظ ابتدائی بود. آنچه «فروید» انجام داد بسط و توسعه ساحه علم و دانش ما بود باین طریق که ریشه های غیر شعوری کردار بشری را کشف و بدسترس شعور و آگاهی و تحقیق عقلی گذاشت. و این در حقیقت بسط و توسعه قلمرو عقل و افزایش در قدرت انسان بود که نفس خود را بفهمد و بشناسد و اداره و نظارت کند و بنا بران بر محیط خود کنترل خود را قایم سازد و این امر موافقتی انقلابی و مرقی را نمایش میدهد. از این لحاظ «فروید» کار «مارکس» را تکمیل میکند نه تردید و تکذیب. فروید به دنیای معاصر تعلق دارد بدین معنی که وی با وصف اینکه خودش از مفکوره فطرت بشری ثابت و غیر متغیر خود را کاملاً آزاد ساخته نتوانست آلات و افزار برای فهم و ادراک عمیق ریشه های رفتار و کردار انسانی و بدین طریق برای تعدیل دانسته و شعوری آن توسط عملیه های عقلی مهیا ساخت.

ارزش و اهمیت مخصوص «فروید» برای مؤرخ دو گانه است. اولاً «فروید» آخرین میخ را در تابوت این اشتباه کهن کوبیده است که انگیزه ها و بواعثی که انسانها ادعا یا عقیده دارند در اثر آنها مصدر عمل یا اقدامی گردیده اند برای توضیح عمل و کردار آنها کافی است: این مؤلفیتی است منفی که تا اندازه ای ارزش و اهمیت دارد گرچه

این ادعای مثبت بعضی طرفداران جدی و باحرارت که باروش های تحلیل روحی میتوان بر کردار مردان بزرگ تاریخ ، و شنی انداخت باید خالی از مبالغه تلقی نگردد. روش تحلیل روحی بروی تحقیق و پرسش دقیق مریضی که تحت تحقیق و معاینه قرار دارد استوار است شما نمیتوانید که از مرده چنین تحقیق و پرسش بعمل آورید. ثانیاً « فروید » کار « مارکس » را تقویت کرده مؤرخ را تشویق و تشجیع میکند که نفس و موقف خود را در تاریخ مورد بررسی و تحقیق قرار دهد و انگیزه و بواعثی - شاید انگیزه ها و بواعث نهفته - را که رهنمای او در انتخاب موضوع یادوره و در انتخاب و تعبیر و تفسیر حقایق بوده و زمینه ملی و اجتماعی را که زاویه نگاه او را تعیین کرده است و تصور آینده را که تصور او را در باره گذشته شکل و صورت میدهد ، تحقیق و تدقیق کند از وقتیکه « مارکس » و « فروید » افکار و نظریات خود را نوشتند مؤرخ هیچ عذر و بهانه ای ندارد تا خود را بحیث فردی مجرد و مجزاتصور کند که در خارج جامعه و خارج تاریخ ایستاده است. این عصر عصر خود شناسی است. مؤرخ میتواند بداند و باید بداند که وی چه میکند این انتقال به دنیائی که آنرا معاصر خوانده ام یا عبارت دیگر بسط و تمدید و ظرفیت و قدرت عقل به حوزه ها و ساحه های دیگر ، هنوز کامل و تمام نیست و این جزء تحولی انقلابی است که قرن هشتم از بین آن عبور میکند. میل دارم بعضی ارعلایم مهم و عمده این انتقال را مورد امتحان و تحقیق قرار دهم. اجازه بدهید با علم اقتصاد آغاز کنم تا سال (۱۹۱۴) عقیده در قوانین آفاقی اقتصادی که بر کردار اقتصادی انسانها و ملل حکمفرمائی داشته و آنها را برابرقوانین مذکور تنها بزیان و نقصان خویش پافشاری کرده میتوانستند هنوز تقریباً از اعتراض و انتقاد محفوظ و مصون بود دوره های تجارت ، ترقی و تنزل قیمت پیکاری توسط قوانین مذکور مشخص و معین میگردد. تا سال ۱۹۳۰ هنگامیکه بحران بزرگ اقتصادی شروع گردید نظریه عمده و مهم همین بود. از آن بعد امور به سرعت زیادی به جنبش درآمد. در سالهای عشره چهارم قرن موجود مردم درباره خاتمه انسان اقتصادی بحرف زدن آغاز کردند مقصود آنها انسانی بود که دائماً

در تلاش و جستجوی منافع و انترست های اقتصادی خویش طبق قوانین اقتصادی بود و از آن تاریخ به اینطرف هیچکس بجز چند نفر «اصحاب کهنه» قرن نهم به قوانین اقتصادی باین مفهوم عقیده ندارد. امروز علم اقتصاد سلسله ای از معادلات ریاضی نظری یا مطالعه ای عملی بعضی مردمی گردیده است که دیگران را بهرطرف تیله میکنند. تحول بیشتر محصول و نتیجه انتقال از سرمایه داری انفرادی به سرمایه داری به پیمان بزرگ میباشد مادامیکه مؤسس یا منتظم و تاجر انفرادی غلبه و تفوق داشتند چنین بنظر نمی آمد که احدی اقتصاد را کنترل یا بطریقی مهم و قابل توجه تأثیری بر آن وارد سازد. خبط و اشتباه قوانین و عملیه های غیر شخصی و نامرئی حفاظت گردیده بود. حتی بانک انگلیند در روزهای بزرگترین اقتدار خود بحیث يك اداره کننده و منتظم ما هر تصور نمیگردید بلکه بحیث ثباتی اتوماتیک نمای آفاقی تمایلات اقتصادی تلقی میشد. لاکن با انتقال از اقتصاد آزاد و لا قید به اقتصاد تنظیم شده (خواه اقتصاد تنظیم شده سرمایه داری یا اقتصاد تنظیم شده سوسیالیستی) باشد خواه تنظیم و رهنمائی از طرف شرکت ها و کمپنی های سرمایه دار بزرگ ظاهرأ خصوصی و انفرادی یا دولت بعمل آید) این خبط و اشتباه از بین رفت. این نکته واضح میشود که بعضی مردم پاره ای از تصمیمات را برای بعضی مقاصد و هدف ها اتخاذ میکنند و این تصمیمات مسیر اقتصادی را تعیین مینماید. امروز هر کس میداند که قیمت روغن یا صابون در اطاعت از کدام قانون آفاقی عرضه و تقاضا تغییر نمیکند هر کس میداند یا تصور میکند که میداند که بحرانات اقتصادی و بیکاری ساخته دست خود انسان است. حکومتها اعتراف و فی الحقیقت ادعا میکنند که آنها میدانند چطور بحرانات اقتصادی و بیکاری را چاره نمایند. انتقال و تحول از اقتصاد خود سرانه به اقتصاد طرح و پلان گزاری شده، از نادانسته و غیر شعوری به دانسته و شعوری، از عقیده در قوانین اقتصادی آفاقی به این عقیده که انسان از برکت سعی و عقل خود میتواند آقا و با دار سرنوشت اقتصادی خود باشد، صورت گرفت. سیاست اجتماعی دست بدست همراه

سیاست اقتصادی رفته است و در حقیقت سیاست اقتصادی در سیاست اجتماعی آمیخته و مندمج شده است. اجازه دهید تا از جلد آخر نخستین تاریخ جدید کیمبرج، منتشره سال ۱۹۱۵ تبصره‌ای بسیار بر ازنده از نویسندگانی که اصلاً «مارکسست» (Marxest) نبود و غالباً از «لنین»، هرگز نشنیده بود در اینجا ذکر میکنیم:

«عقیده در امکان اصلاح اجتماعی بوسیله جد و جهد دانسته و شعوری جنبشی برجسته و عمده دماغ اروپائی است. این عقیده جانشین حریت بحیث دان روی همه درد هاشده است. رواج و تداول آن در زمان حال بهمان اندازه مهم و دارای آینده درخشان است که عتیده در حقوق بشر در وقت انقلاب فرانسوی بود.»

امروز پنجاه سال بعد از نوشته شدن عبارت متذکره فوق، بیشتر از چهل سال بعد از انقلاب روسیه و سی سال بعد از بحران بزرگ اقتصادی این عقیده شکل عادی و معمولی را بخرد گرفته است و انتقال و تحول از تسلیم و سر نهادن به قوانین اقتصادی آفاقی که با وصف عقلی بودن مفروضی ما وراء اداره و اختیار انسان بود به عقیده در ظرفیت و لیاقت انسان که در پرتوسعی و عمل دانسته و شعوری میتوانند سر نوشت اقتصادی خود را تنظیم و کنترل کند، به نزد من پیشرفتی در تطبیق عقل به امور انسانی و لیاقت و استعداد مزیدی در انسان معلوم میشود تا خود را و محیط خود را بشناسد و حاکمیت خود را بر خود و محیط خود قایل سازد آماده‌ام که این تحول را در صورت لزوم بنام قدیم «ترقی» یاد کنم.

برای حرف زدن مفصل در اطراف عملیه‌های مشابه و مماثل در زمینه و ساحه‌های دیگر جاری و فعال است وقت و فرصت ندارم. طوریکه مشاهده کردیم اکنون حتی ساینس نیز کمتر علاقه دارد تا تحقیق کرده قوانین آفاقی طبیعت را اثبات کند. و بیشتر متوجه است تا فرضیه‌های رهنمای کار طرح و ترتیب دهد تا انسان بوسیله آنها طبیعت را برای هدف‌ها و مقاصد خود افسار کند و محیط خود را تغییر دهد. نکته مهم‌تر این است که انسان با استعمال و تطبیق دانسته و شعوری عقل نه تنها به تغییر محیط خود بلکه

به تغییر خویشتن نیز دست زده است. در پایان قرن هژدهم «مالثس» (Malthus) در يك اثر ممتاز و تاریخی خود سعی کرد تا قوانین آفاقی نفوس را ثابت کند که مانند قوانین مارکیت «آدم سمیت» بدون اینکه احدی از عملیه آگاهی داشته باشد فعالیت نماید. امروز هیچکس عقیده به چنین قوانین آفاقی ندارد لاکن کنترول نفوس يك موضوع عقلی و شعوری سیاست اجتماعی گردیده است. مادر عصر خویش تمديد دوره حیات انسان را در اثر جدوجهد بشری مشاهده کرده ایم و تغییر موازنه بین نسل ها را در نفوس خود دیده ایم ما از ادویه ای شنیده ایم که دیده و دانسته برای تأثیر انداختن بر کردار انسانی استعمال میشود و نیز از عملیات جراحی خبر داریم که برای تغییر دادن کرکتر و شخصیت انسان انکشاف یافته. انسان و جامعه هر دود ستخوش تغییر و تحول شده اند و در اثر جدوجهد شعوری و ارادی انسان در جلو چشمان ما تغییر داده شده اند. لاکن مهمترین این تحولات غالباً آنهایی بوده اند که در اثر انکشاف و استعمال طریقه های جدید تلقین و تدریس بعمل آورده شده اند. امروز مربیون در تمام سویه ها بیشتر و بیشتر علاقه شعوری و ارادی دارند تا معاونت های لازمه نموده جامعه را شکلی مطلوب و دلخواه بدهند و در نسل جوانان آینده طرز تلقی و صداقت و وفاداری و افکار شایسته آن نوع جامعه را تزریق و تربیه کنند. امروز سیاست تربیوی جزئی لاینفک هر سیاست اجتماعی است که با اساس عقل و دانش طرح و پلان گزاری شده باشد و وظیفه اولیه عقل در تطبیق آن با انسان در جامعه دیگر محض تحقیق نیست بلکه وارد ساختن تغییر و تحول است و این آگاهی زیاد از قوت و قدرت انسان در اصلاح، تنظیم و اداره امر را اجتماعی اقتصادی و سیاسی از طریق تطبیق عملیه های عقلی در نظرم یکی از جنبه های مهم و بزرگ انقلاب قرن بیستم معلوم میشود. این بسط و توسعه عقل محض جزء عملیه ای است که در يك بخش گذشته آنرا «تفرد» خواندیم که عبارت از تنوع و تطوّر مهارتها و پیشه ها و فرصت ها میباشد و از ملازمات و ضمایم مدینتی روبه پیشرفت و ترقی است. شاید نتیجه اجتماعی مبسوط و جامع انقلاب صنعتی افزایش مرقی

به تعداد اشخاص بوده که فکر کردن و بکار انداختن عقل خود را یاد میگیرند. در برطانیه عظمی احتیاط برای رعایت اصول تدریج طوری است که این نهضت بعضی اوقات به مشکل محسوس میباشد. مابۀ افتخارات و امتیازات تعلیم و تربیت ابتدائی عمومی برای بهترین قسمت قرن اتکا و قناعت کرده ایم و هنوز بطرف تعلیم و تربیه عالی عمومی بفاصله یا سرعت زیاد پیش نرفته ایم. این حقیقت در زمانیکه ما پیشوا و پیشقدم دنیا بودیم چندان اهمیتی نداشت. ولی اکنون اهمیتی بزرگتر دارد زیرا دیگران در اثر تعجیل بیشتر از خود ما و نظر باینکه در اثر تحول تخنیکی سرعت رفتار در هر جا افزایش یافته است، از ما جلو تر رفته اند.، زیرا انقلاب اجتماعی، انقلاب تخنیکی و انقلاب علمی همه جزء و قسمت عین عملیه اند. اگر شما مثالی علمی برای عملیه «تفرد» آرزو داشته باشید در ظرف پنجاه یا شصت سال گذشته تنوع بزرگ تاریخ، ساینس، یا کدام ساینس مشخص و انواع و اقسام بی اندازه زیاد اختصاصی را که این «تفرد» بدسترس بشر میگذارد تحت مطالعه و مذاقه قرار دهید. اما مثالی بمراتب برجسته و جالب تر این عملیه بسویۀ مختلف به نزد ما موجود است. بیشتر از سی سال پیشتر افسری عالی رتبه نظامی جرمنی که برای باز دید از اتحاد شوروی رفته بود به تبصره های تنویر کننده يك نفر افسر شوروی مربوط به تشکیل قوه فضائی سرخ گوش داد :

«ما روسها هنوز باید به مواد بشری ابتدائی بسازیم. ما مجبور هستیم که ماشین پرواز را بانوع پرواز کننده (پیلوت) ای که بدسترس ما است متوافق گردانیم بهمان حد و اندازه ای که مادران کشف و تربیت تیپ جدیدی از انسانها موفق و پیروز مند باشیم، انکشاف تخنیکی ماده نیز تکمیل خواهد شد. دوفکتور مذکور یکدیگر را مشروط و مقید میسازند. انسانهای ابتدائی را نمیتوان در ماشین های مغلق و پیچیده جاداد. امروز محض يك نسل پسان تر میدانیم که ماشین های روسی دیگر ابتدائی نیستند و ملیون ها مردوزن روسی که این ماشین ها را طرح و دیزاین میکنند، میسازند و بکار می اندازند، نیز ابتدائی نمیباشند. بحیث يك نفر مؤرخ بیشتر به پدیده و کیفیت اخیر

علاقه مند میباشم. عقلی ساختن تولید چیزی بمراتب مهمتری را افاده میکند که عبارت از عقلی ساختن انسان است. امروز در تمام روی دنیا انسانهای ابتدائی استعمال ماشین مغلق و پیچیده را می آموزند و در نتیجه این کار فکر کردن و بکار انداختن عقل خود را یاد میگیرند. انقلابی که شما میتوانید آنرا انقلاب اجتماعی بخرانید و من آنرا در مبحث موجود بسط و توسعه عقل خواهم خواند تنها آغاز یافته است. اما به سرعت مبهوت کننده ای پیش میرود تا همراه پیشرفت های محیر العقول تخناتلوجیک نسل اخیر دوش بدوش و برابر باشد و این بعقیده ام یکی از جنبه های مهم و مشخصات بزرگ انقلاب قرن بیستم مامیباشد.

اگر در این نقطه خطرات و جنبه های مبهم و مخفی رولی را که برای عقل در دنیای معاصر معین و مقرر کرده اند ملاحظه و اظهار نکنم مورد انتقاد بعضی از بدبینان و شکاکان واقع خواهم شد. در قسمت های سابق تر خاطر نشان ساختم که تفر در روز افزون و ن به مفهومی که بیان یافت بهیچوجه دلالت و اشارت بر ضعیف شدن فشار های اجتماعی برای موافقت و مطابقت، یکرنگی و یکنواختی نمیکند. فی الواقع این یکی از معضلات جامعه، جدید پیچیده ما است. تعلیم و تربیت که آله و وسیله ای حتمی و قوی در تسهیل و تسریع، بسط و توسعه استعداد ها و فرصت های انفرادی و بنا برین محرک و باعث تفر در متزاید است در عین زمان آله و وسیله ای قوی در دست دسته های ذی منافع برای تأمین و تقویت یکرنگی و یکنواختی اجتماعی میباشد. اکثر اوقات التماس هایی که برای برود کاست و تلویزیون مسئول تریا مطبوعات مسئول تر شنیده میشوند، در اول وهله برخلاف و ضد بعضی پدیده های منفی میباشد که تقبیح آنها آسان و سهل است.

لاکن بزودی التماس هایی برای استعمال این آلات و وسائل قوی بمنظور تلقین و تعلیم توده میشوند نادر آنها ذوق های مطلوب و پسندیده، و آراء و نظریات نیک و مستحسن ترزیق گردد. و معیار برای مطلوبیت و مستحسن بودن در ذوق ها و آراء و نظریات مورد قبول

جامعه پیدا میشود. همچو اقدامات و مجاهدات در دست کسانی که آنها را تقویت و ترقی میدهند عملیه های ارادی و شعوری بوده، و بدین منظور طرح گردیده اند که از طریق اصلاح و تربیت اعضای منفرد، جامعه را به سمت و هدف مطلوب به شکل و صورتی جدید بدهند. مثال های برجسته دیگر این خطرات را اعلان کنندگان تجارتی و پروپاگندچیان سیاسی مهیا میسازند. فی الواقع این دورول اکثر اوقات جفت و جور می شوند. در ایالات متحده امریکا بطور واضح نمایان و در برطانیه عظمی قدری کم و تر، احزاب و کاندیدها اعلان کنندگان مسلکی را استخدام میکنند تا برای مؤفقیت آنها کار نمایند. گرچه هر دو طریق ظاهرآ و رسماً متمایز اما بطور قابل ملاحظه ای مشابه اند. اعلان کنندگان مسلکی و سران دیپارتمان های پروپاگند احزاب بزرگ سیاسی مردان فوق العاده هوشیار و زرنگ اند که تمام وسایل و تدابیر عقلی را برای موفقیت در وظیفه خود بکار می اندازند. مگر عقل طوریکه در دیگر مثالها و موارد مطالعه و ملاحظه کردیم محض برای تحقیق و کاوش استعمال نمیشود بلکه برای مقاصد عملی و سودمندونه بصورت استاتیک و ساکن بلکه بشکل دینامیک و فعال مورد استعمال قرار داده میشود. اعلان کنندگان مسلکی و منتظمان مجادلات حزبی با حقایق موجود و فعلی اصلاً علاقه ندارند. آنها به چیزی علاقه دارند که مستهلك یا منتخب در دم حاضر به آن معتقد است و آنرا باور و قبول میکند یا آنرا تنها تاجایی میخواهد که در نتیجه نهایی داخل میگردد. بعبارة دیگر چیزیکه مستهلك یا منتخب در اثر تشویق و تلقین ماهرانه اعلان کننده و غیره وادار گردد که باور کند یا بخواهد علاوه بر آن از مطالعه روانشناسی توده آموخته اند که طریقی سریعترین و مؤثرترین برای قبول نظریات آنها رجوع و توسل به عنصر غیر عقلی در ساختمان مشتری و منتخب است، بنا بر آن تصویریکه در مقابل چشم مقرر دارد تصویر پرست که در آن مردنخبه و برگزیده از اهل صنایع مسلکی یا قائدان حزبی از طریق عملیه های عقلی که نسبت بسابق بد رجعه عالی تری انکشاف یافته بمقاصد خود نایل میشود بدین ترتیب که نامعقولی و بی منطقی

توده را درك و از آن سوء استفاده میکند، رجوع و توسل اصلاً به عقل نیست بیشتر به روشی است که «اوسکر وایلد» (Oscar Wilde) آنرا ضرر به رساندن در پائین عقل و خرد خوانده است، پیشرفت میکنند در اینجا تصویر را تا اندازه مبالغه آمیز تر، ترسیم کرده اند، از خوف اینکه مبادا متهم گردند، خطر را کمتر تخمین کرده اند. لکن تصویر مذکور بطور کلی صحیح و درست است و بسهولت میتوان آنرا بدیگر ساحه ها تطبیق کرد. در هر جامعه دسته های حاکمه تدابیر و وسایلی را که بیشتر یا کمتر اجباری اند بمنظور تنظیم، اداره و کنترل فکر و رای عامه بکار میبرند. این متود بعد تر از متود دیگری معلوم میشود زیرا سوء استعمال عقل را تشکیل میدهد.

بجواب این اتهام جدی و متکی بر اساس محکم، تنها دو حجت دارم: نخستین حجت مشهور و معروف است که هر اختراع، هر ابداع، هر تخنیک جدید که در طی تاریخ کشف گردیده دارای پهلوی منفی و مثبت هر دو بوده است. شخصی بائیس همیشه بار مصرف را متحمل گردد. نمیدانم چقدر مدت بعد از اختراع طباعت بود که منتقدان خاطر نشان کردند که طباعت انتشار افکار و آراء غلط را آسان ساخت امروز امری عادی و معمولی است که بر فهرست مرگ و تلفاتیکه بروی جاده ها از ظهور اتوموبیل بمیان آمده است اظهار تأسف میکنند حتی بعض ساینست ها از اینکه طریقه ها و وسایلی را برای آزاد ساختن انرژی ایتمی کشف کرده اند اظهار تأسف و ندامت مینمایند زیرا این کشف برای مقاصد مخرب و تباه کن استعمال شده میتواند و استعمال هم شده است. چنین اعتراضات در گذشته مفید ثابت نشده و غیر محتمل بنظر میخورد که در آینده نیز برای متوقف ساختن پیشرفت کشفیات و اختراعات تازه مؤثر ثابت شود. آنچه ما از تخنیک ها و قوای نهانی تبلیغات و پرو پاگند توده آموخته ایم، محروم سترده شده نمیتواند. دیگر امکان ندارد که به دموکراسی انفرادی به پیمانۀ کوچکی که از طرف «لاک» (Locke) پشتیبانی میگردید یا به تیوری لبرال که در سالهای وسطی قرن نوزدهم در برطانیۀ عظمی قسماً تحقق یافته بود، باز گشت. عیناً همانطوریکه دیگر نمیتوان به سرمایۀ داری اسپ و گادی یا سرمایۀ داری

آزاد و خود سرانه رجعت نمود، اما جواب صحیح و درست این است که این شر و روبدیهها مصلح خود را نیز با خود می آورند. چاره و علاج در آیین نامعقولیت یا ترک رول جامع و مبسوط عقل در جامعه جدید و عصری نیست بلکه آگاهی مترقیانه از رولی است که عقل بازی کرده میتواند. این آگاهی باید هم از پائین و هم از بالا باشد. این خیالی خام و رویائی غیر عملی نیست، در این وقتی که انقلاب تخنیکی و علمی ما را مجبور ساخته است تا به تمام سویه های اجتماع بطور متزاید و روز افزونی از عقل استفاده کنیم و عقل را بکار اندازیم. مانند هر پیشرفت بزرگ دیگر در تاریخ، این پیشرفت نیز دارای مصارف و ضایعاتی از خود میباشد که باید پرداخته شود، و دارای خطراتی میباشد که باید مقابله کرده شود. مع هذا، علی الرغم شکاکان و بدبینان و پیمبران مصیبت و بلای ناگهانی مخصوصاً در بین مفکران کشورهای که موقعیت ممتاز سابق آنها ضعیف و متزلزل گردیده، شرمسار نخواهم بود اگر آنر بصفقت مثالی بارز ترقی در تاریخ تلقی کنم. و شاید این قابل ملاحظه ترین و انقلابی ترین پدیده عصر ما باشد.

جنبه دوم انقلاب مترقی که ما از بین آن میگذریم، شکل تغییر یافته دنیا میباشد، دوره بزرگ قرن پانزدهم و شانزدهم که در آن دنیای قرون وسطی بالاخره متلاشی و ویران گردید و اساسات دنیای جدید نهاده شد، با کشف براعظم های جدید و انتقال مرکز ثقل دنیا از سواحل مدیترانه به سواحل اوقیانوس اطلس شهرت و امتیاز یافته است. اما تغییر و تحولی که مولود انقلاب فرانسوی بود دارای نتیجه جغرافیائی از خود بود بدین طریق که دنیای جدید را دعوت کرد تا موازنه دنیای قدیم را اصلاح و جبران کند. لکن تحولاتی که انقلاب قرن بیستم بوجود آورده نسبت به هر تحولی دیگر که از قرن شانزدهم به بعد بوقوع پیوسته بمراتب جامع تر و فراگیرنده تراند. بعد از چهار صد سال مرکز ثقل دنیا بطور قطعی از اروپای غربی تغییر مکان کرده است. اروپای غربی معه قسمت های دور و بعید دنیا انگلیسی زبان یکی از ضمایم براعظم امریکای شمالی گردیده است. این براعظم را اگر خوش داشته باشید میتوانید توده یا انباری بخوانید که

در آن ایالت‌های متحده امریکا هم بحیث دستگاه تولید نیرو و هم بحیث برج مراقبت و کنترل خدمت می‌کند و نه این یگانه تحول یا مهمترین تحول است. بهیچوجه روشن و واضح نیست که مرکز ثقل دنیا اکنون در دنیای انگلیسی زبان باضمیمه اروپای غربی آن قرار دارد یا برای مدت درازی در آنجا باقی خواهد ماند. چنین بنظر می‌خورد که ترده‌ارضی بزرگت اروپای شرقی و آسیا با امتدادات آن در افریقا می‌باشد که امروز در امور دنیا ابتکار را بدست آورده. اصطلاح «شرق تحول‌ناپذیر» امروز بطور بارزی کهنه و فرسوده شده است. بیائید نگاهی سریع به تحولاتی که در آسیا در قرن موجوده صورت گرفته بیندازیم. داستان با اتحاد انگلیس و جاپان در سال (۱۹۰۲) آغاز می‌یابد و این اولین بار است که کشوری آسیائی در حلقه محفوظ‌الوقایع بزرگ اروپائی شامل می‌شود. شاید این امر بحیث یک تصادف تلقی شود که جاپان ترفیع و پیشرفت خود را بوسیله مبارزه با روسیه و شکست دادن آن اعلام و اشتهار کرد، و در نتیجه اولین جرقه‌ای را روشن گردانید که انقلاب بزرگ قرن بیستم را مشتعل ساخت. مقلدان انقلابات فرانسوی (۱۷۸۹) و (۱۸۴۸) اروپائی بودند. نخستین انقلاب روسی در (۱۹۰۵) هیچ انعکاسی در اروپا نداشت و لاکن مقلدانی در آسیا پیدا کرد چند سال بعد انقلاباتی در ایران، ترکیه و چین رخ داد. جنگ اول گیتی بطور حقیقی جنگی عمومی نبوده بلکه جنگی داخلی اروپائی بود. بفرض اینکه موجودیتی بحیث اروپا وجود داشت، و نتایجی جهان‌شمول بار آورده که مشتمل بر تنبیه انکشاف صنعتی در چندین کشور آسیائی و تحریک احساسات ضداجانب در چین ایقاع حس ملت‌خواهی و استقلال طلبی در هندوآغاز حس ملیت عرب بود. انقلاب (۱۹۱۷) روسی انگیزه‌ای مزید و فیصله‌کننده مهیا ساخت. چیزی که در اینجا مهم بود این بود که زعمای پیشروایان دائماً در انتظار و جستجوی مقلدان و پیروان در ممالک اروپائی بودند لیکن این انتظار و جستجوی ایشان بی‌فایده ثابت شد. و بالاخره آنها را در آسیا یافتند. اروپا بود که «تحول‌ناپذیر» گردیده بود و آسیا به جنبش و حرکت آمده بود. لازم نیست که این داستان معروف را ناوقت حاضر ادامه دهیم. مؤرخ به مشکل هنوز در مرقفی است که وسعت و اهمیت

انقلاب آسیائی و افریقائی را ارزیابی و تعیین کند. لاکن انتشار تحولات و عملیه های تحنیکى و صنعتى جدید و توسعه اساسات تعلیم و تربیت و شعور و آگاهی سیاست به ملئون هانقر از نفوس آسیا و افریقا چهره و سیهای براعظم های مذکور را تغییر میدهند. در حالیکه آینده را دقیقانه دیده نمیتوانیم، هیچ معیار قضاوت را نمیدانم که اجازة ام بدهد که این تحول را چیزی دیگر جز انکشافى مترقى در دور نمای تاریخ گیتی تلقى و محسوب نمایم. شکل تحول یافته دنیا که از این واقعات منتج گردیده انحطاط و تنزلى نسبى را در قدر و اهمیت این کشور (برطانیة عظمی) و شاید در قدر و اهمیت کشور های انگلیسى زبان بطور عمومى در امور و مسایل دنیا همراه خود آورده است. لاکن انحطاط و تنزل نسبى، انحطاط و تنزل مطلق نیست و چیزیکه موجب اضطراب و خوف من میشود سیر و جریان ترقى در آسیا و افریقا نیست، بلکه تمایل دسته های حاکمه در این کشور و شاید در کشورهای دیگر است که با چشم بسته یا عاری از بصیرت بطرف این واقعات نگاه کرده نسبت به آنها وضعی مرددانه بین غرور و استغنائى مملو از سوءظن و تواضع و مدارا و مشحون از ملاطفت را اتخاذ مینمایند و در یک دلتنگی مشتاقانه فلج کننده برای گذشته باز مستغرق میشوند.

آنچه را بنام بسط و توسعه عقل در انقلاب قرن بیستم یاد کردم نتایج و اهمیت مخصوص برای مؤرخ دارد، زیرا بسط و توسعه عقل در اصل خود بمعنی خروج و ظهور دسته ها و طبقات مردم و براعظم ها، در تاریخ میباشد که تا کنون خارج آن افتاده بودند. در گفتار اول خود اشاره کردم که مؤرخان قرون وسطی تمایل داشتند جامعه قرون وسطی را از عینک مذهب به بینند و عات آن، ماهیت و خصوصیت انحصاری و استثنائى منابع و مدارک ایشان بود. میل دارم این توضیح را قدری بیشتر ادامه دهم. فکر میکنم این مقوله که کلیسای مسیحی ایگانه مؤسسه عقلی قرون وسطی «برده گرچه بدون شک تا اندازه ای مبالغه است، صحیح و درست میباشد. از آنجا که یگانه مؤسسه عقلی بود بنابر آن یگانه مؤسسه تاریخى بود و تنها کلیسا در معرض سیر و جریان عقلی انکشاف بود که مؤرخ آنرا

فهمیده می‌توانست. جامعه دنیوی و غیر روحانی را کلیساتشکیل و تنظیم کرده بود و از خود هیچ حیاتی عقلی نداشت. توده مردم مانند مردمان قبل از تاریخ به طبیعت تعلق و ارتباط داشتند تا به تاریخ. تاریخ جدید وقتی آغاز می‌گردد که بیشتر مردم به شعور و آگاهی سیاسی و اجتماعی وارد میشوند و از دسته‌ها و گروه‌های مربوط خویش به حیث موجودیت‌های تاریخی که دارای گذشته و آینده‌ای بودند مطلع گردیده و کاملاً در تاریخ داخل میشوند. متها در ظرف دو صد سال اخیر است که حتی در چند مملکت متمدن پیشرفته شعور و آگاهی اجتماعی و سیاسی و تاریخی به توسعه و انتشار برای اکثریت نفوس، آغاز کرده است. تنها امروز برای نخستین بار امکان پذیر گردیده است که حتی دنیائی تمام را تصور کرد مرکب از اقوام و مللی که به کاملترین مفهوم آن داخل تاریخ گردیده‌اند، و دیگر مایه علاقه و توجه اداره‌چی استعماری یا عالم انسان شناسی نیستند، بلکه موضوع علاقه و توجه مؤرخ‌اند، و این انقلابی است در مفهوم و تصور تاریخ به زده‌ها. در قرن هژدهم تاریخ هنوز تاریخ مردمان نخبه بود. در قرن نوزدهم مؤرخان برطانوی مردمان و متناوبانه بطرف نظریه تاریخ بحیث تاریخ تمام جمعیت ملی جلورفتند. «ج. ر. گرین» (J.R. Green) که مؤرخ عادی بود، از نوشتن اولین «تاریخ ملت انگلیس» شهرت حاصل کرد. در قرن بیستم هر مؤرخ باین نظریه، عبادت زبانی را ادا می‌کند یعنی در ظاهر به آن تمایل دارد. گرچه کردار از گفتار عقب مانده است، میل ندارم این قصور و نواقص را مورد بحث قرار دهم. زیرا بیشتر متوجه کوتاهی و ناکامی خود بحیث مؤرخان در این امر می‌باشیم که افق روبه توسعه تاریخ را در خارج این کشور و در خارج اروپای غربی در نظر نگرفتیم و اهمیتی را به آن قایل نشدیم. «اکتن» در راپور (۱۸۹۶) خود تاریخ عمومی را «آن تاریخ که از تاریخ متحد و مرکب تمام کشورها متمایز است» خوانده است. وی ادامه داده می‌گوید:

«این تاریخ در یک ردیف و سلسله حرکت می‌کند که ملل و اقوام در مقابل آن اهمیت فرعی دارند. داستان آنها بخاطر خود ایشان نقل و روایت نمی‌شود بلکه از لحاظ ارتباط و تبعیت آنها به سلسله‌ای عالی‌تر، موافق به مدت و درجه‌ای که به سعادت و موفقیت

مشترک نوع بشر خدمت و معاونت میکنند .

محتاج تذکر نیست که برای «اکتن» تاریخ عمومی، طوریکه خودش فکر و تصور کرده بود، موضوع علاقه و دلچسپی هر مؤرخ جدی بود. فعلاً برای تسهیل رسیدن به تاریخ عمومی باین مفهوم، چه اقدامی میکنیم؟

مقصودم درین گفتارها بحث مختصر در اطراف مطالعه تاریخ در این پوهنتون [کیمبرج] نبوده. لاکن این بحث، چنان مثالهای مهم و برجسته را برای آنچه میخواهم بیان کنم، بدسترس من میگذارد که اگر از آن خود داری کنم مثل این خواهد بود که از گرفتن «گذرم گاه» اجتناب کرده باشیم و این علامه جبن و بزدلی خواهد بود. در ظرف چهل سال گذشته موقعی مهم را برای تاریخ ایالاتهای متحده امریکا در نصاب تعلیم خود داده ایم این پیشرفتی است مهم. اما این اقدام تا اندازه ای این خطر را بار می آورد که تنگ نظری و محدودیت تاریخ انگلستان را که هم اکنون مانند دست مرده بر نصاب تعلیم ماوزن و فشاری سنگین وارد ساخته بایک تنگ نظری مضرتر و متساویاً خطرناک دنیای انگلیسی زبان تقویت میکند.

تاریخ دنیای انگلیسی زبان در چار صد سال گذشته بدون شک دوره بزرگ تاریخ بوده است. لاکن آنرا بحیث قسمت مرکزی تاریخ عمومی تلقی کردن و هر چیز دیگر را بصفت اجزاء فرعی و محیطی آن پنداشتن تحریفی تأسف آور پرسپکتیف است. وجیهه پوهنتون است که همچو تحریفات عوام پسند را اصلاح و تصحیح کند. مکتب تاریخ جدید مربوط باین پوهنتون در ایفای این وجیهه قاصر و نارسا بنظر میخورد. یقیناً کار غلط و نادرست است که به کاندیدی اجازه داده شد تا برای درجه ممتاز در تاریخ در پوهنتونی بزرگ بدون علم و معرفت کافی در لسانی جدید غیر از زبان انگلیسی بنشیند. بیائید از سرنوشت شوق قدیم و موقر فلسفه در پوهنتون آکسفورد پند و عبرت بگیریم چون علماء باین فیصله و نتیجه رسیدند که آنها همراه انگلیسی ساده روزمره بخوبی گذران کرده میتوانند. واقعاً ظلم است که هیچ تسهیلات و وسایل بلندتر از

سویۀ کتاب درسی برای کاندیدی که تاریخ جدید کشوری از اروپای براعظمی را مطالعه و تحصیل، میکند فراهم و مهیا ساخته نشود. کاندیدی که معلوماتی در امور آسیا، افریقا یا امریکای لاتینی دارد، در این وقت فرصت خیلی محدودی برای ابراز و ارائه آن در اثری به عنوان باکروفر قرن نوزدهم «بسط و توسعه اروپا» بدسترس دارد. این عنوان متأسفانه با محتویات مناسبی تامی دارد: از کاندید تقاضا نمیشود تا چیزی را جمع به کشورهای دارای تاریخ مهم و مستند مانند چین و یا ایران بداند با استثنای آنچه در حین کوشش و مساعی اروپائیان برای تصرف کشور های مذکور بوقوع پیوست. طوریکه میگویند سخنرانی هایی در این پوهنتون راجع به تاریخ روس، ایران و چین بعمل می آید لاکن نه توسط اعضای فاкультۀ تاریخ. گویند، عقیده ای که پنج سال قبل توسط پروفیسور چینی در گفتار افتتاحیۀ آن اظهار گردید یعنی «چین را نمیتوان خارج جریان بزرگ تاریخ بشری پنداشت» باگوش های کردربین مؤرخان پوهنتون «کیمبرج» اصابت کرده است. اثری که شاید در آینده بحیث بزرگترین اثر تاریخی تلقی گردد که در «کیمبرج» در طی ده سال گذشته به قید تحریر آمده کاملاً در خارج دیپارتمان تاریخ و بدون کدام معاونتی از طرف آن نوشته شده است: در اینجا اشاره به کتاب «علم و مدنیت در چین» تألیف «نیدهام» (Dr. Needham) میکنم و این فکری است تنبیه کننده اگر از جهت این حقیقت نمیبود که این جراحات های داخلی مشخصۀ اکثر پوهنتون های برطانوی و بطور عموم از مفکران و منوران برطانوی در سال های وسطی قرن بیستم میباشند، آنها را بنظر عامه آشکار و نمایان نمی ساختم. این طنز و کنایۀ کهنه و مبتذل در بارۀ کوتاه فکری و تنگ نظری دوره وکتوریائی «طوفان هادر رودبان-براعظم جدا و مجزا» امروز بدبختانه طنینی موضوعی و مناسب دارد. بار دیگر طوفان هادر دنیاى خارج بشدت زیاده بر پاگردیده، و در حالیکه مادر کشور های انگلیس دور همدیگر جمع آمده و بزبان ساده انگلیسی روزمره بخود ما میگوئیم که کشور های دیگر و براعظم های دیگر در اثر کردار فوق العادۀ خویش از مواهب و فیوضات مدنیت، مجزاً و محروم مانده اند، بعض اوقات

چنین معلوم میشود که گویا خود مادر اثر عدم قابلیت یابی میلی خود برای فهمیدن و درك کردن، خود را از جریانات واقعی دنیا مجزأ و منزوی ساخته ایم.

در جملات مقدماتی گفتار اول خود توجه را به فرق و تفاوتی بارز و صریح که سالهای وسطی قرن بیستم را از سالهای آخرین قرن نوزدهم جدا میسازد، جلب کردم. در خاتمه آرزو دارم که این فرق و تفاوت را قدری شرح و بسط دهم و اگر در این زمینه کلمات «آزادیخواه» و «محافظة کار» را استعمال میکنم به سبب سهولت فهمیده خواهد شد که من آنها را بحیث عناوین احزاب سیاسی برطانوی مورد استعمال قرار نمیدهم. وقتی که «اکتن» از ترقی و پیشرفت حرف زد او بعبارة مفكورة متداول «اصالت تدریج» (Gradualism) برطانوی فکر نکرد. «انقلاب یا چنانچه ما میگوئیم «لبرالزم» اصطلاح مهم و قابل توجه از يك مکتوب (۱۸۸۷) میباشد. در يك گفتار خود راجع به تاریخ جدید، دد سال پسان تر گفت که: «روشن و میتود ترقی جدید، انقلاب بود» و در گفتار دیگر از «ظهور افکار عمومی که ما آنها را انقلاب میخوانیم» حرف زد. و این نکته در یکی از یادداشت های خطی نشر نشده او شرح داده شده است. «ویگ» (Whig) «از طریق مصالحه حکومت کرد: «لبرال فرمانروائی افکار را آغاز میکند». «اکتن» معتقد بود که «فرمانروائی افکار» به معنی «لبرالزم» و لبرالزم بمعنی انقلاب بود. در دوران حیات «اکتن» لبرالزم هنوز بحیث قوه ای فعاله برای تحول اجتماعی استهلاک نگردیده بود. در روزگار ما آنچه از لبرالزم باقی مانده است در هر جا عاملی محافظه کار در جامعه شده است. بسی معنی خواهد بود اگر امروز رجعت و بازگشت به «اکتن» تبلیغ شود. لاکن مؤرخ علاقه و انترست دارد تا نخست نظریه «اکتن» را تعیین و ثانیاً نظریه او را با نظریه مفکران معاصر مقایسه کند، و ثالثاً تحقیق و تجسس نماید که کدام عناصر در نظریه او هنوز صحیح و درست خواهد بود. در این شکی نیست که نسل معاصر «اکتن» از اعتماد به نفس مغرورانه و خوش بینی مفرط خساره و زیان دیدند، و ماهیت متزلزل و ناپایدار ساختمانی را که بروی آن عقیده و ایمان نهاده بودند کور قرار داشت، پوره و بصورت کافی درك نکردند. معذالك مالك

دو چیز بودند که امروز مابهردوی آن‌ها احتیاج مبرمی داریم حس تحول بحیث عاملی مترقی در تاریخ، عقیده و ایمان به عقل بصفت رهنمای مادر فهمیدن معضلات و پیچیدگی‌های آن.

اکنون بیائید تا به بعض صداهای عشره ششم قرن حاضر گوش بنهیم. در یکی از گفتارهای سابق تراظهار رضایت و خوشنودی «سر لویس نامیر» (Sir Lewis Namier) را تذکر دادیم که فرمود در حالیکه «راهها حل و چاره‌های عملی» برای «مسایل واقعی» جستجو میگردد، «پروگرا مها و آیديال‌ها از طرف هر دو حزب فراموش میشود» و این را موصوف بحیث علامه ای از «رشد و کمال ملی» تعریف کرده است.

من مشتاق و شیفته تمثیلات این دوره حیات افراد و دوره حیات ملل واقوام نیستم و اگر همچو تمثیلی بکار برده شود، انسان تحریک میگردد تا سوال نماید. وقتیکه از مرحله «رشد و کمال» میگذریم، چه واقع میشود اما چیزیکه موجب علاقه و دلچسپی ام میشود، تفاوت و تباین بارز بین عملی و واقعی است که ستوده میشوند و «پروگرا مها و آیديال‌ها» است که تقبیح میگردند. این تمجید و ترجیح کار عملی بر «تیوری» سازی تصویری و خیالی، بدون شك و تردید علامه ممیزه محافظ‌کاری میباشد.

بفکر «نامیر» این طرز تلقی صدای انگلستان قرن هژدهم را بوقت جلوس «جارج سوم» نشان میدهد که در مقابل ظهور و شروع محتمل انقلاب و فرمانروایی افکار «اکتن» اعتراض و پروتست میکند. لاکن عین روش اظهار و نمایش محافظه‌کاری کامل بر شکل تجربیت کامل، شهرت و عمومیت خیلی زیاد در روزگار ما دارد. میتوان آنرا بصورت مشهور و متداول ترین در تبصیره پروفسور «ترویور روپر» (Trevor Roper) یافت که میگوید: «وقتیکه افراطیون فریاد میزنند که فیروزی بدون شك و تردید از آن ماست، محافظه‌کاران هوشیار و حساس بر بینی ایشان بامشت میزنند». پروفسور «اوک شات» (Oakshatt) یک نسخه بسیار نغز و لطیف این تجربیت مروج را تقدیم میکند چنانچه میگوید: «در علاقه و اندرست‌های سیاسی خود ما» بر دریای بیکران

و ژرف کشتی رانی میکنیم» که در آنجا «نه نقطه آغاز و نه سر منزل معین» وجود دارد، و در آنجا یگانه غایه و منظور ما «کشتی را در حالت حرکت به وضعی متوازن نگهداشتن» است. لازم نمی بینم تا فهرست نویسندگان دیگر را که فضایل و کمالات تخیلی سیاسی را مورد تقبیح و نکوهش قرار داده اند، دنبال و تعقیب کنم. کلمات و اصطلاحاتی که حاکی از «ایدیالزم» سیاسی و اجتماعی اند امروز بهیث کلمات فحش و ناسزا برای افکار و نظریات را دیکال بسیار جامع و وسیع درباره آینده جامعه استعمال میشوند. و نه سعی خواهیم کرد جریانات و تمایلات جدید را در ایالت های متحده امریکا که در آنجا مؤرخان و صاحبان نظریات سیاسی نسبت به همقطاران و هم مسلکان خود در این کشور، خود داریها و احتیاط کمتری در اعلان صریح انقیاد و تابعیت خود بر محافظه کاری دارند مورد بحث قرار دهیم.

تنها تبصره یکی از ممتازترین و اعتدال پسندترین مؤرخان محافظه کار امریکایی پروفیسور «سموئیل موریسن» (Samuel Morison) پوهنتون «هاروارد» را، در اینجا ذکر میکنم که در خطابه رئیسی خود به «انجمن تاریخ امریکا» در دسامبر (۱۹۳۰) چنین تصور کرد که وقت عکس العمل در مقابل آنچه رسیده بود که وی بنام «خط مشی سیاسی جفرسن-جیک سن.ف.د. روزولت» یاد کرد و از همجو تاریخ ایالت های متحده امریکا پشتیبانی و دفاع کرد که «از نقطه نظر محافظه کار معقولانه نوشته شده باشد».

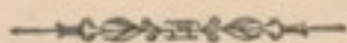
اما پروفیسور «پاپر» (Popper) علی ای حال در برطانیه کبری است که باردیگر این نظریه محافظه کار محتاطانه را بشکل واضح ترین و ناسازگارترین آن ظاهر کرده است. رد و عدم قبول «پروگرام ها و ایدیاها» را که از طرف «نامیر» بعمل آمده بود تقلید کرده برپالیسی هائی حمله میکند که قرار ادعای خودش «تمام جامعه را طبق پلانی معین سراز نو تنظیم میکند و چیزی را ستایش میکند که انجینری «اجتماعی تدریجی» مینامد. و ظاهر آ از اسناد و اتهام «مرمت کاری غیر ماهرانه تدریجی» و «انجام دادن کاری بدون

مهارت و زرنگی» مشمئز نمیشود. در اینجا واقعاً باید به پروفیسور احترام کنم. بحیث حامی و مدافع قوی عقل ثابت قدم مانده هیچ سروکار و معامله‌ای با انحرافات گذشته یا حال در نامعقولیت ندارد. لاکن اگر به نسخه و دستور العمل «انجینری اجتماعی تدریجی» نظر اندازیم خواهیم، دید رولی که وی برای عقل تعیین میکند تاچه اندازه محدود است. گرچه تعریف او از «انجینری تدریجی» بسیار دقیق و صریح نیست برای ما واضحاً گفته میشود که انتقاد «هدف‌ها و غایه‌ها» خارج موضوع گذاشته شده است و مثالهای محتاطانه‌ای که از فعالیت‌های مشروع آن - اصطلاح قانونی اساسی، و «تمایل بسوی مساوات بیشتر عایدات» میدهد، بطور واضحی بمامی فهماند که مراد از آن بکار افتادن و تطبیق شدن در داخل فرضیات و نظریات جامعه موجوده ما است. مقام و پایه عقل در نقشه و طرح امور پروفیسور «پاپر» مانند مقام و پایه ما مور ملکی برطانوی است که دارای شرایط و صلاحیت برای اداره پالیسی‌های حکومت سر اقتدار بوده و حتی اصلاحات عملی برای اجرای بهتر آنها پیشنهاد کرده میتواند. اما این صلاحیت را ندارد که در فرضیات قبلی اساس یا هدف‌های غایی و نهایی آنها سؤالی کند. این کاری است مفید. خودم نیز در وقت و زمان خود ماموری ملکی بودم. لاکن تابعیت و مادونیت عقل به فرضیات و نظریات نظام فعلی بعقیده ام در نهایت امر کاملاً ناقابل قبول است. و این همان طوری نیست که «اکتن» درباره عقل و قتیکه معادله انقلاب = «لبرالزم» = فرمانفرمائی افکار را مطرح میکرد، فکر کرده است. ترقی در امور بشری، خواه در ساینس یا در تاریخ یا در جامعه از طریق استعداد و آمادگی دلیرانه انسانها بوجود آمده است که همت و سعی خود را منحصر به تلاش و جستجوی اصلاحات تدریجی در روش انجام دادن کارها سازند بلکه بنام عقل به طرز و روش جاریه انجام امور و به فرضیات علنی یا مخفی که طرز و روش مذکور بر وی آنها بنا یافته است اعتراضات و مبارزه کند. انتظار زمانی را دارم که مؤرخان، اجتماع‌یون، و مفکران

سیاسی دنیای انگلیسی زبان جرئت خود را برای آن وظیفه مجدداً بندهست خواهند آورد.

معهدا کاهش و نقصان عقیده و ایمان به عقل در بین روشنفکران دنیای انگلیسی زبان نیست که مرابدرجه بیشتری مضطرب و پریشان میسازد بلکه فقدان حس ساری و نافذ دنیائی است در حالت حرکت دائمی. این بنظر اول بشکل معمائی جلوه میکند زیرا بندرت اینقدر سخن سطحی درباره تحولاتی که در اطراف و محیط ما و شما صورت میگیرد شنیده شده است. لاکن چیز مهم و قابل توجه این است که تحول دیگر بحیث موفقیت و کارنامه، به حیث فرصت و موقع، و بحیث ترقی و پیشرفت پنداشته نمیشود بلکه بحیث مایه و اسباب خوف تلقی میگردد. و قتیکه علماء و متخصصان سیاسی و اقتصادی توصیه و سفارش میکنند چیزی برای تقدیم جز اعلان و اخطار ندارند که نسبت به افکار و نظریات رادیکال و وسیع و جامع بدگمان و بدبین باشید و از هر چیزی که از آن بوی انقلاب می آید، پرهیز و اجتناب کنید. در صورتیکه باید پیشرفت کنیم، بهر اندازه ای که در توان و قدرت ماست آهسته و محاطانه پیشرفت نمائید. در لحظه ای که تمام دنیا شکل و سیمای خود را به سرعت و شدت بیشتری نسبت به هر وقتی در ظرف چارصد سال گذشته تغییر میدهد این وضع و طرز تلقی کوری و نابینائی عجیبی معلوم میشود که زمینه را برای خوف آماده میسازد نه اینکه جنبش عالم شمول، متوقف و ساکن خواهد شد بلکه شاید این کشور و شاید دیگر کشورهای انگلیسی زبان از پیشرفت عمومی بشر عقب مانده و در مرداب دلنگی مشتاقانه و جنون آمیز برای گذشته بطور علاج ناپذیر بدون سروصدا بیفتد. من بنوبه خود بحیث يك فرد خوش بین باقی میمانم. و وقتیکه «سرلویس نامیر» بمن اخطار میدهد که از پروگرامها و ایدیالها اجتناب و صرف نظر کن، و پروفیسور «اولک شات» بمن میگوید ما بکدام سمتی مخصوص روان نیستیم. و چیزیکه اهمیت دارد این است که مراقب و متوجه باشیم که هیچکس کشتی را شور و تکان نمیدهد. و پرفیسور «پاپر» (Popper) میخواهد که

اتوموبیل عزیز «مودل T» قدیم را بزور يك اندازه انجنیری تد ریجی بالای جاده نگهدارد
 و پروفیسور «تریور رور» (Trevor Roper) افراطیون فریادزننده را همراه مشت بربینی میزند،
 و پروفیسور مورین از تاریخی که از نقطه نظر محافظه کار معقولانه نوشته شده باشد،
 پشتیبانی و دفاع میکند، من ناظر و مراقب دنبائی پراز همه و غوغا و دنبائی در رنج و زحمت
 خواهم بود و با کلمات کاملاً کهنه و فرسوده ساینستی بزرگ جواب خواهم داد:
 «و هنوز این حرکت میکند» پیایان



خوش آنکه چاک گریبان بنار باز کنی
 نظر بران تن نازك کنی و ناز کنی
 تو پا کدامن و من رند پسرهن چاکم
 عجب نباشد اگر از من احتراز کنی

بحثی از نظریات ادبی

تیوری نقد ادبی

ترجمه و نگارش قیام الدین راعی

آثار ادبی نه تنها مواد خواندنی و لذت‌آزید به خواننده است، بلکه مواد تحقیقی و انتقادی بری نقاد نیز بشمار میرود. وظیفه نقاد درینست که به تحلیل و تحقیق آثار نویسندگان پردازد و تجارب آنان را در خلال عملیه های ابداعی تلخیص نماید و از آن میان به استخراج قواعدی دست بیازد، و از آن تیوری را بنیاد نهد و بار دوم با استفاده از آن ابداعات ادبی را تسریع سازد، بعلاوه در خلال عملیه های ایجاد، در درست بودن تیوری امعان نظر داشته باشد. بنابراین به منظور ادراک کامل مظاهر ادبی، باید نقدا را از نظر فرهنگ نویسان و مشخصات و تأثیر تیوری نقد ادبی را بررسی نمود.

نقد از نظر فرهنگ نویسان :

صاحب «المنجد» لغت نقد را عربی دانسته و معانی آن را در موضوعات گوناگون بیان میکند، که در فرهنگ های دری متن آن مفاهیم، بدون تغییر ترجمه شده است. مادرینجا، آن مفهومی را که نقد در کلام دارد، نقل میکنیم. صاحب «المنجد» مینویسد:

«نقد الکلام: اظهر وما به من العيوب او المحاسن.» یعنی نقد در کلام آنست که با بکار بردن آن، عيوب و محاسن کلام آشکار میشود. مؤلف مذکور همچنین مصدر «انتقد» را نیز بهمان معنی بکار برده است، که بدین ترتیب «نقد» و «انتقاد»

هر دو بیک منظور استعمال میشود، چنانکه میتوان «نقد ادبی» و «انتقاد ادبی» گفت. (۱)
ابوالفضل محمد در «صراح» نقد را در شناختن خوب و بد درهم و دینار بکار
برده و در عین حال مناقشه در امری را نیز نقد خوانده است. (۲) چنانکه همین بینش
در «منتهی الارب» (۳)، «مختار الصحاح» (۴)، و فرهنگ های دیگر نیز مشاهده
میشود.

فرهنگ عمید می نویسد: «نقد: بالفتح و سکون قاف، سره کردن و جدا کردن
پول خوب از بد، ظاهر ساختن عیوب یا محاسن کلام؛ و نیز بمعنی پول و بها و آنچه
فی الحال داده شود خلاف نسیه، نقود جمع.» (۵)

مؤلف «قاموس فرانسوی و عربی» ضمن شرح لغات عربی مقابل لغات
فرانسوی، علم البحث والا انتقاد را معادل (Critique) فرانسوی نگاشته است. (۶)
در کتاب «مجمع اللغة العربیه» در اکثر جا کلمه نقد به مفهوم ظاهر ساختن خوبیها
و بدیهای کلام بنظر میرسد. (۷)

کلمه نقد را صاحب «اندراج» چنین تعریف میکند: «نقد بالفتح و دال مهمله
در آخر، آنچه در حال داده شود، خلاف نسیه.... و نیز نقد آ ماده کردن و نقد دادن
کسی را و سره کردن درم و جز آن.... و نیز انگشت خلانیدن در چار مغز و منقار زدن
مرغ در دام و نگاه ربودن بسوی چیزی و گزیدن مار.» (۸)

۱- المنجد، تألیف الالب ویس معلوف الیسوعی، چاپ بیروت ۱۹۳۱، ص ۹۰۵.

۲- صراح، تألیف ابوالفضل محمد بن عمرو بن خالد، چاپ هند، جلد اول، ص ۲۷۶.

۳- منتهی الادب، چاپ هند، جلد سوم و چهارم، ص ۲۴۹.

۴- مختار الصحاح، تألیف شیخ امام محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر الرازی چاپ مصر ۱۳۲۸، ص ۷۰۰.

۵- فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید، چاپ تهران، جلد دوم، ص ۱۲۷۷-۱۲۷۸.

۶- قاموس فرانسوی و عربی، تألیف ابراهیم جاد، چاپ مصر، ۱۳۱۰ جلد اول، ص ۲۵۰.

۷- مجمع اللغة العربیه، جلد سوم، ص ۲۶ و صفحات دیگر که از طرف انجمن دانشمندان مصر ترتیب شده.

۸- فرهنگ اندراج، مجلد سوم، ردیف ن.

مؤلف منتخب اللغات ، چنین اشاره میکند: «نقد بالفتح آماده کردن و دادن و سره کردن درم و دینار.» (۲) همچنین مؤلفان «شمس اللغات» و «غیاث اللغات» عین سخنان صاحب منتخب را متذکر شده اند. (۳)

فرهنگ نظام ، ادعا میکند که نقد لغت عربی و دارای معانی ذیل میباشد :

۱- بهای مال که وقت خریدن ادا شود. مثل : امروز هر چه خریدم ، قیمت آنرا نقد دادم ۲۰- خرید و فروش مال با ادای قیمت وقت معامله مقابل نسیه . مثال : کاسب باید معاملاتش نقدی باشد نه نسیه ، یا: امروز نقد فردا نسیه ۳۰- هر چیز حاضر و مهیا. مثال : به نقد این یک دست لباس را بگیری. ۴- سکه فلزی و هر پول رایج . مثال : برات بانک دارم ، میخواهم بروم نقد بگیرم ۵۰- اظهار آبی کردن در کلام کسی و شمردن خوبی ها و بدی های آن . در عربی به معنی تمیز دادن پول خوب از بد و منقار زدن مرغ و نگاه دزدی کردن هم هست . (۴)

بهار عجم ، موافق با معانی فوق بیان میکند که : «نقد بالفتح مقابل نسیه ، و هم به معنی شناختن سره از ناسره است و خوش عیار از صفات او :

هر نقد عشوه که لبش ز آستین فشانند حسرت بدیده بدیده بدل دل بجان سپرد» (۵)

مؤلف «النقد الادبی» نقد را به معنای عیبجویی نیز تذکر داده است . (۶)

از خلال سخنان تمام فرهنگ نویسان ، یگانه تعریف واحدی که میتوان به کلمه «نقد» قایل شد ، اینست که نقد عبارت از شناسایی سره از ناسره و تفکیک خصوصیت های گوناگون کلام میباشد ، و زمانی که این روش در کلام منظوم و منشور و بصورت

۲- منتخب اللغات ، ردیف ن .

۳- شمس اللغات و غیاث اللغات ، ردیف ن .

۴- فرهنگ نظام ، ردیف ن .

۵- بهار عجم ، ردیف ن .

۶- النقد الادبی ، تألیف احمد امین ، ج ۱ ، ص ۱ با اشاره مؤلف نقد ادبی .

کلی در ادبیات بکار برده شود، آنگاه مفهوم (نقد ادبی) به آن داده میشود، که اروپاییان آنرا (Criticism) کریتسیسیم میخوانند و کلمه فوق از ریشه یونانی (Krinein) بمعنای قضاوت و داوری مأخوذ میباشد. (۱)

خصوصیت و تأثیر تیوری نقد ادبی

خصوصیت تیوری نقد ادبی:

تیوری نقد ادبی، تلخیصی از نقد ادبی و تیوری ادبیات (نظریات ادبی) به شمار میرود. نقد ادبی مهمتر از همه به ارزیابی آثار نویسندگان واقعی میپردازد؛ مگر نظریات ادبی به تفحص و تلخیص مسایل قاعدوی در خلال پدیده های ادبی دقت نظر مبذول میدارد. رابطه میان ایندو به اندازه نزدیک است که هرگز امکان انفکاک وجدایی دیده نمیشود. نظریات ادبی با اساس گرفتن از عملیه های نقد ادبی، بطور پیگیر به تلخیص تجارب میپردازد و قواعدی استخراج میکند و نظریات را غنی میسازد، و نظریات ادبی درست، بحیث نوعی از پرنسیپ های معمول و مروج، بر نقد ادبی تأثیر رهبری کننده دارد، هر دو از حقایق ابداعات آغاز میکنند و موافق و هم آهنگ با عملیه های ابداعی ادبیات بوجود می آید و تکامل میکنند، و به علاوه تأثیر مثبتی به ابداعات ادبی نیز وارد می آورد. اگر در خلال همه کارهای ادبی دیده شود، تیوری نقد ادبی در آن میان بخش مهم و مکمل است، و با ابداعات ادبی هرگونه ارتباط متقابل بهم میرساند.

تکامل تیوری نقد ادبی البته مراحل تاریخی به نفس خودش راحیز است. نقد ادبی که محصولات ابداعات ادبی واقعی را تحلیل و ارزیابی میکند، با ایجاد و تکامل ابداعات ادبی در مرور زمان شکل میپذیرد و تکامل میکند. نخستین تیوری های نقد ادبی اکثر روی يك سلسله تأثیرات التذازی و ذوقی و قضاوت های حسی

۱- نقد ادبی، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۲۰

مستقیم استوار بوده است ، مانند : «خوب» «بد» «زیبا» «زشت» «محبت» «نفرت» و غیره . مگر از خلال حقایق تاریخی میتوان درك کرد، که قضاوت انسانها بر مظاهر ادبی ، در نخستین مراحل ، نسبتاً ساده بوده و باتکامل و غنی شدن ابداعات ادبی و معرفت انسان به ادبیات بحیث یکی از مظاهر اجتماعی ، تیوری نقد ادبی نیز از سادگی به پیچیدگی و از تشنگی به سیستماتیک بودن گراییده است ، از آن بعد است که نقد ادبی و تیوری ادبیات بشکل نسبتاً تکامل یافته تشکل یافته است . مواد نقد ادبی نهایت زیاد است ، مگر مهمترین آن همانا آثار ادبیست ؛ مگر محدود بیک عده آثار خاص نمیتواند جریانهای ادبی يك دوره تاریخی معین ، تمایلات ادبی ، و تطور تاریخی هر گونه مکتب های ادبی ، همه در تحت همین گونه تحقیقات درمی آید .

باتکامل نقد ادبی ، يك سلسله نظریه ها و ادراکاتی نیز درین خصوص بوجود آمده و بار دیگر در خلال مناقشات تقلید و استفاده متقابل مکتب های مختلف ، نظریه های سیستماتیک و مستدل تشکل یافته ، که این همان نظریات ادبی است . بنا بر این نظریات ادبی بعینه همانند همه تیوری ها ، منبعت از عمل انسانهاست و از آن عملیه ها منشأ میگیرد . فعالیت اساسی عمل ادبی ، همانا ابداعات ادبی است ، انسانها در خلال مراحل متمدنی و ناگسستنی ، تجاربی بدست آورده و بر یک سلسله قواعد ابداعات ادبی معرفت ابتدایی کسب کرده و بمنظور تکامل بیشتر کارهای ادبی خواسته اند تا حد امکان بطور کامل و سیستماتیک آن قواعد را درك کنند و بران تسلط یابند و خصوصیت و مشخصه ادبیات ، این پدیده اجتماعی ، را شرح نمایند ، از آن بوده که تیوریهای اساسی درباره ادبیات بوجود آمده و نظریات ادبی را تشکل بخشیده است .

بطور مختصر ، تشکل و تکامل تیوری نقد ادبی ، رابطه نزدیکی با ابداعات ادبی دارد . آنگاه که مظاهر ادبی هر چه بیشتر غنی و پیچیده شده و تجارب ابداعات ادبی نیز از دیاد یافته است ، معرفت انسانها بر وجوه گوناگون ادبیات نیز عمیق تر شده ، که

نظر به آن تیوری نقد ادبی هم به تکامل اندر شده است. این البته ارائه شکل عمومی تکامل تیوری نقد ادبی است، و هرگز به آن مفهوم نیست که بگوییم، در هر دوره تکامل، تیوری نقد ادبی با تکامل ابداعات ادبی توازن مطلق را حفظ میکند، زیرا شکل تیوری نقد ادبی گذشته ازینکه با عملیه های ابداعی ارتباط نزدیک دارد، بعلاوه تأثیر عوامل دیگر را نیز میپذیرد، بخصوص تأثیر مفکوره های سیاسی و فلسفی در آن برآزنده است.

طوری که قبلاً نگاشته آمد، میان نقد ادبی و نظریات ادبی تباینی موجود است، با آنهم میان ایندو رابطه ناگسستنی برقرار می باشد. ارزیابی و تحلیل آثار ادبی واقعی همیشه طبق نظریه های معین ادبی انجام می پذیرد و این بدان معناست که بگوییم نقد ادبی، در واقع، بکار بردن واقعی نظریات ادبی معین است؛ همزمان بان، نقش رهبری کننده نظریات ادبی در ابداعات آثار، اکثر در خلال نقد ادبی واقعی تحقیق میپذیرد و هم تنها با استفاده از نقد ادبیست که میتوان در جریان فعالیت عملی نقد ادبی، در تحلیل و ارزیابی انواع مظاهر ادبی و نتایج ابداعات ادبی، درستی و یا نادرستی نظریات ادبی را بررسی کرد، و بران داشت که نظریات ادبی هر چه بیشتر متکامل، موافق به واقع و سیستماتیک گردد. بنابراین نقد ادبی و نظریات ادبی در جریان تأثیر و تأثر متقابل تکامل میکند.

ازینکه نقد ادبی و نظریات ادبی، چنین رابطه نزدیکی را بهم میرساند، بنابراین در خلال کارهای ادبی، وظیفه تلخیص تجارب ابداعات، مشاهده و استخراج قواعد تکامل ادبیات و رهبری عملیه های ابداعی را بصورت مشترک بدویش دارد، بنابراین در بعضی موارد نمیتوان حدود معین و ثابتی میان نقد ادبی و نظریات ادبی قابل شد. در تاریخ ادبیات اکثر آثار ممتاز از نگاه نقد ادبی، همه تجارب و قواعد ابداعات ادبی را تلخیص نموده و صبغه نهایت شدید نظری بدان بخشیده است. بنابراین اکثر نقد ادبی و نظریات ادبی را بهم آمیخته و از آن به مفهومی

تیوری نقد ادبی و یا نظریه های نقد ادبی تعبیر میکنند.

تأثیر تیوری نقد ادبی:

طوری که قبلاً گفته شد، تیوری نقد ادبی همیشه از عملیه های ابداعات ادبی منشأ میگیرد؛ با ترك عملیه های ادبی، تیوری نقد ادبی نیز اساسی نخواهد داشت و موادی بکار خود تهیه نخواهد توانست. در مقابل، تیوری نقد ادبی در تکامل ابداعات ادبی تأثیر مثبتی دارد: از يك طرف ازینکه تیوری نقد ادبی تجارت ابداعات ادبی را تلخیص کرده و تکامل و انحطاط آثار ادبی را تحقیق مینماید و قواعد ابداعات را استخراج میکند، بنابراین ممد کار نویسندہ میشود تا مشخصه و خصوصیت ادبیات را درك کند و بر قواعد ابداعات ادبی تسلط یابد، که این خود تکامل و شگونانی ادبیات را سرعت میبخشد؛ از طرف دیگر، تیوری نقد ادبی در خلال تحلیل و ارزیابی آثار ادبی، خواننده را کمک میکند به اینکه بدرستی آثار ادبی را درك کند و هم سطح فکری و نیروی التذاذ خود را تربیت نماید و ارتقاء بخشد، و و امیدارد به اینکه آثار ادبی تأثیر اجتماعی خود را هر چه بیشتر تبارز دهد.

تأثیر تیوری نقد ادبی درست و متکامل، در تکامل ادبیات نهایت بزرگ است. نقاد ادبی مشهور روم «هیلاس» باری تأثیر تیوری نقد ادبی را در ابداعات ادبی بطور نهایت انگیزنده تمثیل کرده بود. او ابداعات ادبی را به «کارد» و نقد را به «بلور» تشبیه کرده است، «بلور» هر چند خودش نمیتوان چیزی را حرکت دهد، مگر میتواند کارد آهنین را تیز و برنده گرداند. «۱» زمانیکه مبخواید بگوید چرا خودش به کار نقد مشغول شده است. می نویسد:

«من خودم چیزی نمینویسم، لیکن آرزو دارم دیگری را راهنمایی کنم. مسئولیت و درایت شاعر در کجاست؟ از کجا میتواند مواد پرارجی بدست آورد؟ شاعر چگونه

تشکل یافته است؟ چه چیزی مناسب است و چه چیزی با او مبیانت دارد؟ روش درست و یا نادرست او را یکجا رهنمای خواهد کرد؟» (۱)

میتوان گفت این قدیمترین شرحی است که دربارهٔ تأثیر تیوری نقد ادبی در ابداعات ادبی بعد از ارسطو، از طرف نقادان ادبی اروپا ارائه شده است. همهٔ تیوریهای مترقی نقد ادبی در جریان تاریخ، بصورت درست و یا نسیبهٔ درست، قواعد ابداعات ادبی را شرح کرده و مشخصه و اصل ادبیات را توضیح داده اند. این، نویسنده را کمک کرده باینکه بهترین وجهی ادبیات را بحیث اسلحه در تکامل جامعه بکار اندازد.

تیوری نقد ادبی نه تنها مساعدت میکند باینکه نویسنده، قواعد ابداعات ادبی را درک کند، بعلاوه در خلال تحلیل و ارزیابی واقعی، نویسنده را وامیدارد باینکه برانندگی ها و نارسایی های خود را نیز دریابد، و نظر به آن در جریان فعالیت های ابداعی برانندگی ها را تقریت کند و تکامل بخشد و نارسایی ها را اصلاح نماید و بطور ناگسستنی بامجاهدت تمام در مسیر درست و معین به پیش برود.

در میان بحر بیکران تاریخ تکامل ادبیات بشری، در نتیجهٔ ابداعات ادبی یکدوره، نویسندگان و آثار ممتاز که بوجود آمده است، همه ریشه های عمیق تاریخی و اجتماعی دارد، و تنها بوسیلهٔ تیوری نقد ادبی تثبیت نشده است؛ مگر تیوری نقد ادبی که سطح عالی عصر خود را کسب کرده باشد، البته تأثیر بزرگی در عملیه های ابداعی دارد، و بعضاً عامل مهم در سیر تکامل ادبیات قرار میگیرد. تاریخ تکامل ادبیات نشان میدهد، که در خلال مراحل تکامل ادبیات، ازینکه نقادان ادبی مقتدر بطور شعوری مظاهری را تقویت و یارده میکنند، بذا بران اکثر روش ابداعی یکدوره را نیز متأثر میسازد.

بطور کلی تیوری نقد ادبی که از واقعیت های مبارزات اجتماعی و ابداعات

ادبی منشأ گرفته و حایز عالیترین معیار عصر خود باشد، نه تنها به آثار یک سلسله محدود نویسندگان تأثیر تشویق کننده و تقویت کننده دارد؛ بلکه به گرایش ابداعی و مفکوره نویسنده نیز تأثیر بزرگ ایجاد میکند، حتی میتواند سبک ابداعات ادبی یک دوره را نیز تغییر دهد. اینگونه حقایق را در خلال تاریخ تکامل ادبیات خود ما و دیگران میتوان بوضاحت مشاهده کرد.

تأثیر دیگر تیوری نقد ادبی درینست که خواننده را کمک میکند تا به نهج درست از آثار ادبی التذاذ پذیرد، و در عین زمان سوئه فکری و فرهنگی خواننده را ارتقاء میبخشد و نیروی التذاذ هنری سالم را بوی تربیت میکند. ازینکه ادبیات با استفاده از رموز زندگی را انعکاس میدهد، بنابراین مفاهیم عمیقی در خلال آثار تعبیه میشود و اکثر بمشکل میتوان بیک نگاه آنرا ادراک کرد. بطور مثال اکثر داستانها و درامه های که با صبغه عشقی نگاشته می آید، چه بسا که معانی پر ارزش اجتماعی و اخلاقی در آنها نهفته است که تنها دقت نظر و رقت فکر خواننده میتواند این رموز را در یابد. زمانیکه نقاد ادبی به تحلیل و ارزیابی آثار ادبی میپردازد، در واقع بابکار بردن طرز تفکر خود خواننده را تربیت میکند و میکوشد تا اتحادی در طرز تلقی خود با خواننده ایجاد نماید. بنابراین نقادان ادبی، اکثر در خلال تیوری نقد ادبی به تبلیغ مفکوره های خود نیز میپردازند.

تیوری نقد ادبی نه تنها باید مفهوم فکری آثار ادبی را به خواننده ارائه کند، بلکه ارزش هنری آنرا نیز عرضه نماید، و بدین طریق نیروی التذاذ پذیری خواننده را ارتقاء دهد و بینش سالم هنری ویرا تربیت کند. يك اثر ادبی چرا خوب است؟ خوبی آن در کجاست؟ معمولاً خواننده میتواند به اختصار موضوع را درك کند، مگر بازبان نمیتواند آنربیان دارد، در همین جاست که به تحلیل نقاد ادبی ضرورت می افتد. عده ای از آثار ادبی ممکنست به خواننده تا حدی دلگیر آید، درینجا بیشتر لازم میشود که نقاد ادبی ذوق التذاذ پذیری خواننده را راهنمایی کند و انسجام بخشد.

نقادان ادبی ممتاز در تحلیل و ارزش یابی آثار ادبی، می‌توانند خراشنده رابه جهان ترسیمی آثار رهبری کنند تا خواننده بتواند به نهج بهتر و عمیق‌تر از خلال آثار، تنور فکری را نصیب شود. فردوسی نقاد برازنده و شاعر توانای زبان دری در همین شمار است. ترسیم صحنه های شاهنامه با اندازه ای انگیزنده و مهیج است که خواننده با مطالعه آن تصور میکند که خودش در صحنه کارزار قرار دارد و با چشم خرد همه شکستن ها، بستن ها، دریدن ها و بریدن ها را مشاهده مینماید. خواننده در مطالعه شاهنامه، از آغاز تا انجام، خود را از آن صحنه ها دور نمی‌پندارد و در جهان احساسات و عواطف خود، سهم برارنده ای در آن نبرد ها دارد. آثار ممتاز در ادبیات جهان همه همین خصوصیت را دارد، که البته صبغه هنری درینگونه آثار به عالیترین معیاری نایل میشود، و با تربیت ذوق هنری و معرفت فکری، احساسات و عواطف خواننده را در آن صحنه ها حل میکند و او را جزء همان صحنه ها میسازد.

معايير نقد ادبی :

در تحلیل و انتقادی که از آثار ادبی بعمل می‌آید، از مقیاس ها و معاییر معینی استفاده میشود. کدام يك از آثار ادبی را بصورت تمام و یانسبی قبول و یا نفی کرد؟ نقاد ادبی حین نقد موضوع قواعد معینی دارد. اینگونه قواعد و معاییر با موقف و گرایش فکری، جهان بینی و بیش زیبا پسندی وی رابطه نزدیک بهم می‌رساند.

آثار ادبی بحیث مهمترین مراد نقد ادبی، بصورت عمومی صبغه فکری و هنری هر دورا حایز است. در جوامع طبقاتی. نقاد ادبی هر يك از طبقات، با ساس بینش سیاسی و هنری مختص بخود، به نقد آثار ادبی میپردازد. معاییر نقد علمی، قواعدیست که انسانها از خلال پدیده های آفاقی ادبی کشف کرده اند و این خود بحیث قواعد ثابت، ابداعات نویسنده را با دیگر رهنمایی میکند.

معايير اساسی نقد، طوریکه گفتیم همانا معاییر فکری و هنری است. مگر میدان فکر و هنر تباینی موجود است، جهان بینی معمولی نیز مانند ابداعات هنری و نقد هنری

نیست. بنابراین نه تنها باید معاییر فکری مجرد و تغییرنا پذیر را نفی کرد، بلکه معاییر هنری حایز این خصوصیت را نیز مردود دانست؛ روش درست همانست که اتحادی میان معاییر فکری و هنری و موضوع و شکل در آثار ادبی استحکام یابد.

معاییر فکری نقد ادبی، معاییر بست که از نظر موضوع و فکر به ارزیابی آثار ادبی میپردازد، عبارت دیگر معاییر نیست که گرایش فکری آثار ادبی را معین میدارد. صبغه فکری آثار ادبی بصورت تمام مفاهیم فکری را که سیستم علایم آثار ادبی ارائه میکند، نشان میدهد، یعنی آثار ادبی چه نوع مظاهر اجتماعی را ترسیم کرده و نویسنده چگونه اینهمه پدیده ها را ارزیابی و بررسی میکند و هم ارزش اجتماعی آثار ادبی بر چه منوال است و غیره. آثار ادبی، تنها همینکه بتواند بصورت واقعی و یانسیبه واقعی زندگی اجتماعی را انعکاس دهد، و مشخصه زندگی را ایضاح کند و آرزوها، تقاضاها، روحیه مردم و تخیلات مترقی نویسنده را ارائه نماید، آنگاه است که آثار ادبی میتواند در تکامل زندگی اجتماعی ممد واقع شود.

معاییر هنری نقد ادبی معاییر نیست که صبغه هنری آثار ادبی را اندازه میکند. صبغه هنری آثار ادبی، متضمن مشخصه خاصی، که ادبیات بحیث نوع خاصی از مظاهر فکری بار و بناهای دیگر متباین است، میباشد؛ عبارت دیگر این یگانه عاملیست که آثار ادبی را از رو بناهای دیگر متمایز میسازد. اگر بگوییم که معاییر فکری نقد ادبی به اساس تقاضای یکسلسله قواعد مشترک میان ادبیات و علوم اجتماعی دیگر بوجود آمده، در آنصورت معاییر هنری نقد ادبی به اساس تقاضاهای خاص ادبیات که از علوم اجتماعی دیگر فرق دارد، پایه گذاری شده است. صبغه هنری آثار ادبی در لای وسایل و روشهای خاص ادبیات، در خلال آثار واقعی ارائه شده است، و معاییر هنری نیز عبارت از معرفت عمیق انسان بر قواعد ادبیات است، که در خلال عملیه های اجتماعی پیگیر تحقیق یافته است و با بکار بردن همین قواعد، یکسلسله تقاضاها را ادبیات بعمل می آید. ارزیابی صبغه هنری

آثار ادبی، عبارتست از تحایل و ارزیابی نویسنده که چگونه در خلال وسایل خاص ادبی، زندگی را انعکاس داده است و تحقیق واقعی در اینکه آثار ادبی به سویه هنری مطلوب و لازم نایل شده است یا خیر.

باید متذکر شد که معاییر فکری نقد ادبی، بدرجه اول اهمیت شناخته میشود، چه : آثار ادبی که محتوی موضوعات پر ارزش اجتماعی نباشد و از نظر گرایش فکری مظاهر منحط و گمراه کننده را ارائه نماید، صبغه هنری آن بهر اندازه که عالی باشد، بهمان اندازه محزب و عاری از ارزشهای اجتماعی و فکری است : و بعکس اگر آثار ادبی حایز مفاهیم عالی فکری بوده و سویه هنری آن پایان باشد، آنهم پایه آثار ادبی را متزائل میگردانند. روش درست همانست که اتحادی میان معاییر فکری و هنری استحکام یابد و موازی تکامل کند.

مراحل نقد ادبی :

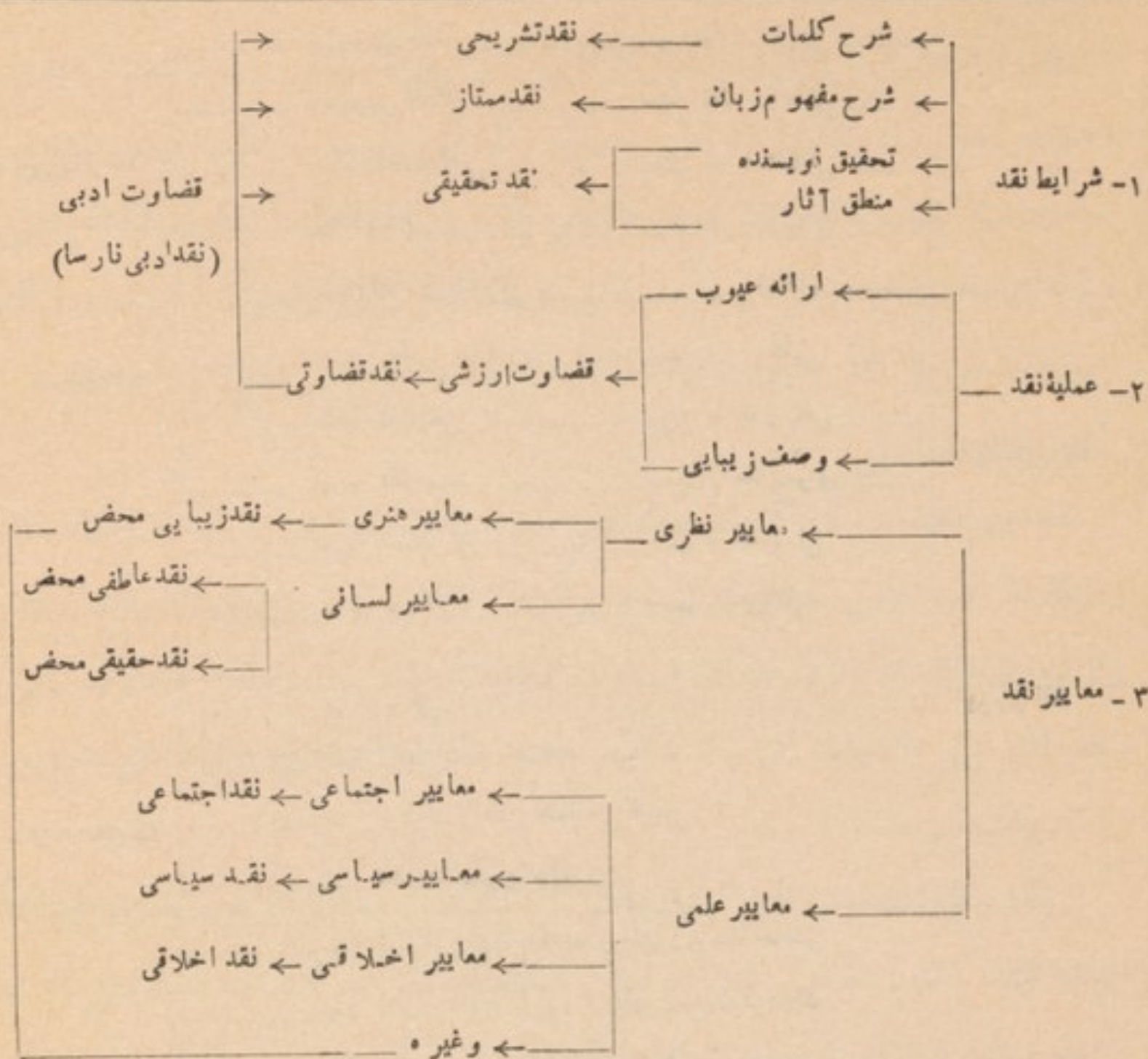
در مبحث بالا، بطور کلی، معاییر نقد را به فکری و هنری تقسیم کردیم. اگر موضوع را با دقت نظر بیشتر و با اندکی تفصیل ارزیابی کنیم، معرفت ما را درین قسمت انسجام خواهد بخشید.

نقد ادبی که با نظریات ادبی (تئوری ادبیات) متداخل است و در بحث کلی، بخشی از نظریات ادبی شناخته میشود، خود دارای مراحل و روشهای است که اگر به آن اعتنایی نشود، کار نقد بجایی نمیرسد و خالی از اشتباهات نمیباشد.

نقد ادبی را که بالاخره به نظریات ادبی می انجامد، شامل این هفت مرحله میدانند :

- ۱- شرط و یا لازمه نقد . ۲- عملیه نقد . ۳- معاییر نقد . ۴- روشهای نقد .
- ۵- اشتباهات نقد . ۶- نقد نقد . ۷- ساختمان نقد .

بمنظور اینکه این هفت مرحله بوضاحت تمام درك شود، به جدول زیر باید دقت نظر و رقت فکر مبذول داشت :



۴ - روشهای نقد

← روش ذهنی	← نقد ذهنی
← روش آفاقی	← نقد آفاقی
← «نقد استدلالی»	← «استدلالی»
← «تأثیری»	← «تأثیری»
← «التذاذی یا ذوقی»	← «التذاذی»
← «علمی»	← «علمی»
← «تاریخی»	← «تاریخی»
← «مقایسوی»	← «مقایسوی»
← «سمبولی»	← «سمبولی»
← «روانی»	← «روانی»
← «و غیره»	

تئوری نقد

۵ - اشتباهات نقد

← بزرگ داشتن اشخاص قدیمی
← اختلاط محبت با نفرت
← ارزش دادن به قدیم و حقیر شمردن حاضر
← ارزش دادن به دور و حقیر شمردن نزدیک
← ارزش دادن به نزدیک و حقیر شمردن دور

۶ - نقد نقد

← نقد نادرست
← قضاوت ارزشی
← ستایش کامل

۷ - ساختمان نقد

← از جهت موضوع	← مفکوره های ادبی
← از جهت شکل	← روشهای ادبی

نظریات ادبی

(تئوری ادبیات)

جدول فوق مراحل نقد را از قضاوت ادبی تا تیوری نقد و تیوری ادبیات نشان میدهد و هم تشریحاتی را در تفکیک نقد ادبی محدود و نقد ادبی وسیع بما عرضه میکند نقد ادبی محدود تنها قضاوت ادبی یعنی دو مرحله شرایط نقد و عملیه نقد را احتوا میکند نقد ادبی وسیع نه تنها محتوی قضاوت ادبیست بلکه تیوری نقد ادبی و تیوری ادبیات را نیز در بر میگیرد یعنی هفت مرحله که در جدول فوق نشان داده شده شامل نقد ادبی وسیع شناخته میشود.

ادبیات و نقد ادبی:

نقد ادبی سه بخش بزرگ قضاوت ادبی، تیوری نقد و تیوری ادبیات را احتوا میکند وظیفه قضاوت ادبی نقد ادبیات گذشته، وظیفه نظریات ادبی رهنمای ادبیات آینده و از تیوری نقد ارشاد و رهنمای قضاوت ادبیست. بنابراین رابطه قضاوت ادبی و نظریات ادبی با ادبیات کاملاً مستقیم است مگر تیوری نقد ارتباط غیر مستقیم را با ادبیات میرساند.

ازینکه وظیفه قضاوت ادبی نقد ادبیات گذشته است، بنابراین باید بعد از ادبیات ایجاد شده باشد. اساسی که نقد به آن اتکا میکند، قواعد گذشته است؛ ابداعات نویسندگان همه سبکهای نو است، معاییری که به نقد آن بکار میرود، همانا قواعدیست که قبلاً اساس گذاشته شده است. ابداعات گذشته معاییر امروز، و روشهای جدید ابداعی امروزی همه بحیث قواعد کهن آینده شکل می پذیرد. نقادان همیشه در عقب نویسندگان قرار دارند و اینان همینکه پدیده های ابداعی خود را دست هستی می سپرند، نقادان آنهمه را به محک پرنسیپ های نقد می آزمایند. اگر قضاوتی بعمل آوریم باید بگوئیم که ابداعات در جلو و نقد در دنبال آنست، اگر دستان ابداع نشود نقد داستان چگونه بنیان خواهد گرفت؟ همچنان شعر و نقد شعر، اوپرا و نقد اوپرا و بصورت کلی ادبیات و نقد ادبی. بنابراین بخشی از نقد ادبی یعنی قضاوت ادبی همیشه در عقب ابداعات ادبی اخذ موقع میکند، در حالیکه نظریات ادبی در جلو ابداعات قرار دارد.

پایان

نویسنده علی جو اذیدی

غنی کشمیری

مترجم : پوهاند میر حسین شاه

ملا محمد طاهر غنی به قبیله اشائی کشمیر تعلق دارد. (۱) غلام علی آزاد نام این قبیله را «اشئی» (۲) می نویسد و نواب صدیق حسن خان «اشی» (۳) میگوید. حسین قلی خان غنی را «اشوی» (۴) گفته است. باین اعتبار نام قبیله باید «اشو» باشد. اما به نظر من «شمع انجمن» و «نشر عشق» از آثار الکرام پیروی نموده و کاتبان در حذف همزه اختلاف نموده اند. مؤرخین کشمیر خراجیه محمد اعظم دیده مری نام قبیله را «اشائی» و پیرزاده و غلام حسن کوئیهای «عشائی» نوشته اند. ظاهر آ بین [نوشته این] دو مؤرخ فرق املائی بنظر می آید. اما وجه تسمیه بر همین فرق املائی مبنی است. در تحقیق علت این فرق املائی می بینیم که غلام حسین کوئیهای اگرچه نام قبیله را «اشائی» نوشته اما نه تنها در مورد غنی (۵) بلکه در ذکر مختار شاه «اشائی» (۶) نیز نام قبیله را به «الف» ضبط کرده است.

بهر حال غلام حسن کوئیهای می نویسد که این قبیله از قریه «عیشاور» خراسان بودند.

۱- تاریخ کشمیر اعظمی (تاریخ واقعات کشمیر) ص ۱۷۱ چاپی.

۲- آثار الکرام ج ۲ ص ۱۰۳ چاپی.

۳- شمع انجمن ص ۳۴۰ (چاپ ۱۲۹۲ هـ).

۴- نشر عشق نسخه خطی بانک پیور.

۵- تاریخ حسن، حصه چهارم ص ۱۹ چاپی.

۶- ایضاً ص ۵۸.

واز آنجا هجرت کرده به کشمیر وارد شدند. مردم کشمیر «عیشاوری» را مخفف ساخته «عشائی» گفتند (۱) دکتر صوفی در کتاب خودش بنام «کشمیر» می نویسد که : در سفر ایران جستجوی زیادی راجع به این قریه نمودم ، و این جستجو بجائی نکشید و دشمنان ایرانی نیز معلوماتی راجع به آن ده نداشتند (۲). امامتین الزمان بارای مؤلف تاریخ حسن موافق است (۳) .

ظاهر آبر اساس تاریخ حسن در صورت احصائیه (سنه ۱۹۱۱) (۴) «جمون» و «کشمیر» وطن اصلی قبیله «اشائی» نزدیک خراسان گفته شده. لیکن نام قریه را بجائی «غشیاور» ، «اشور» یا «عشور» نوشتند و از آن «اشوری» یا «عشوری» و بعداً «اشائی» یا «عشائی» ساختند. بر عکس به گفته حاجی مختار شاه اشائی ها اصلاً بخارائی (۵) بودند با شاه همدان (۶) به کشمیر آمدند و در آن جا مقیم شدند. راجع به اصالت وطن این مردم در بخارا و خراسان این گفته ها نقیض یکدیگرند، ولی می تواند به هم تطبیق گردند. ممکن است اجداد اشائی ها اصلاً بخارایی بوده باشند، که اولاً از بخارا مهاجرت نموده و بعداً با شاه همدان همراه شده باشند .

محمدالدین در تواریخ اقوام کشمیر به حواله مامور محترمی از قبیله عشائی می نویسد که خواجه محمد سنگین جسد اعلای این قبیله کشمیری الاصل بود و قبل از ورود میرسیدعلی مسلمان شده بود. (۷) بر عکس بر روایت روضه الابرار خواجه سنگین با شاه همدان به کشمیر آمد خود و فرزندش مردان صالح و نیکو کار بودند و به شغل تجارت اشتغال داشتند ، از صبح تا نماز پیشین به دکان مشغول کاسبی بودند و تا نماز عصر

۱- تاریخ حسن.

۲- «کشمیر» . ۳- بحواله ایران صغیر از عبدالحمید عرفانی . ۴- مردم شماری ۱۹۱۱ ص ۲۰۵ ، حاشیه.

۵- سرواثر لارنس نیز بخارائی ها را مغل میگوید.

۶- مقصود سیدعلی همدانی است که به احترام شاه همدان نیز گفته شده .

۷- تواریخ اقوام کشمیر ص ۲۳۳ (طبع ثانی).

از کارخانه نظارت می نمودند و از نماز عصر تا نماز عشا در مسجد می نشستند . مدت‌ها کار این خانواده همین بود و ازین جهت به اشائی [کذا] معروف گشتند . (۱)

علاوه بر آن قول دیگری نیز بین مردم شهرت دارد . میگویند خواجه سنگین نان شب راحتاً باشاه همدان صرف میکرد به اصطلاح حضرت زان شام غذای عشا بود . اتفاقاً شبی خواجه سنگین نتوانست به صرف غذا بیاید . شاه همدان پرسید « عشایی من کجاست » زبان آنجناب زبان مردم بود و از آنروز به بعد به عشائی معروف گشت . (۲)

از یک طرف این روایات موجود است ؛ و از طرف دیگر بیشتر مؤرخین کشمیر کلمه « اشائی » را بجای عین به الف می نویسند . تاریخ حسن نیز ازین حکم مستثنی نیست . در اسامی خواجه کمال اشائی ، خواجه نورالدین اشائی املای اشائی به الف آمده . در احوال خود غنی کشمیری میگوید : « از قبيله اشائی هاست (۳) اگر املای اشائی به الف صحیح باشد نه می تواند به عشائی متعلق شود . نمیتوانیم نادیده بگیریم که روضه‌الابرار تألیفی است متأخر و ازین جهت در وجه تسمیه نمیتواند [ماخذ اصلی] و حرف نهائی شناخته شود ، ولی به استناد يك شبهه نمیتوانیم روایت را رد کنیم . ممکن است با گذشت زمان در املای (عین) تغییری رخ داده باشد .

خواجه جلال‌الدین معروف به « خواجه سنگین » در محله علاء الدین پور (سری نگر) عماراتی تعمیر نموده مسجدی از سنگ ساخته چون قبلاً در اینجا مسجدی از سنگ نه بود ازینجهت این مسجد را مسجد سنگین گفتند و بانی آنرا خواجه سنگین نامیدند . شاخه‌ای از اشائی هاکنار « راجویری کدل » اقامت داشتند و غنی کشمیری باین شاخه متعلق بود . شاخه دیگر در « فتح کدل » مقیم بودند که در آن

۱- تواریخ اقوام کشمیر ص ۲۳۲ .

۲- و نیز صفحه ۲۳۳-۲۳۲ .

۳- تاریخ حسن حصه چهارم ص ۱۹ ، چاپ کورنمنت پریس ، سری نگر .

خواجه طاهر رفیق نام بزرگی پیدا کرد در فتح کدل (سری نگر) مسجد اشائی وی تا حال برجای مانده .

معاریف این خانواده :

خانواده اشائی خانواده علماء و صلحا است ، علاوه بر خواجه سنگین ، خواجه نور محمد ، خواجه حکیم ، شیخ محمد چشتی ، خواجه محمد امین ، خواجه عباد الله خواجه حفیظ الله ، خواجه ابراهیم ، خواجه طاهر رفیق علمای با عملی بودند که ازین خانواده در گذشتند . (۱)

کوئیهای خواجه کمال اشائی را واقف سرا پرده بکتائی می نویسد . (۲) خواجه نور الدین اشائی هم سالک بود و هم مفسر (۳) و خواجه محمد صالح اشائی صاحب حال و قال و کشف و کرامات و مجاهده و مشاهده . (۴) خواجه طاهر رفیق از جانب شیخ عبدالشکور سهروردی خرقه خلافت پوشید و از هر چهار سلسله قادریه ، نقشبندیه ، سهروردیه و کبرویه صاحب سند بود و کرامات او مشهور است .

علاوه بر علم و صفای قلب بعضی از افراد این خانواده در تدریس و تعلیم نیز صاحب نام و نشان شدند که بین آنها ملامحمد زمان نافع برادر غنی کشمیری نیز شامل است . بواسطه خواجه طاهر رفیق ، شیخ یعقوب صرفی نیز عزیز شد ، علم و فضل وی حاجت به بیان ندارد .

این سنت علمی تا حاجی مختار شاه اشائی متخلص به حاجی (که در قرن سیزده هجری در گذشت) درین خاندان باقی ماند . خلاصه محیط این خاندان محیطی بود علمی و روحانی و اثر این محیط بر زندگی « غنی » به صورت واضح دیده میشود .

۱- تاریخ اقوام کشمیر ص ۲۳۴ .

۲- تذکره اولیای کشمیر ، یعنی تاریخ حسن ، حصه سوم ص ۱۹۰ .

۳- ایضاً ص ۲۵۴ .

۴- ایضاً ص ۲۶۷ .

ولادت:

نام پدر غنی و تاریخ تولد او را هیچ تذکره نویس نمیگیرید. برای قیاس رأی نیز مواد کافی موجود نیست. مفتی محمد سعادت در حاشیه تاریخ اعظمی سال ولادت غنی را (۱۰۴۰) قرار میدهد. این بیان مبنی بر گمان و بدون دلیل است زیرا وقتی صائب در (۱۰۴۲) به کشمیر آمد غنی شاعر صاحب دیوان شده بود، واضح است که این معجزه در دو سالگی نمی تواند صورت بگیرد. علامه شبلی غنی را همدم و هم قام صائب میداند (۱). ازین جاست که هنگام ورود و اقامت صائب [در هندوستان] غنی باید حتماً جوان بوده باشد. از روی این قیاس محمد امین داراب در مسوده ای سال ولادت غنی را (۱۰۲۰) می نویسد و آن نیز قیاس محض است من به اعتبار این روایات قیاسی هیچ يك از این دو سنه (۱۰۲۰ هـ) یا (۱۰۴۰) را نمیتوانم اختیار کنم ازین دو روایت موخر الذکر اصلاً قابل قبول نیست حقیقت امر این است که نزد ما موادی موجود نیست تا بر اساس آن سال ولادت را تعیین نمائیم تنها اینقدر گفته میتوانیم که به سال (۱۰۴۲ هـ) وقتی صائب به کشمیر آمد شاعری غنی نزد همه کس روشن بود و این باید وقت جوانی غنی باشد. اگر سن غنی را در این وقت بیست و پنج سال فرض کنیم سال ولادت او باید سنه (۱۰۱۷ هـ) یا اندکی قبل از آن باشد.

نام:

نام غنی محمد طاهر است و میگیرند چون پدر غنی به خواجه طاهر رفیقی و ارادت داشت تبرکاً نام پسر خود را محمد طاهر گذاشت.

تحصیل:

در تحصیل و تربیت غنی نیز تذکره نویسان متفق نیستند. نصر آبادی تنها اینقدر مینویسد که «در تحصیل علوم سعی نموده (۲)» شیرخان لودی و تذکره نویسان دیگر

۱ - شعر العجم ج ۳ ص ۱۹۸.

۲ - تذکره نصر آبادی ص ۴۴ (چاپخانه ارمنان تهران)

بر آز می افزایند که: «به مدد طبع در کدر فزون و علم بر او ستاد چیره دستی مینمود. (۱)»
مسلم مرتب دیوان غنی و شاگرد وی از اطلاع وی به علم رسمی طور ضمنی خبر میدهد:
«معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت. (۲)»

لقب ملا خود دلیل این ادعا ست. علاوه بر آن سنن خانوادگی نیز تقاضا می نمود که از اوایل زندگی در طلب علم باید سعی نموده باشد.

از فانی علوم عقلیه را یاد گرفت روایاتی راجع به طبابت وی نیز رسیده و در اشعارش اشاراتی درین باب موجود است. ازین جا است که می توانیم بگرثیم غنی علاوه بر علوم دیگر طب را نیز تحصیل نموده بود.

استاد غنی:

بر علم و فضیلت خاندانی وارثی غنی و تحصیل رسمی ابتدایی وی تربیت ملا محسن فانی تأثیر کرد.

غلام علی آزاد میگوید: «غنی در اوایل شعور در حلقه درس ملا محسن فانی در آمد چون ذهنین و بلند طبع بود در عرصه کوتاهی حیثیت شایسته بهم رسانید و آخر کار به غواصی بحر سخن معروف شد. (۳) اگر معاوم شود که غنی چه وقت به درس و تدریس مشغول بود راجع به ابتدای شعور غنی نیز معلوماتی بدست می آید. به این فکر تذکره ها را ورق زده مطالبی راجع به آن می آریم.

غلام حسن کوئیهای می نویسد که: «فانی بعد از تحصیل علوم عقلی و نقلی به سیاحت اکناف و اطراف هندوستان پرداخت و نیک و بد زمانه را آزمود. با ارباب مذاهب آشنائی یافت و به تحقیق ملل و نحل پرداخت و کنایه بنام دبستان مذاهب تألیف نمود و باثر شهرت علمی بدربار داراشکوه راه یافت و تا مدتی ندیم او بود. و پس از آنکه

۱- مرآت خیال ص ۱۶۱-۱۶۲ طبع بمبئی

۲- دیوان غنی ص ۵۵ چاپ «جمون اور کشمیر اکیدمی آف آرٹس کلچر ایند لنگویج ز» سری نگر

۳- مآثر الکرام ص ۱۰۳ ج ۲ عبارت فارسی مآثر الکرام را نواب صدیق خان مؤلف شمع انجمن

نقطه به نقطه نقل نموده، تنها جمله اول را نه نوشته این گفته در تذکره ها شهرت کافی دارد.

رتبهٔ صدارت کشمیر را یافت به وطن مألوف آمد و در آنجا علاوه بر وظیفهٔ صدارت به درس و تعلیم مشغول شد و شاگردان با کمالی تربیت کرد. میگویند در اول به آزادی مذهب عقیده داشت و با هر ملت صلح کل نمود، و بر مذهب فلاسفه عقیده کرد. اما در آخر عمر به خدمت میان محمد امین دار کی رسید، و بدامان عطوفت وی توبه نمود، و از خیالات باطل در گذشت و عقیده کامل یافت. (۱)

درین بیان موضوع سیاحت اطراف و اکناف هند به تألیف دستان مذاهب رابطهٔ نزدیک دارد. اما این روایت بذات خود شبه ناک است. مطابق تحقیق داکتر امیر حسن عابدی این کتاب به فانی تعلق ندارد (۲) روایت پیرزاده غلام حسن کوئیهای نیز مشکوک است. آیا فانی به صدارت کشمیر رسیده است؟! اقامت فانی در کشمیر بعد از عزل از صدارت بوده و علت آنرا «طامس بیل» اینطور می نویسد (۳) که: «چون نذر محمد خان والی بلخ را مراد بخش شکست داد و اموال او را ضبط نمود بین آن اموال دیوان فانی بدست وی افتاد. درین دیوان قصیده بود در مدح نذر محمد خان پس از آنکه قصیده به شاه جهان رسید فانی از نظرها افتاد و از صدارت اله آباد معزول شد. اما مطابق حالش وظیفه ای مقرر گردید که مادام العمر به او سپردازند و وی به وظیفه تدریس مشغول باشد.

تصدیق این بیان از قول قدرت الله گوپاموی نیز معلوم میگردد: «بجوهر ذاتی و صفاتی مستعد بارگاه شاه جهان گشته، به خدمت صدارت اله آباد چهره اعتبار افروخت و به حسن خلق و سنجیه رضیه در آن دیار مرجع خاص و عام گردید و خرقه خلافت از مولانا شیخ محب الله اله آبادی پوشید آخر به سببی از منصب و خدمت پیاپی عزل درآمده از مراحم پادشاهی به تقرر سالانه معقول کامیاب شده به کشمیر رفت... اوقات

۱- تاریخ حسن جلد سوم ذکر فانی و نیز رجوع کنید به ترجمه اردوی تذکره اولیای کشمیر ص ۲۵۴

۲- شیراز، سیری نگر، ج ۱ ش ص ۱۸ ایضاً مقدمه انگلیسی «مثنویات فانی» ص ۱۵-۱۶

۳- مفتاح التواریخ، طامس ولیم بیل ص ۲۷۵.

گرامی پیوسته به شغل درس و تدریس مامور میداشت. از حلقه تدریس او اکثری از اهل کمال مثل ملا محمد طاهر غنی و حاجی اسلم علم شهرت برداشتند. (۱)
 دا کتر عابدی نیز می نویسد که فانی بعد از معزول شدن در کشمیر مقیم نشد. . . .
 و اوقات خود را به درس و تدریس میگذرانید. (۲)

ایران صغیر نیز این گفته ها را صحیح میدانند و راجع به فانی می نویسد که در اواخر زندگی از خدمت دولتی کنار گرفت و مشغول تدریس و تعلیم علوم فلسفی و ادبی بوده. (۳)
 خلاصه این گفته ها این است که فانی بعد از معزولی به کشمیر مراجعت نمود و در عالم گوشه گیری به درس و تدریس آغاز کرد. از بیانات نتایج الافکار و مفتاح التواریخ این مطلب معلوم میگردد، باین اختلاف که اول الذکر سبب معزولی را نه می نویسد. به هر حال چون اقامت کشمیر بعد از معزولی صورت گرفته صدارت کشمیر که تواریخ حسن بسد و ن ذکر ماخذ آنرا ذکر نموده بیش از افسانه نیست اما یک مطلب باقی می ماند و آن اینکه عزل فانی پس از فتح بلخ و بخارا صورت گرفت و اگر آن صحیح باشد معزولی وی در حوالی (۱۰۵۵) واقع شده و آن نه می تواند آغاز تحصیل غنی باشد. بلکه درین وقت باید وی به کمال شباب رسیده باشد.

اگر ورود غنی را به حلقه درس حوالی (۱۰۵۵) بدانیم این کار به اوایل تحصیل او نه می تواند مربوط شود. غنی برای تکمیل علوم و حصول فضیلت نزد فانی زانو زد. شیرخان لودی می نویسد: «بمدد طبع دراک در علوم و فنون بر استاد چیره دستی نموده هر گاه شیخ را مسأله مشکل شدی از وی استفسار نمودی. (۴)
 اکنون با در نظر گرفتن این مطالب که فانی را صاحب مرءاة خیال فاضل متبحر

۱ - نتایج الافکار ص ۵۴۱ - ۵۴۲

۲ - مثنویات فانی، مقدمه فارسی، ص ۶

۳ - ایران صغیر ص ۱۵۹

۴ - مرءاة الخیال ص ۱۶۱

گفته و صاحب صبح گلشن در اکثر علوم یکتا خوانده و ملا یعقوب صرفی بین تلامذه فاقد النظیر قرار داده محمد صالح کنبو او را جامع علوم میخواند صاحب بستان بی خزان نیز فضل و تبحر او را تصدیق می کند و مؤلف نتایج الافکار در فضل و کمال او را بینظیر میخواند، قطع نظر از اینکه مردی باین کمال آیا از غنی مسایل را پرسیده است یا نه و اگر بپرسد هم گاهی می شود که برای حل مسایل علمی به شخص مبتدی هم رجوع کند. خود عبارت مرءاة خیال میرساند که مسایل مشکله را می پرسیده یعنی مسایلی از غنی سوال می شد که به نکات باریک علمی و فنی تعلق میگرفت. بنظر من اوایل تحصیل غنی درین مرحله مشکل و حتی غیر قابل قبول معلوم میشود.

شاگردی غنی بیشتر به شاعری و علوم باطنی مربوط بوده و جهت تکمیل علوم بدرس های خصوصی نیز اشتراك میورزیده حتماً در شاگردی ذهین و تیز نظر بوده. نوعیت شاگردی غنی از شعر محمد علی ماهر که معاصر و مرتب دیوان وی بوده معلوم میگردد محمد علی مزبور در شعر اول قطعه ای که به مناسبت وفات غنی ساخته میگوید:

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی

غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد.

غنی یقیناً قبلاً تحصیل علم کرده بود در صحبت فانی دقت نظر او بیشتر گردید علاوه بر استفاده علوم ظاهری از محضر فانی اکتساب علوم روحانی نیز نمود مسلم در مقدمه دیوان غنی او را شاگرد و مرید فانی می نویسد و آزاد بلگرامی به این کلمات آنرا تصدیق مینماید:

«فانی درویشی صوفی مشرب، صاحب ذوق بوده، غنی کشمیری بخدمت وی

کسب کمالات کرد. (۱)»

در رشته شاعری، به شاگردی فانی صاحب صبح گلشن صراحت بیشتری دارد:

«ملاطاهر غنی و حاجی محمد اسلم سالم کشمیری کلام خود را پیش نظر اصلاحش میکشیدند و به طفیل شاگردی وی در سخن سرایی برتبه استادی رسیدند. (۱)»
 اینجا باید به ازاله غلط فهمی افتاد که از بیان غلام حسن کوئیهای معلوم میگردد و آن اینکه فانی آزاد فکر بود و به مذهب معین پیروی نداشت و مذهب فلاسفه را بیشتر می پسندید. آخر عمر مرید محمد امین دارشد و از افکار سابق دست برداشت. (۲)
 همچنانکه قبلاً گفتیم غنی قبل از صدارت الله آباد مرید شیخ محب الله الله آبادی بود. (۳)
 و به قول نتایج الافکار خلیفه شده (۴) و از اشعار وی معلوم میگردد که نه تنها صوفی صافی بلکه پیرو شریعت نیز بود :

راه خدا غیر ره شرع نیست

مسلك آن اصل جز این فرع نیست.

در مثنوی مصدر الاثار خود شیخ محب الله الله آبادی را مدح کرده و در آن علاوه بر حمد و نعت و منقبت خلفای اربعه فضیلت کلمه طیبه، نماز، روزه، حج، زکوة، توبه و توکل و غیره را نیز آورده. مسلم که هم عصر فانی است راجع به استاد خود غنی واضحاً میگوید که وی از فانی کسب کمالات باطنی کرد. مرءاة خیال او را پاکیزه روزگار میخواند. ازینجهت این گفتار ملامحسن کوئیهای که : «بعلوم معنوی به تعلیم و تلقین آنجناب (محمد امین دار) بهره مند گشت» بیانی است بی مدرک، بلکه زاده تسامح. اوفانی را با ملامحسن کشمیری اشتباه کرده [احوال] این ملامحسن را خود کوئیهای بصورت جدا گانه ذکر نموده این ملامحسن دوم مرید محمد امین دار بود. بگذریم از افسانه مذهب فلسفی فانی، این فسانه زاده هم نشینی داراشکوه

۱ - صبح گلشن ص ۳۰۸ ، تذکره مخزن الغرائب ذکر غنی از مولوی احمد علی خان مسندیلوی (مخطوط دارالصفین).

۲ - تذکره اولیای کشمیر (اردو) ص ۲۵؛

۳ - بزم تیموریه ص ۱۹۰

۴ - ص ۳۰۸

و تألیف دبستان مذاهب است. آنانکه باتذکره هاسرو کار دارند می دانند که این نوع «افسانه از افسانه میخیزد» دلایل دیگر را اگر کنار بگذاریم، زهد و تقوای غنی به همه معلوم است. اگر فکر مذهبی فانی درست نه می بود غنی باو مایل نه می شد، و او تنها غنی را شاگرد خرد نمی گفت. دلیل با واسطه دیگری نیز داریم و آن اینکه دیوان فانی را اورنگ زیب مطالعه نمود؛ اگر عقیده غنی خلاف شرع می بود اورنگ زیب به وی توجه نه میکرد.

اصلاً عناصری علیه فانی فعالیت میکرد. ظفر خان احسن حاکم کشمیر باوی مخالف بود و در پی استهزاء او برآمد. ندیمی دار اشکوه نیز عده ای را به مخالفت وی برانگیخت. به نسبت این مخالفت ها تخفیف اهمیت غنی توسط بعضی از تذکره نویسان مطلب غیر عادی نیست. چنانچه از يك افسانه طریقه درس و هجوم محبوت وی معلوم میگردد. میگویند اکثر شاگردان وی برهنه رو بودند. در باغچه منزاش سکو و حوض سنگی ساخته بود و نام آنرا حوض خانه گذاشته بود. وقت ظهر شاگردان یکی یکی آن جا میرفتند و درس میخواندند (۱) بین آنها از یکی از طوایف کشمیر پسری یوز بچی نام بسیار زیبا و رعنا و حسین. ظفر خان حاکم کشمیر نیز به وی دلبستگی پیدا کرد نقد و جنس از کف وی رفت اما پسر به او مایل نشد بالاخره حسد برد در هجوم شیخ دیچی غزلی ساخت و آنرا نشر کرد. (۲)

۱- تذکره اولیای کشمیر (اردو) ص ۳۳۲

۲- مفتاح التواریخ ص ۲۷۵، داکتر امیر حسن عابدی نام این محبوب را نجی می نویسد غالباً نسخه ای که به ملاحظه ایشان رسیده نام این کلمه را غلط نوشته.

شیخ آن غزل را شنید اما چون ملحوظ دوات در بین بود چیزی نگفت اما کاملاً خاموش نبود در غزلی به ظفرخان حسن حاکم کشمیر می گوید :

کو ظفرخان داغ شو امشب که فانی این غزل

در الله آباد پیش قدردانی خوانده است :

بهر حال اگر روایت عشق بچی صحیح باشد، عشق مجازی گاهی مرد را به عشق حقیقی می رساند. ظاهراً فانی بعداً از این کار توبه کرده .

فانی پس از شمول در حلقه ارادت مراغب دنیای دنی را ترك گفت در ریاضت نفس پوست و استخوان گشت و از اسباب دنیا جزء کاغذ و قلمدان چیزی نزدش نگذاشت و از صحبت مردم دوری جست. حال عقیدت فانی این بود که غنی بدرجه فنا فی الشیخ رسید. اگر چه هر دو در راه سلوک و علم مدارج عالی را گذراندند ولی شهرت شاعری بیشتر از این کمالات روحانی بود. محمد صالح کنبونی راجع به فانی صریحاً می گوید :

«شاعری دون مرتبه آن والا فطرت است، و سخنوری کهین پایه آن مهین سردار خطه فکرت است، چون بعضی اوقات بفکر شعر می پردازد دو طره شعر را به شانه قلم می طرازد لاجرم نام آن عالم رتبت در جرگه شاعران به قلم آورده از دیوانش این ابیات که دیوان دستور این سخن اند درین دفتر ایراد نموده می آید (۱) » .

از طرف دیگر درباره غنی شاگردوی مسلم در دیباچه دیوان استاد خود میگوید :
« اگر چه آن مجمع کمالات به شاعری بیشتر شهرت یافته و شعر ترش درین باب تیز دستی بکار برده اما کمالات شعری او نمونه ای است از کمالات دیگر و سخنان رنگینش گونه ای است از جمال معنوی آن نیکو سیر . . . چنانچه خود نیز میفرماید :

ز شعر من شده پوشیده فضل و دانش من

چو میره ای که بماند بزیر برگ نهان (۱)

خلاصه از شاگردی فانی هر قسمت زندگی غنی متأثر شد و وی در زندگی تصوفی، شاعری، علوم عقلی و نقلی از فانی استفاده و پیروی نمود از بن هم گذشته به قول مسلم بدرجه فنا فی الشیخ رسید. روایاتی که در بعضی تذکره ها راجع به استفاده غنی از فانی در اوایل تحصیل آمده نه تنها به تائید احتیاج دارد بلکه قرائنی هست که آنرا غلط ثابت کند.

زندگی خانوادگی غنی :

راجع به زندگی خانوادگی غنی نیز معلوماتی در دست نیست. امروز آنچه مردم مینویسند یا میگویند قیاس حتماً در آن دخیل است و جز آن چاره نیست. البته راجع به تجرد وی تذکره نویسان مطالبی گفته اند خود او نیز در بن مطلب اشارتی دارد :

چو من به بحر تجرد کس آشنا نه بود

یکی است پیرهن و پرست چون جهان مرا

نصر آبادی مینویسد که «با وجود حوادث سن در کمال بی تعلقی (۲) بوده و مسلم نه تنها او را به لقب «تارك» مراغب دنیای دنی یاد میکند بلکه با ذکر ترك و تجرید میگوید : «از عزلت و انزوای ذاتی بغیر از سخنان و حشی به کسی رام نه شد و جز معنی بیگانه با هیچ کس آشنائی نه میکرد. (۳)

غنی اگر چه فقیرست همتی دارد فشانده است بکو بتن دست خالی را

اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو

که در پرواز دارد گوشه گیری نام عنقا را

۱- دیباچه دیوان غنی از مسلم.

۲- تذکره نصر آبادی چاپ تهران ص ۴۴۵

۳- دیباچه دیوان غنی از مسلم.

از خلق بگوشه نشستم تنها میگردد ازینرو سختم گرد جهان
تمام زندگی غنی در تنگدستی گذشت و اشارتی به آن در اشعارش دیده میشود:
سرمایه من در آستین دست تھی است
بر خاتم دولتم نگین دست تھی است.

ما به فقر و فاقه خورسندیم همچو آسیا
گر رسد روزی غبار خاطر ما می شود.

رفتن بدر خانه مردم عیب است
امروز که فاقه هست در خانه ما.

داغ افلاس چوماهی دارم
خلق دانند که صاحب درمم.
گاهی از منزل مختصر و شکسته و ریخته خویش ذکر می نماید:
ما بلبلان بلند نسایم خانه را
خوش کرده ایم خانه یک آشپزخانه را.

دیوار و در شکسته بود خانه مرا
رنگش مگر زرننگ رخ خویش ریختم.

کلبه ما گرچه بی روزن چو فانوس است لیک
بزم یاران از چراغ خانه ماروشن است.

دیوار و در خانه ما گرچه زهم ریخت
صد شکر که در خاطر ما نیست غباری.

و این منزل شکسته و ریخته از مال و متاع دنیا نیز خالی بود . مسلم در مقدمه دیوان غنی صریحاً میگوید که از متاع دنیا جز کاغذ و قلمدان نزد وی چیزی وجود نداشت . و باین مطلب غنی در مصرع اول این شعر اشاره می نماید :

چون نیست بجز خامه مرا هیچ مناع عیلم نتوان کرد اگر خانه بدوشم
فرش خانه او یک بوری بود و به آن غنی به خوشی می ساخت :

فراغتی به نیستان بوری دارم مباد راه درین بیشه شیر قایی را

از فاقه و فقر نه چین برجبین او می آمد و نه پای همتش لغزش می یافت . فقیری بود گوشه گیر که از مال و دولت کنار گرفته برد و امیر و پادشاه انزوا داشت ، دور از بندگی در منزل بسرمی برد و اگر در وی بروی کسی بازمی شد طالب علم و عرفان بود . باثر ترک دنیا صحبت مردم را دوست نداشت و از اغره و احباب نیز دوری جست کسی که با بن نوع مجاهده نفس مشغول باشد احوال خانوادگی او چگونه می تواند شد ؟

از خوان کرم پادشاهان و امراء دور می گریخت و احسان کسی را قبول نداشت از ترو خشک آنچه به وی در منزل میرسید قانع بود .

بچشم آب و رنگی نیست خوان پادشاهان را

که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را

کاسه خود پر مکن ز نهار از خوران کسی

داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را

استغای وی به حدی بود که برای تنور خود از همسایه آتش نه میخواست .

علی همتم کی آتش از همسایه میخواست

نهان خویش سازم گرم چون گردون تنور خود .

نسخه دیوان غنی متعلق به ایشیا تیک سرسایتی بنگال (ا ، ب) به قصیده غزل نمائی

شروع میگردد که مطلع آن اینست :

نیست موج جوی شیر از سنگت خا را آشکار

کوهکن را شد سفید از گریه چشم انتظار

غزل های کوچک غنی درین بحر در نسخه مطبوع و بعضی نسخ خطی ضبط است

و این غزل بیست و پنج شعری ایشیا تیک سوسایتی درین نسخه ها داخل گردیده اما

تسلسل خیالی که در نسخه ایشیا تیک سوسایتی موجود است حتماً جلب توجه میکند

در آن اشعاری حسب حال غنی به ترتیب دیده می شود ظاهراً بنظر می رسد که این

اشعار باید جز و قصیده ای باشد که ما از آن بعداً بحث خواهیم کرد. درین جا

اشعاری را ملاحظه می کنیم که پریشان حالی و استغنائی غنی را می رساند :

روز خوش در زندگی هرگز نصیب ما نشد ،

عمر در ما تم بسربرد بسم چون شمع مزار .

بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا

جامه بی آستین پوشیده ام فانیوس وار

همچو دندان عاقبت شد در دهان ما گره

دانه گرسنه نصیب ما ز کشت روزگار

خانه ام را عاقبت گر دید بام و در یکی

بسکه همچون مور گشتم پایمال روزگار

نویسنده مشاهیر کشمیر در روایتی می نویسد که غنی جهت اقامت خود خانه مختصری
انتخاب کرده بود وقتی در آن خانه بود در رامی بست و چون بیرون میرفت در خانه
باز می گذاشت دوستی علت این کار پرسید و بجواب گفت که مال این دکان اصلاً
منم و چون من نباشم بستن در چه سودی دارد دکتر اقبال در پیام مشرق این واقعه
را به نظم کشیده :

غنی آن سخنگوی بابل صغیر ،
نواسنج کشمیر مینو نظیر
جو اندر سرا بود در بسته داشت
چو رفت از سراتخته را وا گذاشت
یکی گفتش ای شاعر دل رسی
عجب دارد از کار تو هر کسی
بپا سخ چه خوش گفت مر د فقیر ،
فقیر و به اقلیم معنی امیر
زمن هر چه دیدند یاران رواست
درین خانه جز من متاعی کجاست
غنی تا نشیند به کاشانه اش
متاعی گران است در خانه اش
چو آن محفل افروز در خانه نیست

تهی تر ازین ، هیچ کاشانه نیست (۱)

(باقی دارد)

اقلیم انس

فیض حلاوت از دل بی کبر و کین طالب
 زنبور را ز خانه بر آرا نگین طلب
 بی پرده است حسن غنا در لباس فقر
 دست رسا ز کوته‌ی آستین طلب
 دل جمع کن ز بام و در عافیت فسون
 آسودگی ز خانه بدوشان زین طلب
 پشمینه پوش رو بفسردن سرای شیخ
 فصل شتا محافظت از پوستین طلب
 دست طلب بهر چه رسد مفت عجز گیر
 دور است آسمان، تو مراد از زمین طلب
 گلهای این چمن همه در زیر پای تست
 ای غافل از ادب نگه شرمگین طلب
 دل درخور شکست باقلیم انس تاخت
 چینی همان بجاده مو رفت چین طلب
 شب‌نم وصال گل طلبید آب شد ز شرم
 از هر که هر چه می‌طلبی این چنین طلب
 این آستان هوسکده عرض ناز نیست
 شاید بسجده بخیرندت جبین طلب
 «بیدل» خراش چهره اقبال شهرت است
 عبرت ز کارخانه نقش نگین طلب
 «بیدل»

مخمس ملک الشعراء استاد بیتاب بر غزل سعدی

پس ازان روز که کردی دل مارا تسخیر هر چه غیر تو بود گشته بچشم ماخیر
در سرم هیچ نمانده هوس جاه و سریر مادرین شهر غریبیم و درین ملک فقیر
بکمند تو گرفتار و بدام تو اسیر

دل آزاده که از قید دو عالم رسته است میتوان گفت که وارسته چو صید جسته است
بسکه در عشق رخت هر رگ من پیوسته است در آفاق کشاده است ولیکن بسته است
از سر زلف تو در پای دل ما زنجیر

عالمی بر رخ تو واله و شیدا باشند بطواف در تو مرحله پیدا باشند
خستگان غم عشق تو بهر جا باشند گرچه در نزد تو بسیار به از ما باشند
ماترا در همه عالم شناسیم نظیر

دیگری کو؟ چو منت صعوۀ دست آموزی که بعشق تو بود غمکش و غم اندوزی
بخدا نیست چو من هیچکست دلسوزی در دلم بود که جان بر تو فشانم روزی
باز در خاطر مآمد که متاعی است حقیر

گر در شتی بتوای عهد شکن میگویم هستم آزرده که اینگونه سخن میگویم
سخت دلتنگم وای غنچه دهن میگویم این حدیث از سر درداست که من میگویم

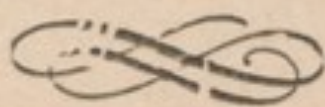
تا بر آتش ننهی بوی نخیزد ز عیبر

گرچه امروز چو من واله و حیرانی نیست کیسه ام خالی و در خانه لب نانی نیست
 بسته ام لب ز شکایت که زباندانی نیست گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست
 رنگ رخسار خبر میدهد از سر ضمیر

ناله ای سیمبر از من عجببت می آید داشتن چشم ترا از من عجببت می آید
 سینه پر شرر از من عجببت می آید عشق پیرانه سر از من عجببت می آید
 چه جوانی تو که از دست ببردی دل پیر

درد روحی است دلم را ز چه گلقتند دهند گاه بسفا ئج و گه حب ز راوند دهند
 باز پر هیزز دیدار بتان چند دهند عجب از عقل کسانی که مرا پند دهند
 برو ایخواجه که عاشق نبود پند پذیر

کار من حسن پرستی به جمال بشر است عشق ورزیدن من عین کمال و هنر است
 هر چه کس یافته «بیتاب» ازین ره گذر است «سعدیا» پیکر مصنوع برای نظر است
 گر نبینی چه بود فایده چشم بصیر



مخمور نگاه

مخمور نگاه تو بسکف جام نگیرد
مجنون تو هرگز ز خرد نام نگیرد
کی گرم تواند که کند بزم جهان را
خورشید اگر شعله زمن وام نگیرد
کف بر لب و مستانه چو سیلاب روانم
یارب که عنانم خرد خام نگیرد
آگه نشود شیخ ز اسرار حقیقت
از قلقل مینا اگر الهام نگیرد
دارم دل مغرور که با تشنه لبی ها
از دست کسی جام به ابرام نگیرد
اقبال اگر سر زده آید بسرا غم
گوئید خبر از من گمنام نگیرد
بس شهرة آفاق دلم شد بصفای
امروز ز آینه کسی نام نگیرد
تنها بنویدی چه نمایی دل من شاد
کس لذت دید از پیغام نگیرد
«نویسد»

گوهر اشک

باز کن نغمه جانسوزی ازان سازامشب	تا کنی عقده اشک از دل من بازامشب
ساز در دست تو سوز دل من میگوید	من هم از دست تو دارم گله چون سازامشب
مرغ دل در قفس سینه من می نالد	بلبل ساز ترا دیده هم آواز امشب
زیر هر پرده ساز تو هزاران را زاست	بیم آنست که از پرده فتد راز امشب
گردش مع رخت ای شوخ من سوخته جان	پرچو پروا نه کنم باز به پرواز امشب
گلبن نازی و در پای تو بیا دست نیاز	میکنم دامن مقصود پراز ناز امشب
کرد شوق چمن وصل تو ای مایه ناز	بلبل طبع مرا قافیه پرداز امشب

«شهریار» آمده با کو کبه گوهر اشک

بگدایی تو ای شاهد طناز امشب

«شهریار»

مزار عشق

صبحا گر در گردش آید جام می شامش کنید	دختر رزگر نگر دد رام بدنا مش کنید
گر بزلف گار خان چنگک مسلسل میزنید	بهتر است امروز تا فکر سرانجامش کنید
دل بمن درس جنون میداد عقل حاضر نشد	هر کجا شاگرد اینطور راست ناکامش کنید
مطلع شوق است لب، جانامزار عشق نیست	بوسه را آهسته بردارید و در جامش کنید
گر کند زاهد دگرو عظمی که مهر و یان بداند	دور این گیتی بگردانید و خرفامش کنید

«واله» از لعل لبش پرسید حل مشکلات

حلقه حلقه زلف او فرمود در دامش کنید

«واله»

حرف حقیقت

ای چرخ ! بازی تو تماشا نمیکنیم
خوبان نگاه لطف که بر ما نمیکنند
ای دلربا چه ندبه وزاری و گریه ها
ساغر نهان ز شهنه وقاضی نمیکشیم
زخمی که از نگاه بتانم بسینه است
کشتی خویش در کف امواج داده ایم
تا با رموز چشم تو گشتیم آشنا
جز در بیان حرف حقیقت باهل راز
بگذار اشک مارود از درد مردمان
این را که وقت وصل دل دلستان چه گفت

دیگر ز خوب وزشت تو پروا نمیکنیم
ما نیز هیچگاه تمنا نمیکنیم
کز درد هجر روی تو شبها نمیکنیم
پنهان ز خلق مستی خود را نمیکنیم
جز با نگاه یار مدد او نمیکنیم
آنرا قریب ساحل دریا نمیکنیم
یادی ز حسن نرگس شہلا نمیکنیم
لب را به گفته های دگروا نمیکنیم
این قطره را ز بحر مجزا نمیکنیم
رازی مقدس است هویدا نمیکنیم

«صحرا بی» در فضای چمن خو گرفته ایم
چون لاله ترك دامن صحرا نمیکنیم
«صحرا بی»

دختر صحرا

بهار یاسمن محو لباس فتنه آرایت
سحر گرد بخاک افتیده رنگ بناگوش
نفس پروانه آشفته بال شهر پروازت
چو اشک من سبکبالم نمیسازد خدای من
ببازار تهی دستان ندارم تحفه اما
بخود نازیدنی دارد خیال پنجه نازت
هجوم اشک خونینم از آن سرگشته می آید
بدامان دلم غلتیده ای اید دختر صحرا

شفق آینه دار آفتاب صبح سیمایت
قیامت نسخه پیچیده سرو دلارایت
جهان افسانه ساز جلوه ناز تمنایت
که غرق بوسه سازم ای پری پیکر سراپایت
سر اندیشه خیز من بلا گردان سودایت
که میگیرد ببازی گوشه زلف سمن سایت
که گل می بارد از باغ نگاهم در تما شایت
که میباید بخونم گونه های لاله آسایت ؟

بخود می پیچم و یادم نمی آید ز من «پژمان»
نمیدانم چه دیدم در نگاه باده پیمایت ؟
«عارف پژمان»

شناگر

لرزید در کرانه آرام بر که ای
سایید سینه های سپیدش بروی آب
آهسته دور شد

بشکست وان سکوت
لغزنده موجها ز پیش برگرفت راه

وان ساقها و پیکر سیمین و نرم او
وان سینه های گرم هوسناك سیمگون
با پیچ و تاب خاص
چون ماهیان پیر
باتنبلی گریخت

در زیر موجهای درخشنده دور شد

وان موجها ز تابش آن پیکر سپید
سیمابگونه شد
چون تخته های آینه ها هر طرف گریخت
اما در آن پدید

عکس تن سپید و بلورین دختری
مرغی بشاخسار

میخواند و میسرود

غمهای بندگی و خوشی های زندگی
وان دورتر تن عرق آلود و خاك پر
از بهر لقمه ای

دور از خیال دختر و از حوض و از سرود

سرگرم کار بود . «ظهور الله ظهوری»

بیخوابی و فراق

الاخواب والاخواب والاخواب!	بجام ز ندگانی با ده ای ناب
ز توجان عصب راراح و تسکین	ز تو روی خرد را غازه و آب
ز تو اندیشه را بال نوینی	ز تو هر خسته را ذوق طلب شاپ
ز نیمت دردمی آواره انده	ز بیمت زهره ای غم در جگر آب
ز هجرانت تمیزم جان باب شد	ببا لین غریب زار بشتاب
قدم بر دیده نه، ای خواب شیرین!	ترحم بر دل مهجور بـیتاب
دلی کو در تمنای وطن ریش	دلی کـو تشنه ای دیدار احباب
دلی کو در فراق دوستداران	چو اسپندی بر آتش در تب و تاب
دلی کو در هوای زادگاهش	بریزد روز و شب از دیده خوناب

نمایش گوشه ای زان بوم مألوف

نشانش لحظه ای در بزم اصحاب

پوهندوی عبدالشکور «رشاد»

لین گراد، کایر و فسکی پرسپکت

۱۵ حوت ۱۳۴۲

نویسنده: محمد عبد القادر عبدالناصر

ابو الفتح بستی

تأثیر شعر وی در بلاغت عربی

مترجم: غلام محی الدین «عمار»

این عنوان از آغاز، پرسشی بس مهم را در برابر ما طرح می کند. و آن اینکه آیا شاعر میتواند تأثیری بر نقاد و علمای بلاغت وارد نماید؟ در جواب این سؤال ملاحظه میشود که از قدیمترین ایام نقاد در تمام ادبیات جهانی آراء و دساتیر نقدی خود را از ادبی اخذ می نمایند که بر آن دست دارند و از رموز و دقائق آن واقف اند.

چنانچه «ارسطو» بخش بیشتری اصول نقدی خود را بعد از ملاحظه و مطالعه اشعار یونانی در کتاب خود بنام «شعر» بجا گذاشت، و «کولروچ» و «تس الیوت» و «جون پول سارتر» و نظایر آنان و همچنین بعضی از نقاد ادب تازی معاصر بادرک مشخصات ادبی خویش روش های ادب قدیم را متمایز ساختند.

در ادبیات شرقی مخصوصاً در ادب دری، «رشید الدین وطواط» متوفی (۵۷۳هـ) صاحب کتاب «حداث السحرفی دقائق الشعر» با احاطه ای که در لسان دری و عربی داشته انواع بلاغت و بدیع را بشکل استادانه یی مورد بررسی قرار داد و بر جوانب مختلف این موضوع روشنی افکنده است. همان طوریکه بعضی از عربی گویان را در آن باب توانی حاصل بوده است ظهور بدیع در شعر و سخن سبب شد که «عبدالله بن معتز» متوفی (۲۹۶هـ) کتاب خود «البدیع» را تألیف نماید. عدول «ابی تمام» متوفی (۲۳۲هـ) از تقالید

کلاسیک که نزد عرب وجود داشت پرماجرا ترین هنگامه ادبی را بوجود آورد که نتیجه آن بمیان آمدن کتاب «الموازنة بين ابی تمام والبحتري» است. که ابن «بشر آمدی» متوفی (۵۳۷۱) آنرا تألیف نموده است. و همچنین شعر «متنبی» متوفی (۵۳۵۴) سبب ظهور کتاب «الوساطه بين المتنبي وخصومه» شد. که «علی بن عبدالعزیز جرجانی» متوفی (۵۳۹۲) آنرا تألیف کرد.

سپس انتشار بدیع در عصرهای مابعد در ادب دری و تازی سبب ظهور بدیعیات نزد عرب شد و بدیعیات عبارت از همان قصائدیست که در وصف رسول علیه السلام برشته نظم در آورده شده که ابیات این بدیعیات در عین حال مشتمل بر انواع بدیع میباشد، چنانچه انتشار بدیع سبب ظهور امثال بدیعیات نزد دری گویا ندر شرق گردید. حتی بسیاری از قصائدی وجود دارد که متضمن ابواب بدیع است از آن جمله میتوان «بدائع الاسحار فی صنائع الاشعار» اثر «فخرالدین المطرزی» از شعرای قرن ششم هجری و «نزهة الابصار فی معرفة بحور الاشعار» اثر «شرف الدین قزوینی» از علمای قرن هشتم هجری و قصائدی زیادی دیگری را بر روش این دو قصیده میتوان نام برد. از آنچه گذشت به این نتیجه می رسیم که در واقع شعراء آنچه را که از اسالیب ادبی بوجود می آورند، نقاد و مردان بلاغت را باتبع این اسالیب و بررسی و استخراج احکام نقدی و اصول بلاغی آن آگاه می نماید.

اما هر شاعر نمیتواند تأثیری بر نقاد و رجال بلاغت بجا گذارد، تنها کسانی تأثیر وارد مینمایند و سبب تغییر یا تعدیل و تصحیح معیارهای نقد و بلاغت می گردند که از طراز شعراء بزرگت شمرده میشوند و وقتی ما نظری ازین ناحیه به «ابی الفتح بستی» می افکنیم درمی یابیم که «ابی الفتح» از شعرا بی است که تأثیری در نقاد و بلاغین از زمان خود تا امروز بجا گذاشته است و تأثیر «بستی» در بلاغت عربی در باب جناس بشکل واضحی ظاهر می گردد، اما تأثیر او درین باب از ناحیه ابتکار آن نیست زیرا جناس در ادب و بلاغت عرب قبل از «بستی» بوفرت وجود داشت. بلکه تأثیر آن از ناحیه تطور و تجدیدی

بس بزرگیست که در شعرش بوجود آمده است و این امر سبب شد تا علمای بلاغت در تعریف جناس و اقسام آن تجدید نظر نمایند و بالاخره تغییری زیادی را درین دو ناحیه یعنی جناس و اقسام آن وارد سازند بنا بر آن فرق فاحشی در کتابهای نقد و بلاغت بین جناس پیش از «بستی» و بعد از او مشاهده مینمائیم. وقتا که مابه شعرای قبل از «ابی الفتح بستی» حتی به زمان گویند گانی که اشعارشان متضمن موضوعات بدیعی است، مثل «مسلم بن ولید» و «ابی تمام» برمی گردیم، می بینیم که جناس دارای ترکیب خیلی ساده بوده بر انواع بدیع دیگر کدام امتیازی ندارد. همین که شعر «ابی الفتح بستی» را مورد مطالعه قرار میدهیم جناس را نسبت به انواع دیگر بدیع زیاده ترمی یابیم، بیشتر در شعر او قطعانی به نظر می خورد که تقریباً تمام آن ملازم جناس است و با وجود این در جناس او تکلف و ساختگی راه ندارد و طوری می نماید که طبیعی بوده هیچ اثری از ساختگی و تکلف در آن دیده نمیشود.

باید خاطر نشان ساخت که سعی و کوشش «ابی الفتح» در جناس منحصر به کثرت و یا اتقان او طوریکه قدما شناخته بودند نبوده اما آنچه ظاهر است جد و جهد وی در تغییر محسوس هیئت جناس است که نزد قدما وجود داشت، شاید همین تجدید و تطور شعراء را باعث بر آن شد که در این باب تقلید از وی نمایند تا آنکه جناس روش مورد پسند بسیاری از ادباء قرار گرفت و «بستی» خود صاحب این طریقه بود از همین جا است که بسیاری از معاصرینش از قبیل «ابو منصور» و «لثعالبی» متوفی (۵۴۳۹) در «یتیمه الدهر» (۱) می گویند «بستی صاحب طریقه احسن در جناس و در تأسیس بدیع بوده است» طبیعی است طریقه اش اولاً در شرق همان جائیکه «بستی» نشأت کرده است انتشار پیدا می کند «ثعالبی» در اقوال خود از «ابی القاسم محمدا لسنجری» منسوب به سجستان چنین روایت می کند: «دارای شعر زیاد است که بمن رسیده و بقلم خودش تحریر یافته اما اشعار را که بدو منسوب میدانند در انتساب آنها، اعتبار

نیست تا در کتاب خود نقل کنم بغیر از چند مقطوعات که به طریقه «ابی الفتح بستنی» در آن دست برده است. (۱) «ابی الحسن ابن المؤمل» که از بزرگترین نویسندگان خراسان بشمار میرود چنین روایت می کند: «دارای شعر زیاد.... وقافیه های متشابه به طریقه «ابی الفتح بستنی» است.» (۲) ازین دو قول و از اقوال مشا به آن در کتاب «یتیمۃ الدهر» فهمیده میشود که جناس دارای یک مزیت ممتاز و محبوبیتی خاص نزد نقاد بوده چنانچه «ابو منصور ثعالبی» ادیب و ناقد مشهور از طریقه «بستنی» در جناس توصیف و تحسین می نماید، و این طریقه اولاً در شرق انتشار یافته چنانچه «ابن الرشیق» متوفی (۴۶۳هـ) در باب جناس در کتاب خود «العمده» به انتشار جناس نزد شعرای شرقی اشاره می کند.

دیری نگذشت که این طریقه به مصر و شام و دیگر بلاد عرب انتقال نمود و شعرای آن دیار ازین متاع نوظهور ادبی استفاده نمودند و ذوق و علاقه خاصی به آن پیدا کردند، اما این ذوق و علاقه مصادف با زمانی بود که ادب عرب روبه ضعف نهاده بود و بسیاری از شعراء از طریقه حسنه شعر عدول کرده بودند یعنی معنی را پشت پا زده و اهتمام زیاد به لفظ می دادند، تا آنکه این امر باعث شد که «عبد القاهر جرجانی» متوفی (۴۷۱هـ) در مقابل این انحراف قد علم کند و در کتاب خود «اسرار البلاغة» اولاً از باب جناس چنین سخن بمیان آورد، اومی گفت: «هر چه تجنیس تشابه دو لفظ گوار او خوش آیند است که موقعیت آن دو لفظ از نگاه معنی محمود باشد.»

بعد از آن جناس در مرور ایام راه خود را به سرزمین شاداب ادبیات باز می کند و شیوع زیاد می نماید اما ناگفته نگذاریم که انحرافات در آن راه پیدا میکند با آنهم تا قرن هشتم هجری گسترش خویش را حفظ می نماید

۱- یتیمۃ الدهر ۴ / ۳۴۰

۲- یتیمۃ الدهر ۴ / ۱۴۸

مردان بلاغت در همه جا و بویژه در مصر رایت آن را بلند تر نموده و سعتش دادند، تاجائیکه تألیفات خاصی در باب جناس به میان آمد مانند «جنان الجناس» از «صلاح الدین الصفدی» و «الدر النفیس فی اجناس التجنيس» از «صفی الدین الحلّی» و «جناس الجناس» از «سیوطی» و بعداً کتاب «الدر النفیس فیما زاد علی جنان الجناس» و «اجناس التجنيس» از «ابن الحسن النورجی» این کتابها در کتابخانه مصر بصورت مخطوط باقی مانده بجز از کتاب «صلاح الدین الصفدی» که به دست نشر و اشاعه سپرده شده است. همه این فعالیت های ادبی و بلاغی در طریقه جناس با وجود ظهور طریقه توریة و انتشار آن در محیط مصر در قرن هشتم هجری توسعه پیدا میکند، اگر مامنشأ این همه نشاط ادبی را در جناس مورد مذاقه و غور قرار بدیم موجودیت آن را جز از زمان «ابوالفتح بستی» به بعد سراغ نتوانیم کرد. بتأسی از آنچه که گذشت میبینیم که «بستی» در انتشار جناس بشکلی که گذشتگان وی از آن ذکر میمان نیاورده اند نقش مهمی بازی میکند، طوری که تذکر داده شد انعکاساتی که طریقه «بستی» در بین نقاد و مردان بلاغت بوجود آورده مورد تقدیر و ستایش همگان قرار گرفته است.

اکنون به تفصیل زیادتری میپردازیم: چون طریقه و روش «بستی» تغییری فاحشی در تعریف جناس و اقسام آن بوجود آورده است. باید کمی به بعد برگردیم و اولین کتابیکه از «عبدالله بن معتز» متوفی (۲۹۶هـ) در بدیع نگاشته شده است مطالعه کنیم تا آنرا آغاز سیر خود در مطالعه جناس انتخاب کرده و به مدد آن بتوانیم دقیقاً نه تحولی را که به کمک «بستی» در دو ناحیه که مورد نظر در باب جناس است مشاهده نمائیم و آنهم البته عبارت از تعریف و اقسام جناس است.

«ابن معتز» جناس را چنین تعریف مینماید: «دو کلمه طوری آید که مشابه یکدیگر باشند.» و «ابو هلال عسکری» متوفی (۳۹۵هـ) آنرا چنین تعریف نموده است: «سخن گوینده دو کلمه را طوری بیاورد که هر کدام آن مشابه یکدیگر در شکل و تعداد حروف باشند.» با در نظر گرفتن هر دو تعریف ملاحظه میکنیم که جناس عبارت از

مشابهت يك كلمه با كلمه ديگر در لفظ است .

چرا؟ برای اینکه جناس در ادب عرب تا قرن چهارم هجری بامشا بهت يك كلمه با كلمه ديگر خلاصه ميشد چنانچه در دو تعريف گذشته ديديم اگرچه اختلاف در لفظ دو تعريف وجود داشته باشد باز هم مراد همان مشابهت يك كلمه با كلمه ديگر است. اما وقتیکه به «خطيب قزوینی» متوفی (۷۳۹ م) می رسیم می بینیم که در جوهر و ذات تعريف سابق جناس تغيير محسوس پیش میشود، زیرا «قزوینی» در کتاب خود تلخیص از جناس چنین تعريف مینماید: «جناس تشابه بين دو لفظ را گویند» پس چرا «قزوینی» جناس را در بين دو لفظ نگذاشته است نه بين دو كلمه؟ و چرا از استعمال كلمه به استعمال لفظ عدول نموده است؟ آیا مراد از لفظ نزد «قزوینی» كلمه است که صاحبان دو تعريف گذشته ذکر نموده اند یا خیر؟

امایکی از شرح تلخیص که «بهاء الدین السبکی المصری» متوفی (۷۷۳ ه) ثواب ندیده است که در جواب این سؤال ها بحث زیادتری بمیان آید، اما «قزوینی» در کتاب خود «عروس الافراح» مراد در حیرت بين كلمه و لفظ نگذاشته بلکه واضحاً فرق بين این هر دو را چنین کشف نموده است، مراد از لفظ آنچیزی که به آن تلفظ کرده میشود برابر است که هر کدام آن كلمه واحد باشند یا زیاده تا در تعريف خود با این ترتیب جناس مرکب را نیز شامل نماید، و قتی که ما جناس مرکب را در شعر جستجو میکنیم اصول و نمونه اولی آن را در شعر «بستی» در می یابیم لذا گفته میتوانیم «بستی» شخصی بود که در تعريف جناس تا آن زمان که به يك روش خاصی تعبیر میشد بلاغیون و رجال ادب را باعث بر آن شد که تغییری در آن بوجود نیاورند تا آنکه تعريف جناس شامل نوع مرکب آن شده بتواند همان نوعیکه «بستی» خود سبب نشر آن بين شعرای ما بعد عصر خود گردیده بود .

«خطيب قزوینی» مسلماً از نخستین کسانی نیست که بر تغییرات ادبی که در جناس آمد آگاهی یافته باشد بلکه «عبد القاهر جرجانی» که شیخ بلاغیونش نیز خوانند

در «اسرار البلاغة» مثالهای زیادی از تجنیسی که بر مشابَهت يك کلمه به کلمه مفرد دیگر تمام نشود (چنانچه که گذشتگان به آن اعتقاد داشتند) آورده است، یعنی ایتیان به جناس بین مفرد و مرکب و مرکب و مرکب نموده است. برای این هر دو نوع مثالهای متعدد از اشعار «بستی» بمیان آورده و نام این جناس را «مرفو» یعنی مرکب نهاده است، باین ترتیب دیده میشود که دائرة تجنیس از زمان «عبدالقاهر» به بعد وسعت پیدا کرده و مقصور به تشابه بین دو کلمه نمانده است. زیرا شیخ بلاغیون نخواسته است از آنچه در صورت تجنیس بدست «بستی» بمیان آمده اجمال و پرده پوشی کند بعد از آن «ابو یعقوب یوسف سکاکی» متوفی (۶۲۶هـ) با وجودیکه رغبت زیاد به تعریف قدیمی جناس که همان تشابه بین دو کلمه در لفظ است، داشت. آنرا بدو نوع متشابه و مفروق تقسیم می نماید و برای هر یکی از شعر «بستی» مثال می آورد واضح است جناس مرکب را که «سکاکی» از آن یاد آور شده مراد از آن تشابه بین دو کلمه نیست طوری که در تعریفش خاطر نشان نموده زیرا دیده میشود که بین مفرد و مرکب در مثال اول و بین مرکب و مرکب در مثال دوم (۱) و باین طور «سکاکی» در تقسیم جناس و در مثالهای که در تعریف خود در باب جناس نموده مخالفت کرده است اما چگونه میتوانیم اضطراب «سکاکی» و تناقض بین هر دو تعریف وی را با شواهد آن در جناس تفسیر نماییم، گفته میتوانیم که «سکاکی» با وجودیکه مقلد تعریف گذشتگان در جناس بوده است، در مثال مقید به آنها نبوده گویا از تغییراتی که در صورت جناس در ادب تازی بدست «ابی الفتح بستی» بظهور پیوسته و ذریعه متأخرین اتساع پیدا نموده است چشم پوشی نماید.

بعد از آن مسأله اقسام جناس باقی میماند باید درین باره هم ذکرى به میان آید «عبدالله بن معتز» اولین کسی بود که جناس را بدو قسم تقسیم نمود سپس دور «ابو هلال عسکری» رسید و آنرا به قسم تقسیم کرد اگرچه در عدد اقسام اختلافی بوجود آمد باز هم از همان دو قسم نه در تعریف و نه در مثال خارج میباشد. و این تعریف مطابقت به آن صورت جناس دارد که در عهد این دو وجود داشت.

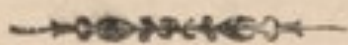
اما وقتی که به «عبدالقاهر جرجانی» میرسیم وی به يك نوع جدید دیگر آن اشاره می کند که نزد گذشتگان سراغ ندارد، قسم جدید عبارت از «مرفو» است که پیشتر ذکر کرده شد، و از شعر «بستی» مثال آورده است. چون «عبدالقاهر» به تقسیمات متأخرین چندان اعتنائی نداشت و نخواست که تصنیف انواع جدید جناس را از عهد «بستی» به بعد قسمت و دسته بندی کند. البته این کار را برای متأخرین واگذار شده است، اکنون در عصر جدید مطالعه می نمائیم. وقتی که «سکاکی» آمد صفحه جدیدی از تجنيس مرکب را بمیان گذاشت و آنرا بدو نوع قسمت کرد چنانچه پیشتر ذکر شد و بهر کدام از شعر «بستی» مثال آورد، بعد از «سکاکی»، «خطیب قزوینی» علاوه بر دو قسم سابق تقسیم سوم را در کتاب خود «الایضاح» علاوه نمود و سپس «بهاء الدین سبکی» قسم چهارم تجنيس را بمیان آورد که تلفیقش گویند. و مثال آنرا در شعر «بستی» عنوان کرد. همچنین می بینیم که تفنن «بستی» در جناس سبب میشود که بلاغیون در اختراع انواع آن باهمد یگر مسابقه کنند اختلاف مردان بلاغت در اطراف اسماء فروع جناس مرکب مهم نیست آنچه قابل ذکر است، اینست که جناس مرکب با صور مختلفه آن يك امر نو پیدا در ادب عرب است که بدست «بستی» انجام گرفته و پیدایش آن در ادب سبب بیداری بلاغین گردید تا آنرا در حلقه تدریس شامل نمایند، پس با صراحت لهجه و اطمینان خاطر گفته میتوانیم که اگر «ابوالفتح بستی» نمی بود این نوع جناس یعنی جناس مرکب وجود نمی داشت و پیدایش آن تا زمانیکه شاعری مثل «بستی» بمیان نمی آمد به تعویق می افتاد.

از آنچه گذشت ظاهر می گردد که «ابوالفتح بستی» باطریقه خاص خود تأثیر بسزائی در باب جناس بر بلاغیون وارد کرده است بعد از آن که برای بار اول با نوع

دیگرتجنیس اندیشه های شان رازنده و بیدار ساخت باعث بر آن شد که تجدیدی در تعریف و اقسام آن نموده آنرا تغییر دهند چنانچه تقسیم دیگری را بر آنچه قدما در تعریف جناس نموده بودند بیفزایند.

در اخیر باین نتیجه می رسیم که زبان عربی نسبت به «ابوالفتح بستی» و معاصرینش از شعرائیکه در وطن او حیات بسر برده اند و شعرشان بهمارسیده است زبان بیگانه نبوده است. زیرا وقتیکه انسان زبان بیگانه را می آموزد بهر اندازه که تحصیل آن بالا بگیرد و به کمال جودت و تحسین برسد با آنهم محل تقلید دیگران واقع شده نمیتواند که گویندگان اصل زبان از وی تقلید نمایند شعر «بستی» در زبان عربی واجد مرتبه ایست که رجال بلاغت امثله خود را از آن تهیه نموده و «بستی» در قطار بزرگترین شاعران عرب قرار گرفته است.

در پایان این مقال به برادران افغانی خود میتوانیم گفت که ما امروز برای تدریس لسان عربی در افغانستان آمده ایم نسبت به افغانها کدام فضل و کمالات بیشتری نداریم بلکه برای آن آمده ایم دینی را که بر ادب و بلاغت عربی گویان از جانب «ابوالفتح بستی» است، شاید بتوانیم ادا نمائیم.



گفتا که بمهر دگران ساخته ای

گفتا که مرا هنوز نشناخته ای

اهی چغنایی

نگفتم که مرا از نظر انداخته ای

گفتم که ترا شناختم بسی مهري

طریقه تدوین اطلس زبان شناسی

این هم متن یکی از کنفرانس‌هایی است که پروفسور کیلرا
سال گذشته هنگام اقامت شان در افغانستان در تالار آدیتوریم
پوهنتون کابل ایراد کرده بودند

وظیفه محقق لهجه‌ها، جنبه‌های مختلفی دارد. یکی آنکه هدف او تحقیق و توصیف
همه جانبه خصوصیات یک لهجه است. در این صورت وظیفه او عبارت است از
جمع آوری و نگارش نمونه‌های گفتار اهل محل مورد نظر، دیگر آنکه هدف اصلی
او عبارت باشد از تعیین مناسبت‌های متقابلة لهجه‌های مختلف و طبقه‌بندی آنها و این خود
عبارت است از موضوع جغرافیای زبان شناسی.

جغرافیای زبان شناسی در نتیجه تحقیقات و بررسی‌های منظم روی همه لهجه‌های
محلی یا گروهی از لهجه‌های زبان معینی بوجود آمده است، نتیجه چنین بررسی‌ها عبارت
است از نقشه‌های لهجه شناسی یعنی نقشه حدود لهجه‌های یک زبان معین یا نقشه حدود
شیوع پدیده‌های مختلف یک لهجه.

تحقیق حدود پدیده‌های زبانی دارای اهمیت زیادی است؛ مثلاً در زبان پښتو چنین
بنظر میرسد که تعیین دقیق حدود پدیده‌هایی از قبیل تلفظ مصوت (O) بجای ادبی در (a) بعضی
لهجه‌های جنوبی افغانی جالب و حائز اهمیت میباشد؛ چنانکه در این مثالها:

پلار - پلور، شا - شو، لاس - لوس.

خطی که در روی نقشه سرحد یکی از پدیده‌های صوتی (فونتیک) صرفی
(مورفولوژی)، نحوی یا لغوی را معین میکند با اصطلاح زبان شناسی خط ایزو گلوس

Isogloss نامیده میشود که معنی تحت اللفظی آن از یونانی چنین است: Isos = یکسان و Glossa زبان یا لهجه.

هر گونه لهجه یا زبانی توسط یک سلسله از پدیده‌های ایزو گلوسی مشخص می‌گردد نقشه‌نگاری اینست که برای هر پدیده‌ای نقشه‌ای علی‌حده‌ای ترتیب داده شود. برای اینکه دیده شود همه پدیده‌های بررسی شده در سر زمین زبان یا لهجه معینی چگونه پخش شده است لازم می‌آید بیک نقشه اکتفا کرده مجموعه کاملی از نقشه‌ها ترتیب داده شود. این مجموعه نقشه‌ها عبارت است از همان اطلس لهجه‌شناسی که در فوق گفته شد.

طریقه کاملتر روی نقشه آوری، یعنی ترسیم پدیده‌های جمع آوری شده در روی نقشه این نیست که مجموعه خصوصیات لهجه معینی روی آن رسم شود بلکه درین است که ایزو گلوس پدیده‌های علی‌حده‌یادر مورد لزوم کلمه‌های مخصوصی که نمایند پدیده‌های معینی می‌باشند روی آن نگاشته شود. مقایسه ایزو گولو سهای پدیده‌ها و کلمه‌های مختلفه امکان می‌دهد که بجای بررسی یک نقشه استاتیک زبانی، که در صورت اول بدست می‌آید، به شرایط تاریخی دینامیسم و تطور و تحول پدیده‌های زبانی پی برده شود و این کیفیت بنو به خود برقراری رابطه میان تاریخ لهجه قومی و تاریخ خود قوم را ممکن می‌سازد.

نواقص اطلسهای موجوده کدامست و چگونه میتوان آنها را رفع کرد؟ اطلسهایی دیده میشود که فقط پدیده‌های لغوی لهجه‌ها را منعکس میکنند و متکی می‌باشند به شبکه بسیار غیر متراکم نقاط مسکونی که بررسی شده. در چنین اطلسها بدیهی است نمیتوان حدود دیالکتها را معین کرد. اطلسهای دیگری وجود دارد که به بررسی پیگیر تمامی ناحیه و همه نقاط مسکونی متکی می‌باشند اما در اینها نیز عمل بررسی باروشی نارسا انجام گرفته است. یعنی از روی «آنکتهائی» تهیه شده است که توسط معلمان مدارس و بدون نگارش ترانسکرپسیون فونتیکی پر شده‌اند. از آنجاست که نتیجه‌های بررسی و خود اطلسها در بیشتر موارد غیر دقیق و ناقص می‌باشند. اطلس جامع و نقشه خوب آنست که

در آن کامل بودن مدار کت بادقت نگارش در سرتاسر منطقهٔ زبانی یکجا جمع شده باشد. تهیهٔ چنین اطلس تنها در نتیجهٔ کار دسته جمعی عدهٔ کثیری کارمند متخصص امکان مییابد. در اتحاد شوروی انجام این وظیفهٔ علمی بزرگ در مقیاس عظیم سرزمین میهن ما فقط در نتیجهٔ یاری و پشتیبانی دولت امکان پذیرفت. در اینجایک سلسلهٔ اطلسهای لهجه شناسی توسط اکادمی علوم (ا، ج، ش، س) برای زبان روسی تهیه شده است از آن جمله در اواخر سالهای ۵۰ اطلس لهجه ها و گویشهای روسیهٔ مرکزی واقع در مشرق مسکو ترتیب داده شده است. که محتوی بیش از (۲۷۰) نقشه و یک جلد بزرگ، بیش از (۱۰۰۰) صفحه تفسیر آنهاست و در مقالهٔ مقدمهٔ آن اصل عمومی که درین اطلس از آن استفاده شده شرح داده شده است. کارهای این اطلس تحت رهبری عضو وابستهٔ اکادمی علوم «ا، ج، ش، س» «اوانسوف» (ABaHeCoB) انجام گرفت. همچنین اطلس لهجه های ناحیه های شمال غربی ناحیهٔ لیننگراد نو و گورودو پسکوف و ناحیهٔ جنوب غربی و ناحیهٔ مرکزی واقع در مغرب مسکو برای چاپ آماده است در کار تهیه اطلس دانشکده های متعدد کشور شرکت دارند این کار با همکاری کارمندان علمی و دانشجویانیکه برای سفر با طرف شهرهای مقرر دانشکده ها بسیج میگردند عملی میشود و برای اینکه این کار طبق نقشهٔ عمومی پیشرفت کرده و همهٔ شرکت کنندگان در درجهٔ نخست توجه خود را روی آن پدیده های متمرکز نمایند که بایستی روی نقشه آورده شود. برنامهٔ کار توسط انستیتوت زبان روسی اکادمی علوم «ا، ج، ش، س» و سایر انستیتوت هایی که به تهیه اطلس مشغول اند تنظیم میشود و آنکت های پرسش نامه های لازم برای جمع آوری مصالح لهجه ای توزیع میگردد. بیفایده نیست دربارهٔ بعضی مسأله های مربوط به تنظیم برنامه و آنکت و جمع آوری مصالح توضیحاتی داده شود. تنظیم برنامه اطلس مهمترین مرحلهٔ کارهای لهجه شناسی است. بدیهی است که قبلاً باید بعضی خصوصیت های لهجه مورد آزمایش را تعیین نمود. تنظیم برنامه حتماً لازم نیست که پس از تعیین تمام خصوصیت های لهجه ئی صورت گیرد. درین مرحله تنها معین کردن چند صفت اصلی آن کافیست. برنامه ابتدا جنبهٔ آزمایشی

دارد و روی معلومات موجود و مأخذها و اسناد مربوط به لهجه و گویشها تنظیم میشود. سپس در خود محل، برنامه تکمیل شده جزئیات بتفصیل بر آن وارد میگردد. بهر حال مصالح گردآوری شده بر حسب چنین برنامه عمومی دقیقتر میباشد از مصالحی که بر حسب برنامه های مختلف فراهم میگردد.

برنامه اطلس را نباید با پرسشنامه هایی که برای کارهای لهجه شناسی در محل تهیه میگردد اشتباه نمود. مقصود از پرسشنامه لهجه شناسی اینست که در اساس پاسخ سوالهای مطرح شده در آنها معلومات روشنی از سیستم صوتی و ساختمان صرف و نحوی لهجه مورد مطالعه بدست آید. اما برای برنامه اطلس در نظر گرفتن چنین منظوری حتمی نیست. برنامه اطلس معمولاً غیر از برنامه کامل تحقیق لهجه معینی است و همه خصوصیت های آنرا احاطه نمیکند. مقصود از اطلس تعیین حدود شیوع صفتها و پدیده های زبانیست تا اینکه بتوان حدود لهجه های زبان معینی را در ناحیه معینی ترسیم نمود. پس برنامه اطلس باید تنها شامل اختلافات باشد. و آن گاهی این اختلافات میتوانند جزئی باشند و هیچ موجدی هم در بین نیست که این اختلافات دارای جنبه بنیادی اساسی ساخت زبان باشند. بخصوص که اختلاف گویشها (لهجه ها) از یکدیگر درست در جزئیات میتواند نگاه داشته شود؛ مثلاً در بعضی از جهات باز مانده از دوره های کهن در برنامه باید تا حد امکان همه جنبه های زبان طرح شود. البته آسانتر از همه نشان دادن اختلافات لهجه ایست از لحاظ صوتی و لغوی و در کلمه های عمومی و مشترک میان گویشها. ولی در یافتن اختلافات نحوی بسیار دشوار است و دشوار تر از آن نشان دادن جنبه معنایی آنهاست.

قسمت اول: صوتیات (فونیتیک):

ازین لحاظ برنامه بر اساس پدیده های صوتی مخصوص گروه معینی از لهجه ها ترتیب داده میشود. چنانکه مثلاً در مورد ترتیب اطلس لهجه های زبان بلغاری

در اینستیتوت اسلاو شناسی اکادمی علوم «ا، ج، ش، س» مواد ذیل در برنامه گنجانیده شده است: کدام مصوت بجای ez - باغاری باستانی تلفظ میگردد؟ به چنین پرسشها معمولاً عده ای کلمه های کنترولی (شاهد مثال) حاوی مصوت مورد بررسی در شکلهای مختلف صوتی و تلفظ آن نیز ضمیمه میگردد:

الف - در رشته کلمه وزیر فشار.

ب - در هجای ماقبل هجای فشار دار.

ج - در آخرین هجای بسته.

د - در ترکیب یکی از مورفها و ازین قبیل.

برای بررسی کیفیت مصوت، موقعیت صامت های پیش و پس آن در کلمه، حائز اهمیت است، کلمه های کنترولی همان طور که در زبان ادبی تلفظ میشوند داده میشوند. سپس چنانچه واریانتهای صوتی آن هادر گویشها بر ما معلوم باشد آنها را میتوان با ترانسکرپسیون نشان داده و در چنین موارد پرسش میتواند بصورت ذیل درآید:

چنین است؟ یا چنان است؟ و یا طور دیگر؟

مثال دیگری می آوریم تا معلوم شود کدام عامل از اختلافات صوتی لهجه یی داخل در برنامه اطلس های لهجه شناسی میشود چنانکه قبلاً اشاره شد لهجه های تاجکستان شوروی در حال حاضر باندازه کافی مورد بررسی قرار گرفته اند تا اینکه بتوان در باره سرحدات پدیده های مختلف آنها اظهار نظر نموده و بر حسب علایم شان آنها را دسته بندی نمود.

در گویشهای تاجیکی وضع مصوتها و موارد مقایسه آنها با یکدیگر بسیار جالب است چنانکه از بعضی تحقیقات لهجه شناسی بدست میاید مصوت های تاریخی رده عقب یعنی مصوت های فارسی دوران وسطی از قبیل «u» کوتاه و «u» مدید

و « $\bar{o}$ » مدید یا واو مجهول در لهجه های مختلف به شکل های مختلفی تطور یافته و حفظ شده است. در يك گروه گویش های تاجیکی (لنین آباد، بخارا، اورته، پنج گند) هر سه فونیم مذکور حفظ شده است هر چند کیفیت ذاتی آنها اندکی دگرگون شده است در گویش های دیگر (سمرقند، ورزاب، قراداغ) دوتای نخست از مصوت های مذکور « u » و « $\bar{u}$ » يك فونیم را تشکیل داده اند. و سرانجام در گروه سوم گویش ها (کاران، نیوت گلاب، راغ، قراتگین) برعکس دو فونیم اخیر یعنی « $\bar{u}$ » و « $\bar{o}$ » (واو معروف و واو مجهول) تشکیل يك فونیم میدهند و « u » کوتاه مبدل شده است به مصوت غیرلبی اختلاف گویش های تاجیکی بر حسب این علامت شامل شماره زیادی کلمه و مورفیم است. به همین سبب در وقت مطالعه و بررسی گویش ها این علامت بارزترین حامل در تشخیص آنهاست. بدیهی است که اختلاف گویش های تاجیکی بر حسب این علامت به شکل يك سلسله پرسش های از قبیل نمونه های ذیل در بر نامه تحقیقات لهجه شناسی گنجانیده شده است.

u کوتاه تاریخی $\bar{u}$ بلند تاریخی $\bar{o}$ بلند تاریخی تلفظ میشود ؟	کدام مصوت بجای
---	----------------

پاسخ های پرسش های فوق مختصات دقیق بسیاری برای رسم ایزوگلو سها فراهم میکنند. برای کلمه های کنترولی - شاهد مثالها - کلمه های ذیل داده شده اند: سرخ، بز، دود، دور، زود، خوبسی، خونین، روز، گوش.

خاصیت تطور تاریخی مصوت های رده عقب : $\bar{o}, u, \bar{u}$ در تحقیقات لهجه های تاجیکی شوروی برای طبقه بندی گویش ها مانند علامت اساسی اختیار شده است. از آنجائی که تطور و تغییر تلفظ این مصوت ها جریان اساسی تطور و کالیسم را در تمام گویش های فارسی (آغاز شده از دوران زبانی وسطی) منعکس مینماید، بنابراین این علامت را میتوان برای بررسی گویش های فارسی افغانستان نیز بکاربرد.

اگر ذکر مثالها را ادامه داده به زبان افغانی برسیم در اینجا لازم می آید که اختلاف مشهود میان لهجه های پښتوی شرقی و غربی در تلفظ فونمهای «ښ» و «ز» در برنامه اطلس گنجاییده شود و پرسشهای مربوطه برنامه بشکل فورمولهای ذیل درآورده شوند :

۱- کدام صامت بجای فونیم «ز» تلفظ میشود: Z یا g ؟ یا این که نوع تلفظی بینا بینی آنها ؟ (چنانکه در بعضی لهجه های غلیخائی وجود دارد)

۲- کدام صامت بجای «ښ» تلفظ میشود: s یا x ؟

تبصره - بدیهی است که نویسندۀ پاسخ پرسشنامه ها باید همیشه فشار کلمه ها را در جای خود قید و علامت بگذارد .

برنامه معمولا شامل مواردی است که تغییر گروه صداها را در لهجه ها نشان میدهند برنامه اطلس در قسمت صوتیات میتراند همچنین برحسب تلفظ بعضی کلمه ها ترتیب داده شود . اما باید کلمه هائرا اختیار کرد که قبلا به داشتن تلفظهای مختلف آنها در لهجه های مختلف یقین حاصل شده باشد (چنین کلمه ها میتواند حدود لهجه های مختلف را بخوبی مشخص نمایند) البته باید از اختیار کلمه هائی که در گویشهای مختلف دارای تلفظی مشابهاً میباشد اجتناب کرد . مثلاً مانند کلمه «غر» در زبان پښتو که در همه گویشها تقریباً بدون تغییر بوده یکسان تلفظ میشود .

۲- صرف :

این قسمت برنامه مربوط به ساخت لفظی اسمها و فعلهاست و شامل است بر اختلاف شکل پساوندها و فرق حالتها در اسمها . درین مورد اخیر خوبتر است جواب پرسشها در ضمن جمله و متن آورده شود زیرا بدون متن شکل و معنی حالت را نمیتوان معین کرد .

قسمت فعل شامل پرسشهایی درباره صیغه های مختلف است و چنانکه ممکن باشد با تعیین محل ثابت فشار و همچنین پرسشهایی درباره شکل های مختلف زمان فعل و صورت وجه و غیره. بر سبیل مثال برای تهیه اطلس زبانشناسی لهجه های پښتو در برنامه از لحاظ صرفی میتوان پدیده هایی از قبیل اختلاف حروف آخر حالت های مفعول بواسطه اسم مؤنث را وارد کرده مانند «ستر گه» (چشم) در لهجه های شرقی حالت مفعول بواسطه میشود ستر گپی، ولی در لهجه غربی سترگی. یا اینکه اختلاف جمع بستن اسمهای که ختم میشوند به (الف) مانند غوا. معلوم است که در لهجه مو مندا از گروه شرقی جمع این اسم «غواوی» یا «غواگانی» میباشد و در لهجه گروه غربی شکل حال جمع غواوی یا غواگانی است. از جمله اختلاف های موجود میان لهجه های پښتو در سیستم فعلی یکی هم عدم تطابق صیغه های فعلی در دوم شخص جمع میباشد که همچنین ذاتی است و مناسب برای درج در آنکتهای زیرادر لهجه های غربی پساوند این صیغه «است» میباشد و در لهجه های شرقی «ای» مقایسه شود: تاسی وایاست و تاسی وایی.

۳- نحو:

در قسمت نحو میتوان درباره بکار رفتن حروف اضافه و ضمیر های متصل و ترکیب های وصفی و ترکیب های دیگر که اختصاص بزبان مورد نظر دارند مثلاً مانند ساختار کایتو (مهمیزی) در زبان پښتو و غیره پرسشهایی در آنکتهای گنجانیده شود. در برنامه اطلس لهجه شناسی افغانی در قسمت نحو میتوان مسائل ذیل را وارد کرد: مثلاً مانند بکار رفتن حرف اضافه «پر» و «په» در معنی روی (چیزی) زیرا اولی در لهجه غربی زبان افغانی شیوع دارد و دومی در لهجه شرقی. همچنین میتوان شکل صوتی فعل های مختلف را نیز مانند اساس در پرسشها گنجانیده و چنین بنظر میرسد که در اختلاف در تلفظ فعل «شول» در لهجه غربی و «سول» در لهجه شرقی میتوان خط ایز و گو لوس دقیقی را بدهد.

۴- لغت (الكسيك):

پرسشهای مربوط به بکار رفتن این یا آن کلمه و این یا آن نام شیء مربوط این قسمت میباشد. در ضمن جمع آوری معلومات در محل باید وحدت و عینی بودن مسمی را در نظر داشت و نه وحدت یعنی یکسان بودن خود اسم را زیر آگاهی اسم واحدی در محلهای مختلف معنی شیئهای کاملاً مختلفی را میسرساند. در اینجا برای کسانی که پاسخها را مینویسند در نظر گرفتن این روش بسیار مهم است و آن اینکه نباید مستقیماً از اهل محل پرسید که فلان شیء چگرنه نامیده میشود و همیشه بهتر است که چند نفر از آنان را بگفتگو و ادا کرده سپس گوش داد که اسم آن شیء را چگونه میان خود تلفظ میکنند لغت‌های مندرجه در پرسشها را لازمست بر حسب موضوع دسته بندی نمود. معمولاً است کلمه ها بر حسب موضوع چنین دسته بندی میشود:

- ۱- خانه، منزل، ساختمان، اطاق.
 - ۲- اثاثیه منزل، فرنیچر، بخاری، ظروف، رخت خواب.
 - ۳- غذا، خوراك، اقسام نان خشك، اقسام نان (وقت نهار، صبحانه، شام).
 - ۴- سبزیجات، ترکاری، صیفی‌ها، میوه‌ها.
 - ۵- جانداران، پرندگان، حشره‌ها.
 - ۶- انسان، اندام، اعضاء، بدن.
 - ۷- پوشاك، زینت آلات، زیورات.
 - ۸- پیشه‌های خانگی و وسایل حمل متداول.
 - ۹- حیاط خانه‌داری، آلات زراعت.
 - ۱۰- پدیده‌های طبیعی، وضع هوا.
- همچنین فعل‌ها و صفت‌ها و ضمیرهای که زیاد بکار میروند میتوانند درج گردند.

۵- معنی (سمانتیک):

مناسب ترین طرز پرسش درین قسمت چنین است: آیا چنین کلمه درین گویش بکار میرود و اگر بکار میرود معنی آن چیست؟

کار در محل:

همین که برنامه اطلّس ترتیب داده شد میتوان داخل در مرحله عمل شد یعنی به نگارش مضامین در محل هائی که شیوع دارند پرداخت. برای کار نقاطی انتخاب میشوند که دارای لهجه يك سان میباشد. چند نقطه مبدأ (دهکده، قصبه) تعیین میشود که در آن ها بررسی انجام میگردد و هرچه شبکه این نقاط مبدأ کمتر باشد بهتر است. معلومات دهندگان را باید بادقت تمام انتخاب کرد. در این جایك سلسله شرط هائی موجود است که باید کاملاً رعایت شوند، در ضمن نگارش کلام اهل محل پز و محقق باید هر دفعه قید کند که این مثال یا این کلمه از زبان که نقل میشود.

اطلاع لازم درباره معلومات دهندگان:

نام خانواده، اسم، اسم پدر، جنس، سن، محل تولد، از روز تولد در همین محل زندگی میکند یا آنکه رفته است، و درین صورت که جاو برای چه مدت، درجه تحصیل، شغل. زنان بر مردان همیشه ترجیح دارند و سالخوردگان بر جوانان.

همه معلومات لهجه شناسی باید در همان وقت بررسی و روی صفحه های علیحده بترتیب معینی نوشته شود (در دفترچه یادداشت وغیره)

نخستین نتیجه گیری از معلومات همیشه و حتماً باید در خود محل انجام گیرد و این کار عبارتست از:

۱- تکمیل و تدقیق یادداشتها ب) در صورت اختلاف میان معلومات دهندگان بدست آوردن معلومات دهندگان دیگر (ج) تمام صفحه های یادداشتها بانمره گذاری نقاط و نام معلومات دهنده باید به کتابچه ملحق گردد.

پس از مراجعت به شهر از روی این کتابچه هاتمام معلومات روی او راق مخصوص نقل شده روی نقشه آورده میشوند و باین ترتیب کار (روی نقشه بردن) آغاز میشود که نتیجه آن عبارت است از رسم خطوط ایزوگولوسها. برای هر پدیده چنانکه در فوق گفته شد يك نقشه اختصاص داده میشود (باین ترتیب در باره سرحدات شیوع پدیده های بررسی شده در سرزمین زبان معینی نه فقط از روی يك نقشه بلکه از روی يك مجموعه نقشه های معینی اطلس میتوان مطالعه و نتیجه گیری نمود.)

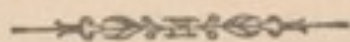
در ضمن مطالعه نقشه لهجه شناسی دیده میشود که سرحدات پدیده های مختلف باهم مطابقت ندارند خطهای ایزوگولوس گاهی به موازات و پهلوی هم میروند و گاهی یکدیگر را قطع میکنند یا اینکه از یکدیگر دور میشوند. اما ازین کیفیت نباید چنین نتیجه گرفت که گویا لهجه و گویشهای وجود ندارند باوجود عدم تطابق حدود پدیده های زبانی مختلف هر لهجه يك واقعیت موجود است زیرا که صفات مخصوص آن (صرفی صوتی، لغوی) بایکدیگر دارای مناسبات معینی میباشد و این خود سیستم این لهجه را تشکیل میدهد.

در اطلس لهجه شناسی در مورد عدم تطابق ایزوگولوسها پدیده های مختلف همیشه چند گروه ایزوگولوس بدست می آید که از لحاظ مناسبات جغرافیائی بیکدیگر نزدیک اند. مجموعه پدیده هایی که توسط این ایزوگولوسها معین و محدود میگرددند لهجه معینی را تشکیل میدهند. حدود لهجه هایی را که امتداد چنین گروه ایزوگولوسها میدهند معمولاً تاریخ شکل زبانی ناحیه مربوط نیز تصدیق و تأیید مینماید.

هر چند سرحدات قید شده هرگز جنبه اطلاق ندارد و میان دو لهجه همسایه همیشه يك حاشیه لهجه های بینابین وجود دارد باوجود این تحدید حدود این یا آن لهجه روی اطلس لهجه شناسی عملاً برای لهجه شناسان همیشه امکان دارد.

چنانکه مثلاً زبان روسی بر حسب يك سلسله صفات (که مهمترین آنها از نوع صوتی میباشند) به دو لهجه اصلی بزرگ، شمالی و جنوبی، تقسیم میشود. و میان این دو حاشیه باریکی از گویشهای بینابین روسی تشکیل یافته است درست مانند پلی میان این دو لهجه بزرگ.

مثال دیگر: زبان تاجیکی از لحاظ تشتت لهجه ئی وضع خاصی دارد. در اینجا میتوان گفت هر قشلاقی برای خود لهجه مخصوص دارد. بدین جهت برای لهجه شناسان قبل از هر چیز لازم می آید که واحدهای لهجه یی اصلی را معین نمایند که عبارت باشند از گروه لهجه های یا توده گویشهای بهم نزدیک. در جریان کار لهجه شناسی وقتی که نقشه ها ترتیب داده میشود آشکار شد که ایزوگلو سهای پدیده های لهجه یی مختلفه چنانکه انتظار هم میرفت باهم مطابقت ندارند. ناچار گروههای لهجه ای بر حسب یک دسته از علامات مشترك توسط گروه ایزوگلو سها از یکدیگر امتیاز داده شد و تعیین حدود گروه لهجه ها امکان پذیرفت. از اینجا است که لهجه شناسان چنین اظهار عقیده میکنند که این سرحدات غیر قابل تغییر نیستند بلکه مانند خود لهجه ها که بطور نامحسوس بهم نزدیک میشوند بسوی یکدیگر تغییر مکان میدهند.



نقد آثار

منتخب سرشکهای جوانی و گلهای سرشک

کتاب «منتخب سرشکهای جوانی و گلهای سرشک» که در ۱۵۴ صفحه از طرف مدیریت عمومی تبلیغات وزارت اطلاعات و کلتور نشر و در مطبعة دولتی طبع گردیده، مجموعه ایست از مظاهر پرارزش فکری شاعر توانا و نویسنده مقتدر محیط ما پوهاند حکیم ضیایی. این مجموعه که شامل دو قسمت یکی «سرشکهای جوانی» و دیگری «گلهای سرشک» میباشد، بجز یازده پارچه آخرین که ارائه دهنده بینش شاعر در سالهای اخیرست، دیگر همه مبین شور جوانی و بیان احساسات مراحل نخستین زندگی شاعر بشمار می آید.

در مباحث تیوری ادبیات گفته میشود که ادبیات و هنر انعکاسی از واقعیتها در مغز نویسنده و شاعر و یا هنرمند است؛ این واقعیتها میتواند عینی باشد و یا ذهنی و یا فردی و اجتماعی. یعنی شاعر و نویسنده آنچه را که می اندیشد و یا می بیند، بآبکار بردن علایم و رموز بخواننده عرضه میکند؛ صدق عاطفه و اندیشه از مشخصات عمده آثار ادبیست. مجموعه اشعار پوهاند ضیایی همه این خصوصیتها را تحقق بخشیده است، «سرشکهای جوانی» و «گلهای سرشک» شاعر آئینه تمام نمایست که همه گونه احساسات و عواطف

واندیشه‌های ویران‌عکاس می‌دهد. هر گونه آثار ادبی رایگی از نظر موضوع و مفهوم و دیگری از نگاه هیأت و شکل میتوان نقد کرد. از نظر طرز بیان، انتخاب و تلفیق کلمات و صحنه‌سازیها اشعار پوهاند ضیایی مارا بخاطر استادانی چون بیدل، صائب، کلیم سعدی و حافظ می‌اندازد، که همیشه با اعجاز سخن خواننده را بطواف کعبه الفاظ و معانی فراخوانده اند.

در کلام پوهاند ضیایی همه جالفظ تابع معنی است؛ انسان با نخستین برخورد به اشعار این شاعر مفکر و این سخنور پر شور و سوز، بیک سلسله احساسات و عواطفی مواجه میشود که همه ارائه‌دهنده شور باطن و جهان فکری شاعر است. شاعر بقا را در فنا میجوید و کمال را در ناتوانی، عروج را در زمین‌گیری میپندارد و کامرانی را در خاکساری و آرزو را در ترك آرزو میداند. چنانکه گوید:

تا فنا گشتیم اسرار بقا دریافتیم یار جانی را بعین بی‌نشانی دیده ایم
یا:

از جهان وارسته‌ام بامن چه جای گفتگوست آرزویی گربدل باقیست ترك آرزوست
در اکثر پارچه‌ها بینش تصوفی و عرفانی شاعر بر زندگی دارد، سلاست و روانی و جدیت بیان در هر بخش کلام شاعر مشهو داست. شاعر در پارچه «نیرنگ زندگی» میگوید:

سر تا بقدم چو شعله در سوز بکرنک بود دل و زبانی
من طایر چست و تیز بالم افسوس که نیست آسمانم
و یا: در وصف کسی نمیگرایم بر لطف کسی نظر ندارم
من تیرم و راستی شعارم اما چکنم که پر ندارم
در پارچه «سراغ زندگی» گوید:

آدمیت در سرشت من ز بس گل کرده است حرف من بادشمن و بادوست حرف روبروست
خصوصیت بارزی که در کلام شاعر میتوان سراغ کرد، شکایت و نارضایتی وی از محیط و زندگی است. پوهاند ضیایی در همه جا از نابسامانی‌ها می‌نالند و اینکه گوش شنوا و دیده بینائی را سراغ نمیکند شکوه سر میدهد. شاعر در پارچه‌های دوران جوانی

بمقتضای احساسات و عواطف، بیشتر از عشق و مستی سخن میگوید و عوامل پیروزی و خوشبختی را از خلال زندگی واقعی میجوید. مگر جریان فکری شاعر بالاخره او را در قلمرو کشور دل میکشاند و او را در جهان باطن رهنمون میشود.

ازین بعد است که شاعر توانای ماجز کعبه دل نمیجوید و غیر ازین، راه دیگری نمی پوید. پارچه هایی که بعد از سالهای ۱۳۳۰ سروده شده، بیشتر صبغه تصوفی و عرفانی دارد و شاعر تنها یک پناهگاه دارد که همانا دل است، وزین بعد هر چه در کلام شاعر دیده میشود، همه گداز دل و آواز دل است چنانکه شاعر میگوید:

فارغ از شور جهان گشتم بدل کردم رجوع آنچه از مردم ندیدم باشد از دل بشنوم
در سیل ارتقا چون معرفت باشد دلیل خود محال است اینکه استدر اج جاهل بشنوم
پارچه «جوش زندگانی» که در عقرب سال ۴۵ سروده شده است، سراپا تصوف و عرفان است البته اینگونه تحول فکری شاعر را از مانی که شرح زندگی ویرابه تفصیل مطالعه کنیم، بوضاحت میتوانیم ارزیابی نماییم.

در باره سبک سخن شاعر، باختصار باید گفت که پوهاند ضیایی از آغاز تا انجام به بیان واقعیات پرداخته، که بخشی ازین واقعیت ها از شرایط عینی جامعه منشأ گرفته و بعضی هم ساخته ذهن و قاف خود شاعر است. این نشان میدهد که شاعر شعر و ادب را تفنن محض نمیداند و جدا از زندگی اجتماعی نمی پندارد، در نظر پوهاند ضیایی ادبیات مهمترین وسیله ایست که میتوان احساسات و عواطف فردی و واقعیت های زندگی اجتماعی را توسط آن ارائه نمود. کلام پوهاند ضیایی روی همین خصوصیت بنیان گرفته و تکامل کرده است.

باختصار باید گفت که کلام شاعر پرسوز و سخنور توانای مانده تنها زیبایی هنری و ادبی دارد که ذوق ما را تلطیف کند، بلکه مملو از مظاهر پر ارزش فکری، اخلاقی اجتماعی و تربیتی است، که میتواند کتاب درسی در زندگی اجتماعی مردم مقرر داده شود.

قیام الدین «راعی»

نگاهی به ادبیات معاصر در افغانستان

کابل، ۱۳۳۷

واقعه اسف‌انگیزی در این اواخر [خزان ۱۳۳۸] رشته حیات عالم جوان افغان محمدحیدر ژوبل را پاره کرد. استاد پوهنتون کابل، مدیر مسؤول (عرفان) مجله وزارت معارف، نگارنده مضامین خوب، مؤلف یک سلسله مقالات و تحقیقات علمی؛ چنین است تصویر محمدحیدر ژوبل. او در سالهای آخر با کامیابی کلان رهبری مدیریت روابط فرهنگی را در ریاست دولتی نشراتی افغانستان [ریاست مستقل مطبوعات] به عهده داشت. محمدحیدر ژوبل چندین بار به کشور ماسفر کرده و در باب کلتور و ثقافت اتحاد شوروی زیاد نوشته است.

توجه محمدحیدر ژوبل، به حیث عالم و محقق، بیشتر به تاریخ ادبیات دری و تاجیک معطوف شده بود. خود او بیشتر از اصطلاح «دری» استفاده مینمود؛ محمدحیدر ژوبل در بین علمای دیگر افغانستان، اولین شخصی بود که به مطالعه ادبیات معاصر رغبت پیدا کرده است. شاهد این فعالیت او، اثری میباشد که حالا ما در خصوص آن، ذکر چند نکته را ضروری میدانیم. اساس این کتاب را مقاله محمدحیدر ژوبل که در سالنامه افغانستان (۱) نشر شده است تشکیل میدهد. سرسخن

آن، کنفرانسی است که آنرا مؤلف در انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی در مسکو به سال (۱۹۵۶) داده بود. این فصل بعداً در یکی از شماره های مجله «ادب» به طبع رسیده است. برای اولین بار تنها همان قسمت کتاب نشر شده است که در خصوص ادبیات دوره جدید معلومات میدهد.

درین کتاب، ادبیات افغانستان به زبان دری تحقیق و تدقیق شده است. مؤلف مینویسد که ادبیات امروزه افغانستان را به حیث یک ادبیات ملی باید شناخت. این دو ادبیات دری و پشتویگانه [یکی] اند، نه تنها از روی روحیه خود بلکه حتی از روی تاریخ خود.

در همان فصل مذکور، معلومات مختصر در خصوص ادبیات فارسی (دری) از اولین یادگارهای آن تابیدل، داده شده است. مطابق علم تاریخ شناسی افغانستان که خراسان قرون وسطی را با افغانستان معاصر، یگانه [یکی] میداند محمدحیدر ژوبل نیز مانند ادیبان دیگر افغان بدون استثنای تمام انکشاف چندین عصره ادبیات فارسی «دری» زبان را شامل تاریخ ادبیات افغان مینماید. (۱)

محمدحیدر ژوبل، به دنیا آمدن ادبیات معاصر را با دوره های مبارزه برضد حمله انگلیسها در سنوات ۱۸۳۸-۱۸۴۲ و بعداً ۱۸۷۸-۱۸۸۰ مربوط میداند. فصلهای یکم و دوم به همین موضوع تعلق دارد. در اینجا وضع و تاریخی و کلتوری میانه قرن نوزدهم به مطالعه رسیده است. محمدحیدر ژوبل می نگارد که دوره یی بود که «علوم قدیم رو به انحطاط میرفت، علوم جدید که صورت و وضع دنیار ا تغییر داده بودند هنوز داخل نشده بود.» (ص ۱۹)

منبع و سرچشمه ادبیات معاصر را مؤلف در دو داستان یا خود حما سه بسیار بزرگ میانه قرن ۱۹ میداند که یکی از آنها اکبر نامه حمید کشمیری و دیگری جنگنامه مؤلف گمنام میباشد. این دو مؤلف به مبارزات دوره اول افغان و انگلیس ۱- «ادب» با در نظر داشتن این اصل که افغانستان مهد زبان دری است صحت این موضوع را تایید می کند.

همصدا شده در نزد خود مقصد «بیدار نمودن مردم و کار نمایی» (ص ۳۶) را گذاشته، کوشیدند تا داستانهای خود را به زبان ساده سبک خراسانی قرن ۱۱ میلادی تألیف نمایند. محمد حیدر ژوبل شروع بازگشت را به سبک کلاسیک در همین می یابد. این بازگشت به سبک کلاسیک برای تمام دوره منبذ انکشاف نظم افغانستان، خاص است.

فصل چهارم «بازگشت به سبکهای قدیم» نامیده شده است و بر تاریخ انکشاف کلاسیسم یا خود به طور صریحتر کلاسیسم جدید در نظم معاصر افغانستان روشنی می افکند. خود محمد حیدر ژوبل می نگارد که شعرای امروزه از سبک کلاسیک پیروی نموده در شکل های نظم پیشین «معنی تازه اجتماعی وارد مینمایند» (ص ۷۷) فصل پنجم به ادبیات اوایل قرن بیستم مربوط بوده و «نثر نویسی و جنبش آزادیخواهی» نامیده شده است. به عقیده محمد حیدر ژوبل نماینده برجسته ادبیات جدید افغانستان محمود طرزی میباشد.

محمد حیدر ژوبل یکی از محققین و ناشرین آثار محمود طرزی (۱) میباشد. در کتاب مذکور اولین دفعه است که در خصوص فعالیت محمود طرزی معلومات مفصل پیدا میکنیم. طرزی یکی از مؤلفین اصلی و ناشر جریده سراج الاخبار بود که در جریان ده سال (۱۹۱۱-۱۹۱۹) [هشت سال] این جریده گلستان و چمن افکار معارف پروری و همچنین افکار ملی آزادیخواهی بشمار میرفت. ژوبل محمود طرزی را نه تنها همچون معارف پرور معرفی میکند بلکه او را به حیث یک وارد کننده اصلاحات نیز توصیف مینماید.

مؤلف بسا عادلانه می نگارد که محمود طرزی در ادبیات افغانستان مبدأ تجدیدی میباشد که امروزه نیز دوام دارد. مهمترین جنبه این دوران، استقلال افغانستان میباشد که در سال ۱۹۱۹ بدست آمده است. بنابراین اساس تمام ادبیات جدید به

(۱) رجوع شود مثلاً به مقاله او «محمود طرزی پدر مطبوعات»، مجله عرفان، ۱۳۳۷ و ۱۹۵۸، شماره ۴۶

دو قسم شناخته شده است : ادبیات تا سال ۱۹۱۹ و ادبیات پس از این سال .
قسمتهای عمده کتاب را فصلهای شش و هفت تشکیل میدهند که عبارت از
چگونگی ادبیات در سنوات اول دوره استقلال میباشد .

مؤلف بالا روی عمومی درجه کلتور افغانستان را نشان داده و زمینه اساسی و مهم
ادبیات را که عبارت از دیمو کراتیک نمودن آن ، جلب دقت طبقات زیاد مردم و
همچنین نزدیک نمودن زبان محاوره و زبان ادبی میباشد معین نموده است .

در این کتاب به اخبار اهمیت به سزاداده شده است . محمد حیدر ژوبل ماهیت
اخبار و رادیو را در دوره گذشت از ادبیات فیودالی به ادبیات معاصر ، چنین توصیف
مینماید : « کثرت نشرات و مطبوعات و نشرات رادیو کابل ، نشر و نظم داری را از
مقام بلند قدیم که معمولاً از ذوق و احتیاجات مردم دور بود کمی پایین آورد و به
ذهن وزندگانی توده نزدیکش کرد و شاعر احتیاجات جامعه را در شعر خود اساس
قرار داد و مطالب اجتماعی هم داخل نظم و نشر شد و شاعران بیشتر از همه متوجه
مضمون و مطلب شدند . » (ص ۷۰)

فصل ششم کتاب به راه و روش ایجاد شعرای معتبر که فعالیت شان قبل از
دوره استقلال آغاز یافته وقف شده است . منجمه این شعرا مرحومین عبدالعلی
مستغنی و ملک الشعرا ذری عبدالله میباشد ؛ همچنین ذکر ملک الشعرا عبدالحق
بیتاب ، مرحوم محمد انور بسمل ، میر غلام حضرت شایق جمال ، عبدالهادی پریشان
[داوی] و خلیل الله خلیلی نیز رفته است . مؤلف پیروی تذکره نویسان کلاسیک را
نموده پس از ذکر حیات هر شاعر ، نمونه یی چند از اشعار ایشان را می آورد . اگر چه
راجع به هر شاعر ، معلوماتی از هر نظر کامل ، بدست نمی آید ولی محمد حیدر ژوبل
مختصراً و اما خلیلی با صراحت آنها را بهای سزاوار میدهد . مثلاً در خصوص
قاری عبدالله مینگارد که او در طرز تحقیق ادب امروزی ، اساسگذار بود و اما در باب
خلیلی میگوید که خلیلی نشر بیهقی و نظم فرخی و عنصری را زنده نموده است .

انتخاب نمونه کلام شعرا که از طبع ایشان نمایندگی میکند در نظر ما نه همیشه مطابق مطلب میباشد. اگرچه نمونه اشعار عبدالعلی مستغنی انعکاس فعالیت او را مینماید ولی از آثار قاری عبدالله و عبدالحق بیتاب تنها چند غزل آورده میشود و خلاص.

فصل هفتم معلومات جامع مربوط به مؤسسات کلتوری افغانستان را دربردارد. دقت بیشتر به انکشاف انجمن ادبی که انجمن تاریخ، پښتو ټولنه، دایرة المعارف و غیره از آن سرچشمه میگیرند روانه شده است. فاکولته (پوهنځی) ادبیات پوهنتون کابل که در انکشاف علوم ادبی سهمی به سزا دارد در تتبع محمد حیدر ژوبل مقام خاصی را داراست.

در فصل هشتم مؤلف کوشیده است تا وضع امروزی ادبیات افغان و آینده آن را معین نماید. متأسفانه این فصل از یکطرف خیلی مختصر است و از جانب دیگر تنها تحلیل هنر معاصر افغانستان را دربردارد. این فصل عبارت از معلومات عمومی است و چنانچه خود مؤلف میگوید از روی محفوظات خاطره نوشته شده است. ناگفته نماند که مؤلف ادبیات بدیع را از دیگر نموده‌های ایجاد ادبی جدا نمی‌نماید؛ علاوه^۲ مینویسد که مضامین روزنامه و مجلات «راه اساسی نشر معاصر میباشد» (ص ۷۶) دست کشیدن از تقسیم ادبیات بدیعی و مضامین اخبار در دیگر فصلهای کتاب نیز به نظر می‌رسد از جمله در انتخاب نمونه کلام که ضمیمه کتاب شده. و غیره (ص ص ۷۷-۷۸).

تصویب افکار ژوبل در خصوص اینکه گویا نوشتن حکایت (نوول) در ادبیات افغان بنا بر تأثیر ادب غرب بعمل آمده است نیز تقریباً از امکان بیرون است. در اینجا روابط ادبیات افغان با ادبیات دیگر ممالک آسیایه نظر گرفته نشده است، از جمله با کشور همسایه هندوستان. مؤلف یادی از ژانر [نوع ادبی] نظم منشور که در ادبیات چیزی جدید است نموده است. این ژانر در ادبیات پښتو توسعه خاصی را صاحب است. محمد حیدر ژوبل راجع به نظم معاصر توقف نموده، در سلسله آثاری که

به سبک قدیم یا خود کلاسیک نوشته شده از اشعار شکلا^۱ نو، آینه، پژواک، نیشان ضیاء قاریزاده، الهام و بارق شفیع یادی مینماید. بنا به معلوماتی که در ذکر هنر داده میشود مؤلف به موضوعات درامه نویسی نیز دخالتی مینماید. او زیاد میکند که در افغانستان معمولاً به مسایل فوق الذکر نه نویسنده ها بلکه نمایندگان تیاترها-رژیسورها و هنرپیشه ها- مصروف میباشند. نویسنده ای که فعالیت او مستقیماً با تیاتر متعلق باشد تقریباً نیست، به استثنای مرحوم رشید لطیفی. متأسفانه محمد حیدر ژوبل راجع به آنکه خود نویسنده گان به درامه رغبت زیادی دارند، اگرچه تألیفات ایشان برای تیاتر هم نباشد، چیزی نمیگوید. به عقیده ما انکشاف آینده تیاتر ملی افغانستان در همین نکته محفوظ می باشد.

اگرچه قسمتهای علیحده این اثر، خصوصیت و ماهیت عمومی و معلومات مقدماتی دارد ولی به طور کلی کتاب مذکور از تألیفات مهم در راه تحقیق متشکل و انکشاف ادبیات جدید در افغانستان میباشد.

نگارنده: ل. ن. کسلوا

مترجم: صولت شاه میرگن



گزارشهای پوهنځی ادبیات

درین شماره میخوایم اجمالی از فعالیت های پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل را در شش ماه اخیر سال گذشته و شش ماه اول سال جاری از نظر خوانندگان گرامی ادب گزارش دهیم .

از آنجائیکه پوهنځی ادبیات و علوم بشری وظیفه خطیری بدوش داشته ضامن احیاء و نگهداشت فرهنگ و ثقافت و کلتور جامعه افغانی، که وسایل تشخیص مارا در دنیای امروزی تشکیل میدهد، شناخته شده است میخواید در طرح پروگرامهای علمی خویش جوانان افغانستان را از یکطرف بارشته های مختلف علوم ادبی، تاریخی و اجتماعی آشنا ساخته معلومات ایشانرا در زمینه های مختلف ادبی، تاریخی، جغرافیائی و ثقافتی توسعه دهد و ازطرف دیگر باتحقیقات و تتبعات عالمانه استادان و همکاران علمی خویش گردفراوشی ازچهره مفاخر باستانی کشور بزدايد.

برای تحقق بخشیدن این مأمول ملی پوهنځی ادبیات و علوم بشری پیوسته درتلاش بوده و صرف مساعی بعمل می آورد. پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل در راه نیل به این آرزوی مقدس ملی بصورت پیگیر انکشاف و تکامل میکند و هر سال بااستفاده ازتجارب سابقه و در نظر داشتن شرایط و امکانات جدید بر پروگرامهای درسی شعبات مختلفه تجدید نظر نموده و هیأت تعلیمی خود را تکمیل مینماید. به پیروی ازین روحیه از سنبله ۴۵ الی سنبله ۴۶ يك سلسله فعالیت های مثمر و دامنه دار در شقوق مختلف پوهنځی ادبیات و علوم بشری صورت گرفته است که اینک جسته جسته این همه فعالیت هارا در چند سطر مختصر بیان میداریم:

فعالیت دیپارتمنت های پوهنځی ادبیات

از سنبله ۴۵ به اینطرف بخصوص در ایام تعطیل سال تعلیمی گذشته اعضای هر دیپارتمنت تحت نظر آمرین دیپارتمنت های پښتو، دری، تاریخ و جغرافیه، ژورنالیزم، فرانسوی و آلمانی در ریاست پوهنځی ادبیات و علوم بشری مجالس متعددی دایر نمودند و بر مفردات پروگرامهای هر مضمون تجدید نظر نموده تعویلات لازمه را وارد کردند. ریاست پوهنځی ادبیات و علوم بشری ضرورت هر دیپارتمنت را تشخیص نموده و هیأت تعلیمی آنرا تکمیل ساخت چنانکه هفت نفر استادان را در کدر علمی شامل ساخت که هم اکنون در دیپارتمنت های پښتو، دری، تاریخ و جغرافیه مشغول تدریس و تحقیقات علمی میباشند. باید متذکر شد که ریاست پوهنځی ادبیات و علوم بشری از طریق ریاست پوهنتون کابل برای ارتقای سوئیة علمی استادان خویش مصدر فعالیت هایی شده و در طول این مدت یازده نفر از استادان خود را بفرص تحقیقات علمی و تکمیل تحصیلات عالی بخارج اعزام داشته است. همچنین از پروفیسوران مؤسسات علمی خارجی دعوت ها بعمل آمد تا در باره موضوعات مختلف ادبی و تاریخی کنفرانس هایی برای منسوبین پوهنځی ادبیات و علوم بشری ایراد نمایند چنانکه در موضوعات زبان و زبان شناسی دو تن از پروفیسوران شوروی، پروفیسور کسیلوا و پروفیسور پسیکوف و همچنان پیرامون مولینا جلال الدین بلخی و تأثیر او در ادبیات ترکیه از طرف پروفیسور اندر دانشمند شهیر ترکی کنفرانسهایی در طول این مدت داده شده است.

جنبشهای نشراتی:

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات و علوم بشری برای اشاعه و بسط تحقیقات ادبی، تاریخی و جغرافیایی صرف مساعی زیاد نموده و بکمک استادان و نویسندگان براننده کشور گامهای متین و مؤثری برداشته که میتوان واقعیت این گفتار را در جنبشهای علمی و تدریسی شعبات مختلف پوهنځی ادبیات و علوم بشری مشاهده کرد.

به تاسی ازین اصل مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات و علوم بشری علاوه بر نشر مسلسل مجلات ادب، وژمه و جغرافیا و بلند بردن سوئیة علمی نشرات فوق الذکر توسط

استادان و اهل خبره ، کتب آتی الذکر را ترجمه نموده و بعضی از آنها را آمادۀ چاپ ساخته است بدینقرار :

۱- منطق وضعی اثر داکتر نجیب محمود زکی ترجمۀ پوهاند غلام حسن مجددی.

۲- قراخطایها اثر بارتولد ترجمۀ پوهنوال علی محمد زهما.

۳- حیات و افکار بیدل اثر داکتر غنی ترجمۀ میر محمد آصف انصاری.

۴- فلسفۀ علوم اثر داکتر نجیب محمود زکی ترجمۀ پوهاند مجددی.

همچنان مدیریت نشرات پوهنخی ادبیات و علوم بشری توفیق یافته است تا لست موضوعی تمام مونیو گرافهای فارغ التحصیلان پوهنخی ادبیات و علوم بشری را از ابتدایا تا امروز ترتیب و تدوین نموده و آنها را مورد استفاده محصلان قرار دهد .

کدام مدیریت نشرات پوهنخی ادبیات و علوم بشری تمام نوتهای درسی استادان شعب مختلف این پوهنخی را استنسل ساخته و ذریعۀ ماشین گستتر مدیریت نشرات پوهنخی ادبیات چاپ نموده و آنها را بدسترس محصلان قرار داده است که بصورت مجموعی تعداد اوراق چاپ شده دستگاه گستتر مدیریت نشرات پوهنخی ادبیات و علوم بشری بالغ بر پانزده هزار ورق میشود. بعلاوۀ آنچه گفته آمد هم اکنون چند کتاب دیگر درسی از چند استاد استنسل شده و آمادۀ گستتر میباشد که عبارت اند از :

۱- روحیات صنف اول که توسط پوهاند میر امان الدین انصاری تدریس میشود .

۲- قسمت دوم متنهای دری که توسط پوهندوی نگهت سعیدی تدریس میشود .

۳- متون منظوم و منثور کلاسیک ادبیات دری صنوف اول پوهنخی ادبیات و علوم

بشری که توسط پوهنیار محمد حسین راضی مدیریت نشرات پوهنخی ادبیات تدریس میشود .

۴- علم و نظم اجتماعی که توسط پوهندوی غلام علی آیین در صنف چهارم ژورنالیزم

تدریس می شود .

انکشاف پیشتر در مؤسسۀ جغرافیہ:

مؤسسۀ جغرافیہ از ماه سنبلہ ۱۳۴۵ باینطرف برای تحقیق موضوعات جغرافیای

افغانستان و انکشاف دیپارتمنت جغرافیہ پوهنخی ادبیات در چهار مرحله مختلف

فعالیت های خود را عملی کرده است :

۱- در مرحله اول مجهز ساختن مؤسسه به پرسونل فنی و علمی.

۲- تمرکز دادن تحقیقات جغرافیایی. ۳- توسعه ساحه نشراتی.

۴- تعدیل و تجدید نظر در پروگرامهای جغرافیه.

اعضای فنی و علمی مؤسسه جغرافیه فعلاً به تعداد کافی بوده و صلاحیت علمی شان امید است بتواند که فعالیت های تحقیقاتی و تتبعانی جغرافیه را چه در مطالعات وسیع مملکت و چه در صنوف جغرافیه بوجه احسن و مطلوب راه اندازند. فعلاً يك نفر متخصص خارجی و هفت نفر اعضای افغانی درین مؤسسه داخل فعالیت میباشند ایشان وظیفه دارند که اطلس جغرافیایی افغانستان را تهیه کنند و در تحقیقات علمی سهم فعال بگیرند، علاوه بر آن تدریس مضامین جغرافیه را در صنوف مختلف پوهنهی ادبیات و علوم بشری بعهده دارند. مؤسسه جغرافیه توانست که منطقه بامیان و چاریکار را تحقیق کنند، منطقه بامیان موضوع اول کنفرانس ماهوار جغرافیایی بود که توسط غلام جیلانی عارض آمر مؤسسه ارائه گردید، که در آن محفل پوهان و مجددی رئیس پوهنهی ادبیات و علوم بشری استادان و تمام شاگردان صنوف جغرافیه و تاریخ اشتراك کرده بودند.

موضوع ریسرچ چاریکار در سیمینار مدیران معارف ولایات و مرکز ارائه شد سوال های جغرافیایی نیز از طرف مؤسسه ترتیب و به مدیران معارف توزیع گردید تا راجع به هر ولایت معلومات مفصلی از طرف معامین صاحبان جغرافیه ترتیب و به مؤسسه جغرافیه فرستاده شود این سوالات شامل جغرافیه فیزیکی، اقتصادی، بشری، تاریخی و شهری بود. در قسمت فعالیت های نشراتی اکنون مؤسسه جغرافیه دو نشریه مختلف جغرافیایی را واریسی میکند:

الف- مجله جغرافیه که از طرف پوهنهی ادبیات و علوم بشری بطبع میرسد.

ب- بلو تن های ماهوار جغرافیایی که اصلاً از طرف وزارت جلیله معارف کنترل میشود اما تهیه مضامین و ترتیب آن از طرف مؤسسه جغرافیه پوهنهی ادبیات و علوم بشری صورت میگیرد.

افتتاح يك لا براتوار عكاسی برای شعبه ژورنالیزم

ساعت (۲) بعد از ظهر روز (۷) میزان بمناسبت افتتاح يك لا براتوار عكاسی برای شعبه ژورنالیزم پوهنهی ادبیات و علوم بشری در نالار کتابخانه پوهنتون کابل محفلی دایر شده بود که در آن پوهاند دکتور محمد صدیق معاون علمی پوهنتون کابل، پوهندوی غلام علی کریمی معاون پوهنتون در امور محصلان و برخی از رؤسای پوهنهی ها و بناغلی کشکی رئیس رادیو افغانستان و آمر دیپارتمنت ژورنالیزم و بعضی نمایندگان مؤسسات خارجی اشتراک ورزیده بودند ابتدا پروفیسور سنایدر استاد فوتو ژورنالیزم مراتب خوشی خرد در انسبت تکمیل این لا براتوار اظهار داشته سخنرانان محفل را معرفی کرد.

پوهاند دکتور محمد صدیق ضمن افتتاح لا براتوار عكاسی، اظهار امید نمود که با بکار افتیدن این لا براتوار محصلان شعبه ژورنالیزم پوهنهی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل بتوانند آنچه را در ساحه نظری خوانده اند در معرض تطبیق گذاشته و ازین تسهیلات استفاده عظمی نمایند. معاون علمی پوهنتون کابل ضمناً از کمکهای مؤسسات خارجی ابراز تشکر نمود. بعداً پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنهی ادبیات و علوم بشری رشته سخن را بدست گرفته و متذکر شدند: طوری که اطلاع دارید در پوهنهی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل از عرصه چند سال بدینطرف شعبه بنام ژورنالیزم مشغول تربیه جوانان وطن در رشته های روزنامه نگاری و رادیو ژورنالیزم میباشد که تا اکنون سه دوره فارغ التحصیلان ازین شعبه به وزارت اطلاعات و کلتور معرفی گردیده اند.

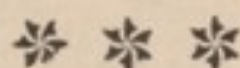
از آنجائی که برای يك ژورنالیزت آشنایی و وقوف به اساسات فوتو ژورنالیزم يك امر خیلی ضروری است، پوهنهی ادبیات و علوم بشری پیوسته در فکر این بوده است تا علاوه بر تدریس نظری این موضوع، زمینه تطبیقات عملی را نیز فراهم سازد، بنحوی که خود محصلان تحت نظر استاد رهنما بتوانند از صحنه های مختلف عکس برداری کنند، فلم آنرا خوب بشویند و عکسهای روشن چاپ کنند.

پوهنهی ادبیات خود را بختیار میداند که امروز يك لا براتوار عكاسی را که مجهز با آلات و لوازم عصری است، برای استفاده شاگردان شعبه ژورنالیزم افتتاح میکند و امیدواریم که شاگردان ما ازین لا براتوار بوجه احسن مستفید گردند.

رفت و آمد

پوهاند محمد علی میوندی استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری که یازده ماه قبل تحت پروگرام فولبرایت برای ایراد يك سلسله کنفرانس ها و تدریس در پوهنځی های مختلف ایالات متحده امریکا به آن کشور رفته بود اخیراً بوطن بازگشت.

پوهاند میوندی در چندین پوهنتون و مراکز فرهنگی ایالات متحده امریکا در باره تاریخ جغرافیه، ثقافت، نهضت نسوان، سیاست و تجارت خارجی افغانستان کنفرانسهایی ایراد کرده است. همچنین وی مصاحبه های مطبوعاتی در رادیو و رادیو تلویزیون و جراید مختلف آن کشور راجع به پیشرفت های اخیر افغانستان انجام داده است.



مباغلی حمید الله امین استاد پوهنځی ادبیات که سال گذشته تحت پروگرام بریتش کنسل بغرض تحصیلات عالیه در رشته جغرافیا با انگلستان اعزام شده بود اخیراً بوطن بازگشت.

عزیمت بخارج

پوهنوال علی محمد زهما استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری با استفاده از يك بورس بریتش کنسل جهت مطالعات بیشتر در رشته تاریخ - روز ۱۲ میزان برای مدت ده ماه عازم انگلستان گردید.

مقرر رپهای جدید

نظر به پیشه نهاد ریاست پوهنځی ادبیات و علوم بشری و صواب دید مقام ریاست پوهنتون کابل پوهنیار پاینده محمد سرهنگ و مباحثی محب الله رحمتی که سمت عضویت مؤسسه تعلیم و تربیت پوهنتون کابل را داشتند اخیراً بحیث استاد در دیپارتمنت های تاریخ و جغرافیه پوهنځی ادبیات و علوم بشوی مقرر شده اند.

ادب: مقرری این دو همکار جدید را تبریک گفته توفیقات علمی شان را آرزو مند است.

ی کی پاری

ن در پرم

ت.

محلہ امر

افغانستان

دیو و رانی

مانستان

ت پروگرام

بود اخیر

م بشری

وز امین

وصواب

ب الله رح

اخیراً

مقرر شد

می شایسته

ADAB

BI-MONTHLY DARI MAGAZINE
of the
Faculty of Letters And Humanities
University of Kabul
Afghanistan

VOI. XV, Nos. 3-4 AUG- NOV 1967

Editor
M. H. Razi

Annual Subscription:
Foreign Countries - 2 Dollars

دپوښتځای: د کابل پوهنتون
د ادب مجله د پوهنې مطبعه

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library